آقای محمدرضا حمزوی

۸۵،۱۱،۱۵

مرحوم شیخ احمد احسائی ابن زین الدین و آقا سید کاظم ابن قاسم رشتی
و مرحوم حاجی میرزا محمد کریم خان کرمانی و حاجی میرزا محمد باقر اصفهانی و حاجی سبزواری
این دار دنیای فانی وداع نمودند

مرحوم شیخ احمد احسائی ابن زین الدین و الاسید کاظم ابن قاسم رشتی
و مرحوم حاجی میرزا محمد کریم خان کرمانی و حاجی میرزا محمد باقر اصفهانی و حاجی سبزواری
این دار دنیای فانی وداع نمودند

وبعد از آن دست بردارد واین مناجات بخواند
وروی بزمین گذارد

الهی قلبی محجوب ونفسی معیوب وعقلی مغلوب
وهوائی غالب وطاعتی قلیل ومعصیتی کثیر
ولسانی مقرّ بالذنوب فکیف حیلتی یا
علام الغیوب ویا ستار العیوب ویا غفار
الذنوب اغفر لی ذنوبی کلها یا غفار یا غفار یا غفار
یا شدید العقاب یا غفور یا رحیم یا حلیم یا کریم
اقض حاجاتی بحق القرآن العظیم والنبی الکریم وصلی الله
علی محمد وآله اجمعین الطاهرین

هذا کتاب مستطاب سی فصل سرکار بندگان
عالم ربانی و حکیم صمدانی آقای حاجی میرزا
محمد باقر روحنا فداه سؤال از مرحوم آقای
حاجی محمد کریمخان اعلی الله مقامه کرده اند
وجواب بسم الله الرحمن الرحیم فرموده اند
الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله
الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین
وبعد چنین گوید بنده اثیم کریم ابن ابراهیم که چون رسید نوشته
از جناب مخدوم مکرم مطاع معظم جناب سلالة الانتجاب وسلیل
الاطیاب صاحب مآثر و مفاخر جناب میرزا محمد باقر اصفهانی
ایده الله و سدده مشحون به بعضی سؤلات عجیبه و مطالب غریبه از
نسبتهائیکه باین حقیر بعضی از اعادی داده اند و بانواع تدابیر

انهارا

انهارا در اطراف بلاد پهن کرده اند و بمکاتبات و پیغامها
و ذکر در مجالس و محافل گوش زد خواص و عوام نموده اند و بر
حسب اختلاف طبایع خلق را بانواع افتراها در استیحاش از
امور رکیکه افتراها و تهمتها ساخته اند و بهر کس خبری را که طبع
او نهایت استیحاش از آن دارد گفته و نوشته اند تا آنکه انواع
خلق را بانواع افتراها عدو این حقیر بنمایند و طبع ایشان را
از علومیکه خداوند عالم باین سلسله جلیله عطا کرده است با آن
حیل منصرف نمایند پس این افتراها بایشان رسیده است
و دیده اند در نزدیک است که بحد تواتر رسد که عدول و ثقات
ایشان راوی آن افتراها شوند لهذا در صدد سؤال از
انها بر آمده شاید حقیقت امر بر خواص و عوام مکشوف شود و پس
بعد از آن حد عداوت اعدا را باین حقیر زیاد نمایند و چون
دیدم که حقیقت سؤالات که در جواب از آنها نصرت دین

حضرت

خدمت و بیان حق و باطل است و صلاح کل این سلسله است
اقدام در جواب از انها کردم و چون دیدم همت مردم قاصر تر
از ان است که جمیع این رساله را بخوانند و مجبولند بر انکه گوش
بباطل دهند و از حق اعراض نمایند چرا که داعی در گوش دادن
بباطل در ایشان هست که نفس اماره باشد و شیطان و داعی
در گوش دادن حق در غالب مردم نیست جمیع سؤالات ایشان
را در صدر این رساله عرض میکنم که بمنزلهٔ فهرستی باشد برای کتاب
شاید ورق اول آن را اقلاً بخوانند و چون یکی از ان سؤالات
را ببینند که از ان در شبهه هستند اقلاً جواب همان را بخوانند
پس اگر ابتدا میکنم بسؤالات عبارات سؤالات این است

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله
الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين

وبعد

وبعد بعرض عالیمر سانند بعد از انکه خداوند باین حقیر
فقیر بقدر قابلیت شعور و تمیزی عطا فرموده یافتم که بندهٔ محتاج
را خالقی هست و اورا رضا و غضبی و معرفت این واجب است
و بدون واسطهٔ معرفت این دو محال است پس در میان خدا
و خلق وسیله ضرورست و آن وسیله پیغمبرانند و بعد از
ایشان اوصیای ایشان اند و در این زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله
و یازده خلیفهٔ او از دار دنیا رحلت کرده اند و امام دوازدهم از نظرها
غایب شده است پس بهیچیک از ان بزرگواران دست رسی
نیست و بر ما لازم است که از علمای شیعه اخذ مسائل کنیم و چون
همان عذر سابق در متقدمین ایشان بود ناچار شدیم از رجوع
بمعاصرین بقدر امکان در احوال ایشان تتبع نمودم و کسیکه
حامل علوم آل محمد صلی الله علیه و آله باشد و محل وثوق و اطمینان
خاطر و متصف بصفت پیشوایان و معرض از دنیا و مقبل

بسور

بسوی آخرت بوده باشد جز آن عالم عامل ندیدم لهذا اسوء
ادب نموده بعرض بعضی از سؤالات پرداختم چرا که خداوند
بر عامل جاهل سؤال را واجب فرموده و بر عالم جواب را
و بهیچوجه منظور نیست بلکه حاجت است و خالصاً
لوجه الله الکریم سؤال نمودم و از جمله محبان و اخلاص
کیشان سرکارم و توقع دارم که بجهة خوشنودی خداوند و اتمام
حجت بر حقیر و هر کس که از جمله مخلصان که این رساله مطلع میشود
مجهولات حقیر را بیان فرمائید و من بتکلیف خود که سؤال باشد
عمل نمودم تا خداوند را در قیامت بر من حجتی نباشد البته سرکار
هم بتکلیف خود عمل خواهید فرمود و جواب خواهید نوشت
و اگر جواب نفرمائید چنان میدانم که دیگر خداوند را بر من جاهل
حجتی نباشد دیگر خود بتکلیف خود اعلمید اما سؤالات حقیر این است
مسئله اول از دوست و دشمن می شنوم که سرکار فرموده اید
که اصول دین

که اصول دین چهار است و تا حال معروف میان شیعه این
بود که پنج است حقیقت این امر را بیان بفرمائید که بآن
اعتقاد بورزیم مسئله دویم مذکور می شود که سرکار فرموده اید
که دین چهار رکن دارد و رکن رابع آن شیعه است و رکن رابع
مفترض الطاعه است مانند آن سه رکن دیگر و در این زمان
رکن رابع ایمان خود سرکارید اگر واقعیت دارد و سرکار
صاحب این مقامید نص بآن فرمائید تا بآن اعتقاد ورزیم
مسئله سیم مذکور می شود که سرکار فرموده اید رکن رابع در
هر زمان شخص معینی است و معرفت او بر مردم لازم است مانند
شناختن امام چون سخنهای واهی از مردم بسیار شنیده ام
اعتقاد نکردم و از خود سرکار پرسیدم که اگر چنین است اعتقاد بکنم
مسئله چهارم مذکور می شود که سرکار فرموده اید در زمان
شیخ مرحوم اعلی الله مقامه آن بزرگوار شخصه رکن رابع بوده اند

و بر جمیع خلق شناختن و اطاعت ایشان لازم بوده است و بعد
از ایشان جناب سید جلیل اعلی الله مقامه و بعد از ایشان خود
سرکار ید اگر چنین است نص بر این بفرمائید تا از شبهه بیرون بیائیم
مسئله پنجم مذکور میشود که سرکار فرموده اید در امروز باید بابی
در میان امام و خلق باشد که بخدمت امام رسیده و احکام را از
ایشان بگیرد و بخلق برساند و آن باب یومنا هذا خود سرکار ید
و این باب ملعون که خروج کرد و کافر و ملعون شد بجهة غصب حق
شما بود اگر امر چنین است تصریح بآن فرمائید که والله مقصود محض
حاجت است نه حجت مسئله ششم بابیه میگویند که در زمان
غیبت هر گاه باب امام ناصر و معینی داشته باشد اگر چه بکشیدن
شمشیر و جهاد باشد باید امر خود را ظاهر کند آیا این مسئله حق است
یا باطل مسئله هفتم در یکی از کتابهای سرکار که بجهة
اطفال نوشته اید دیدم که فرموده اید در زمان غیبت جماعتی
از بزرگان

از بزرگان شیعه هستند که ایشان را شرطیین میگویند و جمعی دیگر را
بدلا و بلها میگویند مطلب چون با جمال بود نفهمیدم لطف فرموده
تفصیل دهید تا ایشان را بشناسیم مسئله هشتم مذکور شد
که فرموده اید که هر کس از علمای سابق و لاحق که بر غیر طریقه
شیخ مرحوم بوده اند همه بر باطلند و باید از همه بیزاری جست آیا
صحیح است یا خیر مسئله نهم التفات فرموده سبب این اختلاف
که امروز در میان شیعه افتاده است و بعضی شیخی و بعضی بالاسری
شده اند بیان فرمائید و حال آنکه خدای ایشان یکی و پیغمبر ایشان
یکی و امامان اشخاص معین و سنت یکی و مذهب یکی التماس
دارم که این عقده را از دل این مخلصان برداشته منشأ و مأخذ
این اختلاف را بیان فرمائید تا در دین خود بینا شویم
مسئله دهم آیا بر ما لازم است که از هر کس غیر شیخیه است
اجتناب کنیم و ایشان را نجس دانسته و با ایشان برطوبت

ملاقات بکنیم یا نه مسئله یازدهم آیا عقد و نکاح که حضرات
بالاسری می بندند و سایر عقود و معاملات که از ایشان صادر
می شود صحیح است یا باطل مسئله دوازدهم آیا اگر مالی از کسی
که بر غیر طریقهٔ حق است بدست ما آید و احدی جز خدا بران مطلع
نباشد و تصرف دران هیچ خوف و ضرر بر ما نباشد خوردن آن
مال بر ما جایز است یا نه مسئله سیزدهم آیا دادن زکوة
یا خمس بکسیکه بر غیر طریقهٔ حق است جایز است یا نه مسئله
چهاردهم آیا جایز است حجت از جهة میت از مخالفین
این طریقه حق دهند و میت بری الذمه می شود یا نه مسئله پانزدهم
میگویند که فرموده اید که حضرت سید الشهدا علیه السلام
شهید نشده اند و امر ایشان مانند امر حضرت عیسی بر مردم مشتبه
شده است صحیح است یا نه مسئله شانزدهم میگویند که
سرکار فرموده اید که علمای گذشته در احکام عمل بمظنه میکردند و عمل بمظنه
بدعتست

بدعتست وکفر و باین جهة همه کافر بوده اند آیا حق است یا نه مسئله
هفدهم مستدعیم که کلیات عقاید شیخیه را از برای ما بیان فرمائید
تا بران عقیده زنده باشیم و بران عقیده بمیریم و چون دست ما بشما نمیرسد
و مردم روایات مختلف میکنند قانونی بدست ما دهید که در کلی و جزئی
بر بصیرت بوده باشیم و هرچه بشنویم صدق و کذبش را تمیز بدهیم مسئله
هجدهم چون همه فقها از سرکار بروز نکرده در هر مسئله که سرکار ننوشته
اید محتاج بشویم چه کنیم و از که بگیریم مسئله نوزدهم میگویند در سرکار
فرموده اید که در حال نماز صورت رکن رابع را باید در نظر گرفت و چون
دست بحدا نمیرسد باید خطابات باو کرد و او را عبادت کرد آیا امر چنین است
یا نه مسئله بیستم میگویند فرموده اید در شخص مؤمن دایم باید اصلح حرب
حاضر داشته باشد که شاید فرج رکن رابع در رسد و حکم در جهاد نماید
مسئله بیست یکم مذکور می شود در فرموده اید که اگر مخالف شیخیه بر شیخیه
سلام کند باید در جواب علیک گفت چنانچه بر یهود و نصاری میگویند

وابتدا السلام ایشان جایز نیست مسئله بیست و دوم چه میفرمائید
در زن گرفتن از مخالفین این طریقه و زن دادن بایشان آیا
جایز است یا نه مسئله بیست و سیم نقبا و نجبا در هر عصر متعددند
یا منحصر در واحد و معرفت ایشان با شخص صهیم واجب است یا نه
مسئله بیست و چهارم مذکور میشود سرکار کتب اصول را مثل قوانین
امثال قوانین را کتب ضلال میدانید و تدریس و مطالعه آن را حرام
میدانید اگر چنین است بفرمائید که بان کتابها رجوع نشود مسئله بیست و پنجم
بر فرض متعین بودن رکن رابع و جهاد نکردن او قبل از ظهور امام
آیا می شود که مراد این باشد که معین نیست یعنی در نزد غیر اهل حق مثلا
و اینکه جهاد بسیف نمیکند قبل از ظهور امام آیا صحیح است و لیکن ظهور او
ظهور امام است و اگر جهاد کند در زمان غیبت نبوده است و بعضی ازین
گونه تاویلها آیا صحیح است در کلمات سرکار یا خیر مسئله بیست و ششم
مخالفین سرکار میگویند که حقیقت اعتقاد شیخیه و سرکار امری است
قلبی و درکتب

قلبی و درکتب خود نمی نویسند و بهر کس نمیفرمایند آیا راست است یا خیر
شما را بجد اقسم میدهم که حقیقت این امر را بفرمائید که این عقده ایست
بر دل مخلصان و متحیرم که اگر چنین است ثمره این همه زحمت و این
همه مصنفات سرکار چیست مسئله بیست و هفتم مذکور می شود که
فرموده اید اطاعت سلطان واجب است مثل نماز و روزه و زکوة و دیگر سایر
اعمال واجبه اگرچه این قول را از جمعی کثیر از مخلصین سرکار که
موثق بوده اند شنیدم اما احتیاطاً جویا شدم که راست است یا خیر
مسئله بیست و هشتم هر گاه کسی در کتاب عالمی مسئله خلاف اجماع
مسلمانان و ضرورت اسلام دید بمحض دیدن میتوانند او را تکفیر کرد
یا باید از خود او جویا شد که قایل باین مسئله است یا خیر و اگر ما
مراد چیست مسئله بیست و نهم اگر چند نفر عدول در نزد فقیهی
شهادت بر کفر کسی دهند آیا بمحض شهادت جایز است حکم بکفر
او کردن یا نه مسئله سی ام حضرات بالاسری نسبت بما چند نفر

که امیدواریم که از مخلصین سرکار در این ولایت باشیم نهایت سوء
سلوک را بجا بیاورند و در لعن و تکفیر و تفسیق و ضرب و شتم
بقدر ذرّه فروگذاشت نمیکنند و در اهانت ما خود را با قوه یا حی بدانند
و هر وقت یکی از ما مرافعه داشته باشیم با یکی از بالاسریها علانیه
حکم بانهدام میدهند اگرچه در خصوص زنان ما باشد و باین واسطه اموال
و عرض ما همه تلف شده است و مالک هیچ چیز نیستیم و بالاسریها هم
اینها دانسته و ادعای بیجا بعداوت کرده مارا بمرافعه میبرند و حکم
گرفته مارا میآزارند آیا در مقابل این گونه رفتارها چه باید نمود
و چه قدر صبر باید کرد اگر مارا ممکن باشد که رفع اذیّت آنها را از
خود بکنیم رضای سرکار هست یا نه یا چنانکه از جمعی مخلصین سرکار
شنیده ام باید متحمل شویم و چنانکه از کتب سرکار بر می آید باید سکوت
کرد التماس دارم که بر این حقیر و جمعی دیگر از مخلصین که در این عرضها
با حقیر شریکند منّت گذارده مارا از سلک مخلصین محسوب داشته جواب.

مسائل را

مسائل را بطور شافی و کافی التفات فرمائید که خدا میداند بمحض
حاجت سؤال شده و آنچه بفرمائید مسلّم است و متّبع   تمام شد
سؤالات عجیبه آنجناب و بجهة توضیح برای جواب هر یک از سؤالات
فصلی عنوان میکنم و عدد هر فصلی را میگوئیم تا رجوع بآنها آسان
باشد   **فصل اول**   در جواب از مسائل اول که اصول دین باشد بجهة
مقدمه اولاً بیان میکنم که ای طالب حقیقت امر بدانکه اعادی
این سلسلهٔ جلیله بعد از آنکه نظر کردند بعلمی که خداوند عالم بمشایخ
ما انعام کرده بطوریکه جمیع صاحبان سلیقه قویمه و طبعهای مستقیمه
چون بر فرمایشات ایشان اطلاع پیدا میکنند و حسن اقوال
ایشان را میفهمند تصدیق میکنند و نظر کردند باخلاق حمیده و صفات
پسندیده ایشان و دیدند بطوریست که هر متدیّن و منصف که بر احوال
و صفات و اخلاق ایشان اطلاع می یابد بمقتضای طینت طیبه
خود ایشان را دوست میدارد عرق حسد در ایشان بهیجان آمده

وهم چنین

وهرچند سعی کردند که عیبی در ایشان پیدا کنند و آن را منتشر کنند
که ایشان را از نظر مردم بیندازند نشد و هرچند سعی کردند که در علوم
ایشان نکته گیرند و بواسطه علوم قدحی در ایشان کنند و باین واسطه
ایشان را در نزد مؤمنین بی‌اعتبار نمایند نتوانستند حتی آنکه از
مشایخ ما و حقیر فقیر در بلاد بقدر هشتصد کتاب تقریباً منتشر است
و نتوانستند که بر یک طرف آنها نکته‌ئی بگیرند و یک از آنها را رد ۲ سطر
نمایند و اگر می‌توانستند اقلاً بایستی در مدت پنجاه سال یکی از آنها
یک رساله در رد مشایخ ما بنویسند و امر ایشان را فاسد کنند
و بحول الله نتوانستند و نکردند و اگر راست میگویند بعد از این بکنند
و تا ظهور امام علیه السلام مهلت ایشان باشد و نخواهند کرد و سهل است
که نخواهند فهمید و اگر بفهمند فخرها کنند و مایهٔ اعتبار ایشان خواهد بود
ولی خداوند بر دیده و گوشها و دل ایشان پردها نهاده است که
نفهمند و نخواهند فهمید پس بناچار بنا را بر تهمت و افترا گذاردند

وچون

وچون طبایع مردم مختلف بود نزد هرکسی افترائی ذکر کردند
که او را از ان بوحشت آورند و متنفر سازند چنانکه بعد از این
خواهی دانست که هر افترائی را برای چه طایفه ساخته‌اند ولکن
باطل و کذب و افترا را فروغی نیست و خداوند مفتری را البته
رسوا میکند هر افترائی زدند بزودی رسوا شدند و بر خاص و عام
معلوم شد که محض عداوت و حسد ایشان را بآن افترا واداشت
و خداوند نصرت مؤمنان و احقاق حق و ابطال باطل را بر خود
حتم فرموده است و بهر طوری که صلاح داند اظهار نور خود و اخماد ۱۲ احمهال
نائره فرا می‌نماید پس چون این مقدمهٔ کلیه را دانستی عرض
میکنم که چون دیدند طبایع مردم از طفولیت مجبول بر این
شده است که اصول دین و مذهب پنج است حتی آنکه زن و مرد
و اطفال در مکتب خانه‌ها این امر را میدانند و بنای اسلام و ایمان
ایشان بر این است خواستند که باین حیله افترا بر مردم کفرها

را اظهار کنند و اثبات کنند که اینها از ضروری مذاهب بیرون
رفته اند پس این جعل را کردند حضرات شیخیه عدل
و معاد را از اصول دین و مذهب نمیدانند و امر دیگر را داخل
اصول دین کرده اند پس ایشان بغیر دین اسلام متدینند و این
محض افتراست و حقیقت این امر را در کتابهای بسیار نوشته
ام و در درسهای عام و خاص بیان کرده ام و اینجا بطور اختصار
مینویسم که اجماعی شیعه است که هر کس عدل و معاد را از اصول
دین نداند کافر است و ما هم او را کافر میدانیم و از ربقهٔ اسلام
او را بیرون میدانیم ولی ما میگوئیم که چنانکه اقرار بعدل خدا
واجبست اقرار باینکه خدا علیم است نیز واجبست و انکار
علم او کفر است مانند انکار عدل او بدون تفاوت و همچنین
انکار سمع و بصر و قدرت و حیات و سایر صفات کمالیه
و همه کفر است و اقرار بهمه از اصول دین است مانند اقرار بتوحید

وعدل

و عدل پس چون صفات خدا بسیار بود که اقرار بهمه واجب
بود و از اصول دین باجماع مسلمانان و احدی نگفته که اینها
از فروع دین است پس خواستیم بطور اختصار لفظی بگوئیم گفتیم
اول از اصول دین معرفت خداست که لفظی باشد جامع
توحید و عدل و سایر صفات کمالیه و چه گناهی است اگر کسیکه
بخواهد لفظی باختصار بگوید و نگفتیم که اول توحید است و بس
چراکه توحید یکی از اجزای معرفت خداست که همهٔ آنها از ضروری
دین است و خواستیم همه را بیک لفظ بگوئیم و همچنین دیدیم
که چنانکه واجبست اقرار بنبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله
هم واجبست اقرار بعصمت و صدق و علم و سایر صفات
او و اجماعی مسلمین است که اینها هم از اصول دین است و انکار
اینها کفر است و ما بجهة اختصار لفظ گفتیم دویمی از اصول دین
معرفت پیغمبر است صلی الله علیه و آله تا لفظ جامع جمیع

واجبست که خود بعقل خود آنرا بفهمد که واجبست که
انسان یا مقلد باشد یا مجتهد و اگر مقلدست واجبست
که بعقل خود بداند که تقلید چه کس را بکند و مجتهد چه طور کسی است
باید حیّ باشد یا تقلید میت هم میشود و واجبست که مؤمن
باشد یا اگر کافر هم اجتهاد کند میتوان تقلید کرد و واجبست
که عادل باشد یا فاسق را هم میشود تقلید کرد پس این مسئله
را هم بالبداهه باید انسان خود بفهمد و تقلید دیگری در این
مسئله نکند چرا که عمیاناً نمیتوان اطاعت دیگری را کرد
شاید باطاعت کافری یا فاسقی بیفتد پس باین
لحاظ این امر هم اجتهادیست و اصول دین اجتهادیست
نه تقلیدی این امر هم ملحق باصول دین شده است
پس مراد این است امور دین دو قسم است یکی اجتهادی

و یکی تقلیدی

و یکی تقلیدی اجتهادی اصل است و تقلیدی فرع است
پس این چهار امر اصل است که باید هر کس باجتهاد بفهمد
و سایر احکام فرع است و میتوان در آنها تقلید کرد
آیا چه گناه است بر کسیکه اعتقاد او این باشد و حال آنکه
جمیع آنها اجماعی شیعه است و چه بحثی است بر اصطلاح
علما حال انصاف دهید که ما از اجماع مسلمانان
بیرون رفته ایم یا کسیکه ما را تکفیر کند و از ما بیزاری
جوید بواسطهٔ این اعتقاد ولی چون خواستند که بخیال خود
ما را در نزد مردم ضایع کنند در نظر عوام جلوه دادند
که شیخیه انکار عدل و معاد را دارند رکن رابعی
اختراع کردند اگر بر لفظ ما بحث دارند که عاقل بر
لفظیکه ضرر بجائی ندارد بحث نمیکند و اگر بر معنی آن بحث
دارند مراد اجماعی علمای شیعه است پس بدانید که بحث

نشان

ایشان از محض لجاج و عناد و حسد است و عاقل و عالم
اینگونه بحثها بر عالمی دیگر نمیکند و ما چندین کتاب در این
معنی نوشته ایم راست میگویند چهار ورق رساله بر رد این
معنی بنویسند تا ما آنرا شرح کنیم و آنها بماند تا علمای
آینده و عقلای معاصرین بر قباحت کلام ما یا ایشان
برخورند و هر جا یک عامی نافهمی را بدست آوردن و او
را بر او مشتبه کردن بکار نمی آید و جز حسد و لجاج سببی ندارد
و بهمین قدر اکتفا میکنم و اگر زیاده میخواهی در سایر کتابهای
ما مشروح است

فصل دوم

در جواب از مسئلهٔ دوم
که رکن رابع در این زمان منم و مفترض الطاعه هستم این
افترا را بد و لجاج جعل کرده اند یکی بجهة رنجانیدن سلاطین
و حکام و خواسته اند بایشان برسانند که فلانی خود را
مفترض الطاعه میداند و جمعی باو گرویده اند و اگر بخواهد
خروج بر سلطان

خروج بر سلطان کند جمیع مصدقین او اطاعت او را
میکنند و خروج خواهد کرد و خود را رکن ایمان میداند
و هر کس معتقد باو نباشد کافر است و یکی بجهة رنجا
نیدن خاطر علما و سایر مؤمنین که فلانی خود را
مفترض الطاعه میداند و اطاعت شما را لازم میداند
و مردمی که اطاعت او را نمیکنند ایشان را کافر میداند
و خدای واحد قهار میداند در این لفظها بر زبان من
جاری نشده و از قلم من صادر نشده و الی الان متجاوز
از صد کتاب من تصنیف کرده ام و همه حاضر است
و این مطلب در هیچیک از آن کتابها نیست و کسی از من
نشنیده حال یا من دروغ میگویم یا آن مفتری و لعنت
خدا و رسول و ملائکه بر کسی که دروغ گفته باشد و بلعنت
کل خلق گرفتار شوم اگر خیال این ادعا را برای خود
کرده ام

کرده ام خدا حکم کند میان من و میان این افترا زنان
و چه گونه میشود در حضر این ادعا را کرده باشم یا نوشته باشم
و حال این کتاب را بر خلاف آن بنویسیم هیچ عاقل
این کار را میکند و خود را پیش دوست و دشمن کذاب
قلم دهد گذشته از این از خدا و رسول و ائمه چگونه
شرم نکنم و ادعای مقام ایشان را برای خود کنم مگر بجز
خدا و معصومین ممکن است که کسی مفترض الطاعه باشد
من در کرد معاصی خود میباشم و ترسانم از عقاب خدا
و عتاب معصومین چه گونه خود را مفترض الطاعه میکرم و بودن
من رکن رابع اگر مقصود از کاملین شیعیان باشد و آن خیال
آنرا نکردم و ادعای بودن من از کاملین شیعه را با وجود معاصی
و روسیاهی که دارم از اکبر معاصی میدانم برای خود بلکه والله
ادعای تشیع را ندارم چرا که شیعه کسی است که شعاع امام باشد

و در جزئی

و در جزئی و کلی تابع امام و من عاصی و روسیاهم و امید وارم
که از دوستان شیعیان باشم و اگر مقصود فقاهت است اختصاصی
بمن ندارد و همه موالیان که فقیهند و مجتهدند بان اسم
موسومند و همه باین لحاظ که سابقا نوشتم رکن رابع ایمانند
و هر کس مجتهد نیست باید اخذ دین خود را از ایشان نماید
و لکن ادعای این سخن را وسیله تهمت و افترا کرده اند و شاخ
و برگ بران گذشته اند و اگر ایمان این رکن را ندارد پس
ایشان چگونه ادعای اجتهاد دارند و میگویند که هر کس مجتهد
نیست باید در مسئله فروع تقلید ما را کند باری خدا
حکم کند میان ما و این جماعت **فصل سیم** در جواب
از مسئله سیم که گفته اند رکن رابع یک شخص معینی است در هر
زمان این هم افترائی عظیم است که بر ما بسته اند و اعتقاد ما
آنست که رکن رابع ایمان علماء و اکابر شیعه اند و ایشان
در هر عصر متعددند و آنچه از احادیث بر می آید در هر عصر

ایشان

ایشان پیش از مقتدا و نفرند و حدیث ان در عوالم در جلد
احوال ائمه سلام الله علیهم و کتب من و مشایخ من مشحون است
با ادله تعدد انها و اخبار روایت کرده ایم بر تعدد انها آخر
کتبی که من نوشته ام در میان خلق منتشر است چرا بانها رجوع
نمیکنید که دیگر از این شبهات بر شما وارد نیاید و چرا
به تهمت زنان بکتب من و مشایخ من احتجاج نمی کنید
اعادی برای عوام فریبی این افترا را بسته اند که مردم را
بوحشت اندازند و به این وسط بایشان برسانند من فلان سایر
علما را بر باطل میدانم و خود را مرجع کل روی زمین میدانم
و هر کس او را نشناسد و اعتقاد باو نداشته باشد او را
ضال و مضل میداند خدایا تو را گواه میگیرم و پیغمبران و خلفای تو را
که من چنین امری را خیال نکرده ام و چنانکه گفتم خود را در زمرهٔ
شیعیان خالص نمیدانم بلکه اگر از جملهٔ موالیان شیعیان کامل

باشم باز

باشم باز افتخار میکنم من کجا و هوس لاله به دستار زدن خدایا
حکم کن میان ما و این جماعت و اما لزوم معرفت یکنفر از شیعیان
رکن رابع خدایا تو میدانی که اعتقاد ندارم و هر کس از دوستان
چنین گوید او را مخطی میدانم و هر کس از دشمنان چنین افترائی
بر ما به بندند تو احکم الحاکمینی بلی حرف من آنست که رکن رابع
فقها و علمای شیعه اند باید غیر فقها تقلید ایشان کنند هر یک را
که عالم و عادل و فقیه دانند هر کس تقلید هر یک از ایشان
میخواهد بکند مجزی است و ثواب است بلاشک این دین من است
که با این دین زنده ام و با این دین محشور میشوم ان شاء الله و دشمن
هر چه میخواهد بگوید اگر من دین خود را برای خدا میخواهم باک ندارم
از هزار از این تهمتها و در راه خدا باید متحمل شویم ان شاء الله
می شویم **فصل چهارم** در جواب از مسئله چهارم که شیخ
مرحوم و سید مرحوم اعلی الله مقامهما رکن رابع بوده اند

ما میگو

هر یک در عصر خود آیا بودن ایشان رکن رابع بآن طور که
گفتم ایشان فقیه جامع الشرایط و جایز التقلید و عالمی
از علمای شیعه بوده‌اند شک و شبهه در آن ندارم و نجاشی
از آن نمی‌نمایم و اقرار بآن دارم نزد خدا و خلق بدانند که ما ایشان
را در عصر خود اعلم از کل میدانم شاهد بغایب برساند و
ایشان اعلم و اتقی و اورع و ازهد و اصدق و افقه
و اکمل از کل علمای معاصرین بوده‌اند و ایشان را چنین
شناخته‌ام و اما رکن رابع را در عصر ایشان محصور دانم
حاشا و کلا منحصر بایشان نبوده است بلکه اشخاص
عدیده بوده‌اند همه عالم و متقی و همه عادل و جایز
التقلید و حامل دین و احکام آل محمد علیهم السلام و خدای
یگانه گواه است که من ابداً این ادعا را از سید مرحوم
نشنیده‌ام با وجودیکه نهایت محرمیت را با ایشان داشته

ام و در

ام و درباره شیخ مرحوم هم این ادعا را نشنیده‌ام ابداً و در کتب
ایشان ندیده‌ام بلکه کتب ایشان پر است از دلیل تعدد رکن
رابع در هر عصر چنانکه شیخ مرحوم در کتاب رجعت بآن تصریح
فرموده و سید مرحوم در شرح قصیده و غیر آن نوشته‌اند و حقیر هم
در کتب خود حتی ارشاد العوام نوشته‌ام آخر باین کتابها رجوع
کنید و جواب از این افتراهای خود بدهید و این قدر مرا مشغول
بجواب از این سخنان واهی نکنید چرا که زبان بدگو و بدخواه
دراز است و هر روز تهمتی و افترائی اختراع میکنند و تا قیامت
اگر جواب بگویم کفایت نمیکند اگر میگویم در مجالس درس و موعظه
صدایم از یک مجلس تجاوز نمیکند و اگر می‌نویسم کسی رجوع نمیکند
و دشمن هم که بسیار و از صداهای خود هراسی ندارند در میان
عباد و بلاد آنچه میخواهند بهم میکنند اگر از روی ایمان احتجاجی
دارند چرا خود من احتجاج نمی‌کنند و اگر از روی بی‌ایمانی است

که چارهٔ آنرا خدا باید بکند و احوال خود و ادعای خود را
سابقاً شرح داده ام **فصل پنجم** در جواب از مسئلهٔ پنجم که
گفته اند باید میان امام و خلق باید باب باشد و آن منم و باب ملعون
کافر غصب حق مرا کرده این تهمت را تازه اختراع کرده اند چون
دیدند که این باب ملعون هم خروج کرد و خون و مال و ناموس
مسلمانان را هدر کرد کفرش بر همه کس واضح شد و آخر الامر بدار
واصل شد بهمت پادشاه اسلام و عساکر منصوره خیال کردند
که تدبیری بهتر از این نیست که بگوئیم که فلانی ادعای بابیت دارد
و عمده آن افترا از آن شده که وقتیکه این ملعون خروج کرد
و شبهات در اسلام انداخت جمیع این ملّاها از ردّ او بقواعد
علمی عاجز شدند چرا که اینها بجز قواعد اصولی و فقهی چیزی دیگر
نمیدانستند و مدّتها در میان اسلام گشت و کسی بقاعدهٔ علمی انکار
او را نتوانست کرد و اگر بعضی هم انکار او را کردند بمحض لا نسلّم

وگفتش کافر

وگفتش کافر و ملعون است بود چنانکه یکنفر دو ورق در ردّ
آن خبیث نتوانست بنویسد بلکه بسیاری از ملّاها داخل جنود
و عساکر مشئومهٔ او شدند و بقتل رسیدند و بعضی دیگر از
راه ترس ابراز بابی بودن خود را نکردند مگر حقیر فقیر که پنج
شش جلد کتاب در ردّ او نوشتم و باطراف بلاد آذربایجان
و عراق عجم و عرب و حجاز و خراسان و هند فرستادم و
رسالات بملّاها نوشتم و با امنای دولت قاهره عریضه نوشتم
و مدّتها در یزد و کرمان و در سفر خراسان بر منابر با دلیل و
برهان اظهار کفر آنرا کردم و بهمین تکفیر او را تکذیب او را
نمودم که ادعا میکند که خدمت امام میرسد و شفاهاً اخذ
میکند در زمان غیبت امر بجهاد میکند و حال آنکه اجماعی
علماست که جهاد در زمان غیبت حرام است حال که دیدند که
این حقیر در ردّ او برحق بودم و امرش باطل و منقرض شد

ح

حسد ایشان را براین راه داشت که آن نسبت را بخود من بدهند
و همان چیزها را که رد براو کردم نسبت بخود من دهند آدم
عاقل پنج و شش جلد کتاب فارسی و عربی می نویسد و باطراف
عالم میفرستد و کفر کسیرا با دعاهای او ثابت میکند و در
رءوس منابر کفر او را بجهة آن ادعاها اثبات میکند بعد خود
او همان ادعاها را میکند و همان مقام را برای خود ادعا میکند
آیا این میشود و کسی را اندک شعوری داشته باشد این عمل را
مینماید گویا اعادی عقل تهمت زدن را هم ندارند آخر با
ایشان بکتب من مباحثه نمیکنید و مرا باین کلفتها
میدارید آخر این کتب که در عالم منتشر است بردارند ببینند
و بخوانند و بفهمند که این مرد را که من تکفیر کردم بجهة ادعاها
بوده است نعوذ بالله من بوار العقل و قبح الزلل و به نستعین
و خدا میداند که اگرچه اتلاف این مرد بشمشیر پادشاه اسلام پناه بود

اما ابطالش

اما ابطالش و برگردانیدن بسیاری از خلق ایران بواسطه انکار من
بوده و بواسطه کتب و موعظه‌های من حتی آنکه بهمین واسطه قتل مرا اراده
کردند و بهمین نیت آمدند و ایشانرا خدا ظفر نداد و حال از انصاف
دهید در عوض آنکه مرا براین خدمت که باسلام کرده‌ام تحسین کنند
و تکریم نمایند مرا باین نسبت‌های کفرآمیز متهم میسازید و آیا
رواست خدایا تو حکم کن میان من و او و غاصب باری علت واقعی
این تهمت هم این بود عرض کردم من امروز بابی مخصوص میان امام
و خلق نمیدانم و از دین من نیست و مدعی را کذاب و مفتری میدانم
و مرجع در زمان غیبت همین علماها هستند و در اخبار ندیده
ام واحدی از علما روایت نکرده است در بابی میان امام و خلق
در زمان غیبت خواهد آمد و شرح آنرا در پنج و شش کتاب مفصل
نوشته‌ام رجوع کنید و بهمین ادعاها او را در آن کتب بهما
تکفیر نموده‌ام

فصل ششم

در جواب مسئله ششم که چرا در زمان

غیبت باشد این مسئله را در جمیع کتابها که در ردّ ان خبیث نوشته ام
اثبات کرده ام از احادیث بسیار و اجماع علمای ابرار که جهاد
در زمان غیبت امام علیه السلام جهاد نیست و شرط جهاد وجود
امام است در ظاهر والا هر کس خروج کند در زمان غیبت و نسبت
اذن ان را با مام دهد جبت و طاغوت است و بر ضلالت است
البته و اگر جهاد امروز شایسته بود خود امام ظهور میفرمودند و ائمه ما
این ادعاها از حبّ ریاست و دنیا طلبی است و شیوه علمای ربانی
نبوده و نیست و انچه امروز بر علما شایسته است گوشه گیری
و زهد در دنیا است و متعرض احدی از احاد نشده است حتی
انکه مذهب مشایخ ما این است در زمان غیبت مجتهد حدّ نمی تواند
جاری کند کشتن و رجم کردن و تازیانه زدن حتی انکه امر
بمعروف و نهی از منکر در بسیاری از جاها ساقط است تا
ظهور امام مذهب ما این است و طریقهٔ ما چنین و چنان میدانیم

که بعضی

که بعضی مجتهدین که در زمان غیبت حدّ جاری میکنند و میکشند
و رجم مینمایند و تازیانه میزنند در مسئله اشتباه کرده اند و حدّ
زدن و جاری کردن مخصوص امام مفترض الطاعه است در وقت
ظهور امرش حتّی انکه ائمه ما سلام الله علیهم در زمان حیوة خود حدود
جاری نمیفرمودند و موقوف است تا زمان ظهور امام حال انصاف
دهید که با وجودیکه مذهب ما و فتوای ما این است شایسته است
که ما را متهم کنند بدنیا طلبی و حبّ ریاست و خواهش خروج
کردن و خون مسلمانانرا ریختن و عرض و مال مسلمانانرا
بباد دادن و والله که اگر اهل مشرق و مغرب جمع شوند
و با دولتی امروز منازعه کنند جمیع انها کشته خواهند شد چرا که
خداوند انقراض این دولتها را قبل از ظهور امام علیه السلام
نخواسته است و بجز بی دین فاسق فاجر حریص در دنیا و احمق
با این دولتها منازعه نمی نماید و اگر منازعه حلال بود و جایز

خود امام علیه السلام بروز میفرمود پس علامت عالم متدین
زاهد عابد امروز گوشه گیری وانزوا است وازخلق اعراض کردن
والله که اگر نه این بود در این چهار کلمه را در زمان غیبت بایدمردم
رسانند که نور اهل بیت وعلم ایشان منقرض نشود و اهل شبهات
وشکوک ومذاهب باطله آثار این علم را منقرض نکنند میدیدند
که در گوشهٔ کوهی منزل میکردیم ودنیا را با اهلش وامیگذاردیم
ولی انصاف دهید که اگر این چهار نفر عالم بعلوم اهل بیت که در
دنیا هستند سکوت کنند وچیزی از معرفت خدا ورسول وآل
او سلام الله علیهم نگویند ببینند که اهل شبهات وشکوک ومذاهب
باطله اثری از این دین خواهند گذارد یا نه نه والله بلکه
جمیع مردم مرتد میشدند وچنانکه اگر هیچ کس در دنیا نان
نپزد مردم از گرسنگی میمیرند ووجود نانپزان واجب است
در مملکت همچنین وجود علما ضرور است واگر ایشان اظهار دین نکنند

ومحافظ

ومحافظت آنرا ننمائید واستاد بشاگردان تعلیم نکند وسلف
بخلف خود نرسانند دین بکلی از میان میرود پس همت عالم
متدین محض حفظ دین است که مندرس نشود ودر هر عصر تازه
باشد غرض دیگر ودنیا طلبی وریاست در علما کار احمقان و
غافلان از خدا ورسول است ودر حقیقت عالم نیست واظهار
دین امروز بقرآن وحدیث ودلیل وبرهان است هر کس میخواهد
قبول کند هر کس نمیخواهد نکند وتکلیف احدی از علما شمشیر وتازیانه
نیست حتی در حدود

فصل هفتم

در جواب از مسئله
هفتم که گفته اند که در بعضی از کتب بهائیها دیده شد لفظ شیاطین
وبلاه ویلها پس بدان ای مخدوم معظم که اوغاها این حقیر
بعد از اینکه از گفتن تهمتها واماندند ودیدند هر تهمتی زدند
فائده نبخشید وخدای عالم قاهر مطلع همه را باطل فرموده و
دیدند که از نوشتن یکورق کتاب در رد ما عاجز شدند چاره

الذ

ایشان منحصر شد که بعضی از کتابهای مختصر یا مطول ما را برداشته
عبارتی چند کفرآمیز با آن ملحق کنند و در میان مردم شهرت
دهند که اینها مذهب فلانی است حتی آنکه در زمان حیوة مرحوم
شیخ اعلی الله مقامه کتابی ساختند و از هر ملت کفر و مذهب باطل
مسائل برداشتند و از عقب هم نوشتند و سر آنرا باسم مرحوم
شیخ کردند در نزد مردم عوام شهرت دادند که این دین
شیخ است چون آنرا نزد آن بزرگوار بردند فرمودند که این
کتاب من نیست و اسم خود را از سر آن پاک کردند و همچنین
کتاب مرحوم سید اعلی الله مقامه را گرفتند و تغییر و تبدیل
دادند و شهرت دادند که این دین سید است و همچنین
این کتابی شما دیده اید از جمله آنهاست که اعادی بخصوصه
این کلمات را در آن انداختند و والله که من معنی آنها را
نمیفهمم چه جای آنکه نوشته باشم و در ایامی که در یزد بودم

همان رساله

همان رساله را آوردند که اینها که تو نوشته اید یا نه ملاحظه
کردم دیدم روح من از آن خبر ندارد و اتفاقا نسخه اصل
حاضر بود آوردم در حضار معلوم شد که اعادی در کتابهای من
الحاق میکنند و از این جهت هرگز نسخه‌های اصل را بکسی نمیدهم و برای
چنین روز نگاه میدارم و این سنتی است از قدیم یهود در تورات
موسی علیه السلام تحریف کردند چنانکه خدا در قرآن میفرماید و
نصاری در انجیل و از این جهت انجیلهای چهارگانه با هم مختلف است
مسلمانان که از حضرت برگشتند در قرآن تحریف کردند و از
برای هر یک از ائمه علیهم السلام همین داستان بود و همه علما
اینرا میدانند که منافقان کتب شیعه را میگرفتند و دس میکردند
و احادیث بسیار در این خصوص وارد شده است و احادیث
آنرا در کتاب فصل الخطاب ذکر کرده ام و این معامله که
حضرات با من کرده اند همان معامله است که همه منافقان

با مؤمنان

با مؤمنان کرده اند و تازکی ندارد و والله العلی الغالب
که این فقرات جعل محض است که بمن بسته اند و در کتاب
من مسکین الحاق کرده اند خدا حکم کند میان من و ایشان
آیا چه عذر میاورند پیش خدا آیا اقرار بمعاد و جنت و نار دارند
یا نه لا حول و لا قوة الا بالله   پس آنچه بعد از این در کتب
من بیینند اگر مطابق قران و احادیث و اجماع علماست
من گفته ام و دین من است و آنچه خلاف اینهاست من از آن
بیزارم و آنرا کفر میدانم و این مجمل از مفصل است و همین کتاب
که گفته اید کتاب هدایة الصبیان است که من شبی در مجلس جناب
شیخ الاسلام کرمان برای پسر ایشان تصنیف کرده ام و نسخه
اصلش حاضر است و این حرفها در آن نیست و انگهی که شاید
صد نسخه از آن در کرمان و یزد باشد چگونه باشتباه میگذرد ولکن
مثل اینها مثل آن کسی است که یک کتاب صحیح بخاری برداشت

و مدح حضرت

و مدح حضرت امیر علیه السلام را از آن پاک کرد کسی باو گفت
چه فایده از این پاک کردن و حال انکه در دنیا صد هزار
از این نسخه هست در جواب گفت میدانم اینرا ولکن
اختلاف هم که در میان نسخها حاصل می شود مرا کافی است حال
امر اینها چنین است بیک نسخه هم قناعت دارند که تغیر دهند
و حال انکه از کتب من کاه باشد که صد نسخه یا زیاده در بلاد
یافت میشود چه حاصل از این تغیر و تحریف فصل هشتم
در جواب از مسئله هشتم که میگویند که ما میگوئیم که جمیع علمای
سابق و لاحق بر باطل بوده اند سبب این تهمت آنست
که چون دیدند در بعضی از صلحا و مؤمنین سایر افتراها
نفعی نبخشید خواستند افترائی ببندند که متدینان و مؤمنان
بهیجان آیند و از ما اعراض کنند چارهٔ ندیدند جز این افترا
و این هم افترائی است که یکصد و بیست کتاب من آنها را

بکتب

تکذیب میکند و آنچه در کتاب من است از تعظیم علما بیشتر است از
تعظیم خودشان برای ایشان و کتابهای من حاضر است
و انها خود در منابر و مجالس قدح در یکدیگر میکنند و در
کتابهای ما طعن بر یکدیگر میزنند و در یکی از کتابهای ما طعن
بر علما یافت نمیشود با هر چه فغان کرده باشیم از این طلاب است
که برای طمع حکام دنیا از روی حسد قدح در مرحوم شیخ میکنند
و طعن بر مرحوم سید میزنند آیا عقل شما تجویز این معنی را
میکند که انها ما را تکفیر کنند و لعن نمایند و ما در جواب بگوئیم
که شما صادقید و عادلید و راست میگوئید و در این قول و عمل
مصیب و مثابید یا باید اظهار برائت خود را نمائیم و بگوئیم
که این افترا و اشتباه است و رواة از روی حسد گفته اند
و دروغ گفته اند انصاف دهید در تکلیف ما چیست آنها این
افتراها نگویند تا ما در نهایت تمکین و تسلیم و ادب باشیم

راه رویم

راه رویم آخر تفکر در امر ما نمائید که این احادیث که بما رسیده
و این دین که دست بدست بما رسیده بواسطه علمای سابق
رضوان الله علیهم بما رسیده یا ما غیب میدانیم یا خود بخدمت
امام علیه السلام رسیده ایم نه والله نه غیب میدانیم و نه بخدمت
امام رسیده ایم همه بواسطه علمای جلیل الشان است شکر الله مساعیهم
که عمر خود را در ایصال دین و مذهب ما صرف کردند و اخبار
اهل بیت سلام الله علیهم را بما رسانیده اند حال اگر ایشان را
نعوذ بالله متهم کنیم که بکلی ما از دست ما میرود و سهل است
که من در کتب اصول خود نوشته ام که جایز نیست ظن بد بایشان
و اینکه ایشان مؤید من عند الله بودند و مستدل از جواب عام بوده اند
و قدح در ایشان نصب و کفر است و عداوت با خدا و رسول و
ائمه است سلام الله علیهم و رد بر ایشان بمنزله شرک است بخداوند
و بلا شک و بلا ریب عدو ایشان ناصب است با آل محمد علیهم السلام
و انها باین مرتبه میگویند و ما ببرکت احادیث اینطور فهمیده ایم

که عدوی ایشان کافر و ردکننده بر ایشان مشرک خواه وفات
یافتهٔ ایشان و خواه حی و معاصر ایشان بدون تفاوت است
ولکن این حضرات انصاف ندارند و بعد از یکصد و بیست کتاب
که مشحون و مملو است بتعظیم و تصدیق علما اینگونه افتراها
می بندند حال قدری انصاف دهید که آیا شیخ مرحوم از علمای
حقه نبودند یا بودند و آیا بچه جهت این حضرات این قدر حیا
نکرده آزار منکر را در ایشان روا میدارند و مصدقین ایشان را حتی
آیا من از جملهٔ خدام علما نیستم که اینقدر مرا اذیت میکنند
و افترا میزنند حال ببینید که قدح در علما که میکنند آیا
همه این علما آیا همه این علمای متقی صالح که در اطراف آذربایجان
و خراسان و عراق عرب و عجمند و همه مصدق شیخند آیا قدح در ایشان قدح
در ایشان قدح در علما نیست و آیا جمع آن علمای متقی و زاهد
پرهیزکار که در عصر شیخ مرحوم بودند که نامهای شریف ایشان را
درکتاب

درکتاب هدایت الطالبین نوشته‌ام و همه اجماع بر تحقیق طریقهٔ
شیخ کردند آیا قدح در شیخ مرحوم و شیخیه قدح در ایشان نیست باری
خدا حکم کند میان ما و ایشان در روز قیامت و بدانکه این حضرات
بر سه قسم شدند بعضی از ایشان از حسد و عداوت ایشان از جد
اعلی است قدح در شیخ مرحوم و سید جلیل و اتباع ایشان همه میکنند
و بعضی چون شیخ مرحوم از دار دنیا رحلت کرد و دیدند دیگر ضرری
بر ریاست ایشان ندارد و عنان عداوت را منعطف بسوی سید
مرحوم کردند تا زنده بودند و دیدند که اقرار شیخ مرحوم و انکار سید مرحوم
چراکه بر یک طریقه اند فکر کردند باید گفت که سید مرحوم از طریقه
شیخ جلیل منحرف شده و بدعتهای تازه آورده است و باین واسطه
اظهار عداوت را با ایشان زیاد کردند و بعضی چون سید مرحوم فوت
کردند و دیدند که محل حسد نیست و ضرری بدستگاه ایشان ندارد تصدیق
شیخ و سید را کردند و همه همت خود را صرف در قدح علمای زندهٔ باز مانده

از تلامذهٔ ایشان کردند و شهرت دارند که شیخ و سید نیز از آنند
از طریقهٔ اینها که مانده اند و نمیتوانند قدح در بازماندگان میکنند
و حال آنکه اینها بر همان طریقهٔ مشایخ خود هستند و بقدر سر سوزنی
مخالفت ایشان را در اصول دین روا نمیدارند چرا که حق مختلف
نمیشود ولکن حسد ناخوشی است که در هر کس پیدا شد او را بمهلکها
میاندازد و هرچه میتواند میگوید و بهمین قدر هم در این فصل کفایت
میکنیم فصل نهم در جواب از مسئلهٔ نهم که شرح امر را خواسته
اند که ماخذ و منشأ این خلاف که در میان شیخیه و بالاسری
افتاده است چیست و حال آنکه خدای ایشان یکی است و پیغمبر
یکی تا آخر سؤال بدانکه این سؤال دوگونه جواب دارد
یک تفصیل و یک اجمالی اما جواب تفصیلی را در کتاب هدایة الطالبین
نوشته ام و آنهم کتاب فارسی است در بلاد منتشر است هر کس
تفصیل مسئله را خواسته باشد و سبب نزاع یکی یکی را بخواهد بآن
کتاب رجوع

کتاب رجوع کند و در آن کتاب شطری از احوال علمای ماضین
را نوشته ام و شطری از احوال شیخ مرحوم و سید مرحوم نوشته ام
و شطری از احوال خود ثبت کرده ام و تفصیلی از معاندین و
حاسدین نوشته ام و آن کتاب هم در هر ولایتی هست و دیگر
اقبال ندارم که بتفصیل بنویسم نهایت چون هر سؤالی را جوابی است
جوابی مختصر و مفید مینویسم و آن اینست که وقتیکه شیطان بر حضرت
آدم علیه السلام حسد برد آن اول معصیتی بود که واقع شد و چون
در میان شیطان و حضرت آدم حسد واقع شد کمر عداوت
با او و نسل او بست چنین بزمین فرود آمدند حضرت آدم میراث
علم و اسرار نبوت را بحضرت هابیل علیه السلام سپرد شیطان در جبلّ
قابیل درآمد و او را بحسد بر هابیل درآمد و او را بحسد بر هابیل
داشت که چرا باید علم و اسرار نبوت بحضرت هابیل برسد و بمن نرسد
و او را اغوا کرد تا هابیل را کشت بعد حضرت آدم بشیث اسرار علم
نبوت را

نبوت را سپرد و میان اولاد شیث و اولاد قابیل همان حسد
ارثی بود تا آن دو طایفه با هم مناکحه کردند و رگ حسد در جمیع
مردم پیدا شد و هیچ ناقصی نیست مگر آنکه بر بالا میبرد و فقیری نیست مگر
آنکه حسد بر غنی میبرد و ضعیفی نیست مگر آنکه حسد بر قوی میبرد و در
جمیع مردم این رگ حسد پیدا شد بعضی از مردم بواسطه حفظ خدا
و قوت ایمان و تأیید روح القدس حسد خود را میکشند و رگ
حسد را قطع میکنند و بعضی مردم آنرا تقویت میکنند و مقتضای
آن عمل میکنند و حمایت و نصرت شیطانست و آن از آتش است
حسد آتشین است و حسود دایم در آتش خود میسوزد و گاه گاه آتشش
شعله میزند و محسود بیچاره را بهیچ میسوزد از این جهة خدا
پیغمبر خود صلی الله علیه و آله را امر فرمود که از شر حسد حاسدان
پناه بخدا ببرد در سورهٔ قل اعوذ برب الفلق و عداوت اعداء
آل محمد علیهم السلام از روی حسد بود چنانکه خدا میفرماید ام یحسدون

الناس

الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا
آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما
پس این حسد دائم در میان مردم بود حتی حمال ضعیف بحمال قوی
حسد میبرد و او را بتهمت گرفتار میکند که کیسه بار باو بندد هر حال
بعضی از مردم سبب حسدشان جزویست و آنها حسدشان هم
جزویست نهایت حسد بقال بر بقال آنست که بگوید او کم میکشد
و گران میفروشد و ماستش آب دارد و او را در میان بقالان
ضایع میکند و اگر آن دو نفر عظیم تر باشند و معروف تر باشند
اثر حسدشان عظیم تر می شود و شهرتش بیشتر میشود و تهمت بزرگتر
میزنند پس اگر کلانتری بکلانتری حسد ببرد باو تهمت میزند که او را
در میان شهر رسوا کند و همچنین هر چند آن دو نفر بزرگتر باشند حاسد
سعی میکند که او را در میان آن جماعت و آن محل که معروفست
ضایع کند پس اگر محسود در ملک معروفست و اهل آن ملک
بفضل و بزرگی او اقرار دارند و حاسد میخواهد او را در آن ملک رسوا کند

وضایع

وضایع نماید لابد تهمتها و افتراها میسازد که اصناف مردم آن
ملک بواسطهٔ آن تهمتها ازان برگردند و همچنین اگر در اقلیمی
معروف باشد حاسد سعی میکند که اهل آن اقلیم را ازاو بکیبانند
و این معنی تدبیرها و تهمتها و کاغذها و استشهادها و مراسلات
بسیار ضرور دارد چه کند مسکین آتشی در سینهٔ او مشتعل است
که او را شب و روز میسوزاند و او را نمیتواند خاموش بکند مگر
باب افتراها و تهمتها و اذیتها و غیبتها و بدگوئیها چون این
اعمال را میکند قدری حسد او ارام میگیرد باز چون مشتعل میشود
باز از سر میگیرد و محسود بحول و قوهٔ خداوند آرام در خانهٔ خود
خوابیده و حاسد مسکین در آتش گداز شب و روز میسوزد چون
این مقدمه را دانستی بدانکه طلاب علم هم از بنی آدمند و رگ
حسد در ایشان هست و چون عالمی را خداوند برمیگزیند بعلم و حلم
و ذکر و فکر و نباهت و نزاهت و حکمت و او را در میان شیعه
معروف میکند و باو لسان ناطق و گوش سامع و قلب حافظ
عطا میفرماید

عطا میفرماید و تصنیفات و تالیفات باو انعام میفرماید
و نام او را بلند میکند حاسدان بیچاره آتش حسد در کانون سینهٔ
ایشان مشتعل میشود و آرام و قرار را از ایشان میبرد و شب و روز
در آتش گداز میگدازند بیچارها چارهٔ شان منحصر میشود باینکه باو
افتراها بزنند و نسبتهای کفر و بیدینی و جهل و عجز باو بدهند
شاید مردم از انها اعراض کنند و آن ناخوشی مزمن
و آتش سوزان ایشان آرام گیرد و اگر بمحض این جوره تهمتها
نشد لابد که ایشان را بتهمت طمع در ملک سلاطین و خروج
جهاد و جنگ متهم کنند و آن تهمتها را با استشهادها
و مراسلات و پیغامها و مشافهات بحکام و سلاطین برسانند
و ایشان را بغضب درآورند شاید آنها درصدد دفع آن عالم
برآیند و او را ضایع کنند و باین واسطه آتش حسد ایشان آرام
گردد تا آن عالم زنده است آن آتش حسد در سینهٔ ایشان مشتعل است
و آن

وان حکام و سلاطین که از این معنی غافلند که این حسّاد
بجز شفای سینهٔ خود مطلبی دیگر ندارند و حکام را اسباب معالجه
در سینهٔ خود قرار داده اند و امر را باشتباه عرض و اظهار مینمایند
ایشان بمقتضای ملک داری خود با آنعالم عمل مینمایند و آنعالم
مسکین بدرد مرگ آخرت خود گرفتار است و تمام دنیا بما فیها
را اگر باو بدهند مسلّماً آنرا بایک آنی عزلت و انزوا و فقر
خود عوض نمیکند کسیکه دانست که این دنیا دار فانی است و عمّا
قریب همه جیفه خواهند شد و خواهند در خاک پوسید و باید
روز قیامت در حضور مالک جزاء ایستاد و از حلال حساب داد
و از حرام عقاب کشید و اگر نعمت یابد ابدی است و اگر عذاب بیند
ابدی باین دو روز دنیا که بمنزلهٔ خوابیست که انسان می بیند
مغرور نمیشود و دار باقی را بدار فانی عوض نمیکند و طمع در ملک
روی زمین نمیکند و راحت آخرت را بتعب عوض نمیکند هیچ

لکن حساد

لکن حسّاد مطلبی جز شفای در سینهٔ خود نمیخواهند و این اکابر را
برای معالجهٔ خود وسیله میکنند و با آنها ملتجی میشوند و ایشان
هم از روی غفلت و تصدیق آنها کاری میکنند که همه شرّ ام
همین است پس چون در زمان شیخ مرحوم اعلی الله مقامه
و رفع فی الخلد اعلامه خداوند آن بزرگوار را مفتخر فرمود
بعلم آل محمّد و کتاب و سنّت آن بزرگوار را در جمیع علوم و فنون
کامل فرمود تا اینکه قریب بسیصد کتاب در علوم شتّی نوشت
و تجدید جمیع علوم مندرسه را فرمود و جمیع علمای عصر آن
بزرگوار تصدیق علم و فضل و کمال و زهد و تقوای آن جلیل
ایشانرا نمودند و اجازهها باو دادند و اجازهها از او گرفتند
و جمیع شیعه تعظیم و تبجیل او را نمودند و پادشاه عصر و جمیع حکّام
و عمّال و شاهزادگان که در اطراف ایران بودند ایشانرا
تکریم کردند و با نواع هدیهها و جایزهها و مستمریها که بایشان

رساند

رسانند بخدا تقرب جستند واز نفاس شریفهٔ ایشان
استمدادها کردند آتش حسد درکانون سینهٔ جمعی از طلاب
مشتعل شد و ایشانرا کد خت بحدیکه جمعی از همان حسد
سوختند و تلف شدند چارهٔ برای درد خود ندیدند مگر
خود آن بزرگوار را متهم کنند و هر یک با فترائی و تهمتی
شفای غیظ خود را طلبیدند شاید مردم را از ایشان بکیبانند
وان عزت خداداد را بذلت بدل کنند شاید شبی خواب
راحت کنند و عزت خدائی باین چیزها خواموش نمیشود و نشد
تا آن بزرگوار اجل موعدش در رسید و بجوار رحمت خداوند
فایز گردید و سید مرحوم بعد از آن بزرگوار بالطاف کردگار اظهار
علم نمودند و صیت ایشان روز افزون شد و در انواع علوم
زیاده از صد کتاب نوشت و در اطراف هند و ایران و آذربایجان
و عربستان منتشر گردید و پادشاه جمجاه عصر ایشان و حکام و عمال

ذیشان

ذیشان همگی در عزت ایشان بارسال مراسلات و هدایا و تحفه
برای ایشان بخدا تقرب جستند و بر عزت و احترام ایشان افزودند
و علمای بزرگ که در عصر ایشان بودند و بسمت تقوی و زهد موسوم
بودند تصدیق ایشان نمودند باز آتش حسد درکانون سینهٔ بعضی از
طلاب بمقتضای انکه از جنس بنی آدمند مشتعل گردید و چارهٔ
برای شفای غیظ خود و درد کشنده خود ندیدند بانواع تهمتها
و افتراها و تعریف کتابها و سعایت در نزد سلاطین ایشانرا
متهم کردند و خداوند عزت ایشان را روز بروز زیاد کرد و حکام
و سلاطین بحرف انها مغرور نشدند و باشتباه حرکتی نکردند تا باز
اجل موعدشان در رسید و بجوار رحمت ایزدی فایز گردیدند
حال اگرچه نام خود را بردن بعد از نام مبارک ایشان عین سوء
ادبست و شایسته نیست لکن جواب از سؤال ان مخدوم
لازمست عرض میکنم که چون خداوند از دریای فضل ایشان

باین.

باین ذره بمقدار قطرهٔ و باین فقیر خوشه چین از خرمن علم ایشان
خوشهٔ انعام کرد و در انحاء علوم در زمان قلیل تقریباً یکصد و
بیست کتاب نوشته ام و در اطراف بلاد منتشر شد و بعضی
از مؤمنان در نزد این فقیر تأویل کردند و برخی از فضایل آل
محمد علیهم السلام را منتشر کردم خیال کردند که باید کاری کرد که آن
آتش حسد که در سینهٔ ایشان از سابق و لاحق هست خاموش شود
والا خواهند سوخت و جان عزیز است چارهٔ جز همان تدبیر سابق
را ندیدند بنای تهمت و افترا و نمامی و غیبت و بدگوئی را
گذاشتند و استشهادها و مراسلات باطراف نوشتند و باین
تهمتها که شنیده اید و سؤال کردید مرا متهم نمودند و چون
چند سال اینگونه تهمتها زدند دیدند چارهٔ نشد گفتند باید
تدبیر اعظم را و بمقتضای آخر الدواء الکی بحکام و سلاطین باید
عرض کرد و بر ایشان امر را مشتبه کرد پس استشهادها نوشتند و
مراسلات نگاشتند و پیغامها دادند که فلانی [2] ریاست و — [2] بخیال

و ملکت

و ملکت و ادعای بابیت و خروج دارد و انکسی که اسباب
تهمت هم بواسطه نسبت من بحکام و سلاطین جمع است پس باید
او را بطلب سلطنت و ریاست متهم کرد و انکسی که این باب
ملعون هم در زمان مسکینی خروج کرد و اسباب قیاس
و حدس را قوی کردند و باین واسطه و باینگونه تهمتها و افتراها
من حقیر و مرا متهم نمودند و حال آنکه من بدرد مرگ و فکر آخرت
خود مبتلا هستم و تمام روی زمین را بیک آن فکر در کتاب و سنت
و علم و معاوضه نمیکنم و بحول و قوة خداوند نعمت باقی را
بدنیای فانی عوض نمی نمایم و انقدر دنیا را که خداوند بقدر
قابلیت من بمن عطا کرده بود بدست خود دور کردم در ایام
اقبال دنیا و دنیا از من نگذشته بود و الی الان نگذشته است
و باز همانطور که سایر عشیرهٔ من عمل میکنند از من هم بر می آید
و میتوانم نوکری پادشاه اسلام پناه را مثل سایر برادران کرد

ولقمه

ولقمه نانی تحصیل کرد ولکن فقیری وانزوا را بر جمیع روی زمین
و ملک دنیا ترجیح داده ام ولکن این حسّاد چارهٔ غیر از
همین گونه حرکات ندارند و تا حال خداوند بر سلاطین و حکام
سلف امر را واضح کرد و در این دولت روزافزون هم
واضح خواهد بود و خداوند اختیار ملک را بحسّادان نگذارد
دهست و خود مدبّر ملک و مقلّب القلوب والاحوال است
ولاحول ولا قوّة الّا بالله

فصل دهم

در جواب از مسئلهٔ دهم که آیا اجتناب از غیر شیخیّه باید کرد
یا نه بدانکه این افتراها را برای آن جعل کردند که مسلمانان
بگویند که این حضرات شیخیّه شمارا کافر و نجس میدانند و حال
آنکه شما مسلمانید و شیعهٔ اثنا عشری پس معلوم است که آنها کافرند
چراکه روایت شده است که مَنْ کَفَّرَ مُؤْمِناً فَقَدْ کَفَرَ اَحَدُهُمَا
و شما که بالبداهه مسلمانید و شیعه پس کافر آنها هستند که مسلم
و شیعه را

و شیعه را کافر میدانند و باین واسطه خواسته اند که اظهار کنند
که شیخیّه کافرند و حال آنکه خدا و رسول و ائمه سلام الله
علیهم میدانند که شیخیّه احدی از مسلمانان را کافر نمیدانند
اگرچه شیخی نباشد چراکه شیخ جلیل و سیّد نبیل را مفترض الطّاعه
نمیدانند چراکه ایشانرا معصوم نمیدانند و تا کسی معصوم نباشد
مفترض الطّاعه نخواهد بود پس چون معصوم را منحصر در چهارده
نفس مقدس میدانند و مشایخ خود را معصوم نمیدانند و
ایشانرا مفترض الطّاعه نمیدانند و چون مفترض الطّاعه نشدند
پس مخالف ایشان چگونه مطلقا کافر بود بلکه فاسق و عاصی
هم نخواهد بود نهایت جمعی وثوق بآن بزرگوار دارند تقلید ایشانرا
میکنند و جمعی ایشانرا نشناختند و اعتماد و وثوق بعالمی دیگر
دارند تقلید او را میکنند و ما تصدیق شیخ و سیّد را در اصول
عقاید هم بدون دلیل واجب نمیدانیم ولی حسن ظنّ بایشان

داریم که مبادرت بمخالفت ایشان نمی‌کنیم اگر کلام ایشان را فهمیدیم
تشکر میکنیم و اگر نفهمیدیم صبر میکنیم و از خدا مسئلت میکنیم که فهم آن
مسئله را بما روزی کند و لا یشعر انکار بر ایشان نمیکنیم و
تا حال هم مسئله نشده است نفهمیم که ایشان خطا گفته اند و برخلاف
ایشان نفهمیم و اما کسیکه ایشان را نشناخته و حسن ظنی بر ایشان
حاصل نشده است چه کند البته اخذ میکند فروع دین خود را
از فقیه دیگر و در اصول دین خود تابع دلیل عقل است هر جا که
مساعدت کرد تصدیق میکند و هر جا که مساعدت نکرد حصر میکند
پس وقتیکه ما خود منسوب بآن بزرگوارانیم ایشان را مفترض الطاعة
و معصوم ندانیم و تصدیق ایشان را بدون دلیل فریضه ندانیم
چگونه این تکلیف را بمخالفین خود میکنیم و لکن دشمن جائز
برای غیض خود چه این تهمتها نمیدانند و تهمت را میزنند
و بر خدا تهمت زدند و گفتند پسر دارد و دختر دارد و ظلم
میکند و

میکند و عدیل شیطان است و شریک شیطان است و بپیغمبر صلی الله
علیه و آله تهمتها زدند و گفتند ساحر است و شاعر است و کاهن است
و مجنون است و دزد است و عاشق زن مردم شده است و
گوش بساز و نقاره میدهد و زن خود را بلند میکند بر دیوار
که تماشای نقاره چیها کند و رقاصی کرده نعوذ بالله من غضب الله
و بر ائمه علیهم السلام تهمتها زدند که نهایت ندارد و بر پیغمبران
گذشته تهمتها زدند که در کتب و قران ثبت است و ذکرش
بطول می انجامد حال ما چه توقع داریم و بنی آدم همه یکنوع
میباشند مگر هر کس که تقوی پیشه کند و مخالفت نفس اماره نماید
خدایا حفظ کن ما را از مخالفت خود و مخالفت رسول مطهر
و مقدس خود و مخالفت ائمه طاهرین سلام الله علیهم انصاف
دهید که شیخ مرحوم را نسبت دادند شیعیانرا که اشتباه کرده اند
در کتاب و سنت و بوحدت وجود قائل شده اند و باوجب

الکم

داریم که مبادرت بمخالفت ایشان نمی کنیم اگر کلام ایشان را فهمیدیم
شکر میکنیم و اگر نفهمیدیم صبر میکنیم و از خدا مسئلت میکنیم که فهم آن
مسئله را بما روزی کند و لا یشعر انکار بر ایشان نمیکنیم و
تا حال هم مسئله نشده است نفهمیم که ایشان خطا گفته اند و برخلاف
ایشان نفهمیم و اما کسیکه ایشان را نشناخته و حسن ظنی بر ایشان
حاصل نشده است چه کند البته اخذ میکند فروع دین خود را
از فقیه دیگر و در اصول دین خود تابع دلیل عقل است هرجا که
مساعدت کرد تصدیق میکند و هرجا که مساعدت نکرد ضرر میکند
پس وقتیکه ما خود منسوب باین بزرگوارانیم ایشان را مفترض الطاعه
و معصوم ندانیم و تصدیق ایشان را بدون دلیل فریضه ندانیم
چگونه این تکلیف را بمخالفین خود میکنیم و لکن دشمن جائر
برای غیض خود چرا این تهمتها نمیدانند و تهمت را میزنند
و بر خدا تهمت زدند و گفتند پسر دارد و دختر دارد و ظلم
میکند و

میکند و عدیل شیطان است و شریک شیطان است و به پیغمبر صلی الله
علیه و آله تهمتها زدند و گفتند ساحر است و شاعر است و کاهن است
و مجنون است و دزد است و عاشق زن مردم شده است و
گوش بساز و نقاره میدهد و زن خود را بلند میکند بر دیوار
که تماشای نقاره چیها کند و رقاصی کرده نعوذ بالله من غضب الله
و بر ائمه علیهم السلام تهمتها زدند که نهایت ندارد و بر پیغمبران
گذشته تهمتها زدند که در کتب و قران ثبت است و ذکرش
بطول می انجامد حال ما چه توقع داریم و بنی آدم همه یکنوع
میباشند مگر هر کس که تقوی پیشه کند و مخالفت نفس اماره نماید
خدایا حفظ کن ما را از مخالفت خود و مخالفت رسول مطهر
و مقدس خود و مخالفت ائمه طاهرین سلام الله علیهم انصاف
دهید که شیخ مرحوم راضی نشدند شیعیان را که اشتباه کرده اند
در کتاب و سنت و بوحدت وجود قائل شدند و باو

اگر

آنکه جمیع علما آنهارا کافر میدانند کافر دانند چگونه میشود
که ما مخالفین خود را عموماً کافر و نجس دانیم و از ایشان
اجتناب کنیم و اگر کسی مخالفین را کافر و نجس گوید ما از او
بیزاریم و از طریقهٔ ما بیرون است دیگر خود دانند و عمل خودش
و همین قدر هم در این فصل کافی است

فصل پانزدهم

در جواب از سؤال پانزدهم که آیا عقد و نکاح حضرات
بالاسریه چگونه است و حضرات شهرت دادند که شیخیه
عقد و نکاح بالاسریه را باطل میدانند این تهمت را برای
آن زده اند جمعی از اصحاب حسب و نسب و غیرت را بفغان
آورند که شیخیه شما را حرام زاده میدانند خدایا بحق انبیا و اولیا
که میان ما و این طایفه حکم کن که دقیقهٔ در عداوت باقی
نگذارند این بی مروتان مادرهای ائمه علیهم السلام بعضی
مجوسی بودند و بعضی نصرانی بودند که ایمان آورده بودند و کنیز
بودند.

بودند که ایشانرا از دار الحرب آورده بودند آیا قول در ایشان
میتوان گفت و نکاح یهود و نصرانی و مجوس صحیح است چگونه
نکاح مخالف شیخیه از مسلمانان و شیعه باطل است چرا مروت
ندارید اگر مروت ندارید چرا عقل ندارید مادر شیخ و سید مرحوم
را که عقد کرده بود امروز شیخی کجا بود و مادر مرا که عقد کرده است
امروز شیخی کجا بود آیا جمیع مردم روی زمین حرام زاده اند
هیچ کافر این حرف را نمیزند هیچ عاقلی چنین نامربوطی میگوید
اگر دین ندارند حسّاد چرا عقل ندارند که چگونه تهمت زنند
اگر دین دارند چرا اینگونه حرفهای زشت میزنند در اخبار رسیده است
که غیبت بدتر از زنا است و غیبت بدتر از زنا آنست که مسلمی از
عرض عوام مسلمین را غیبت کنی وصفتی که دارد ببد یاد کنی حال
انصاف ده که غیبت بدتر است یا تهمت و عالم نزد خدا اعظم است
یا جاهل و تهمت بعالم چه خواهد بود و اگر غیبت جاهل از

زنا

زنا بدتر است بالله قدری حیا کنند و اینقدر ناشایسته
نگویند و اذیت مسلمانان نکنند خدایا چه کنم اگر هیچ جواب
نگویم و تصدیق ایشان کنم و بادب سلوک نمایم جمیع تهمتها
بگردنم ثابت میشود و اگر انکار کنم و داد نمایم همین را
بدست گرفته میگویند ما علمائیم و تو باین سخنان قدح
در علما میکنی چگونه با شما رفتار کنم تکلیف مظلوم
مقهور چیست پس شما از تهمت و اذیت مسلم
دست بردارید تا من نوکری شما را بکنم و یک قدم از
رویه ادب تجاوز نکنم والله انسان حیران میشود از این
رفتار که آنچه میخواهیم میگوئیم و آنچه میخواهیم میکنیم و دو نفس
مکش که قدح علما میشود آیا شیخ از علما نیست آیا سید
از علما نیست آیا من خادم علما نیستم آخر یک از ایشان
بیاورد دو ورق تصنیف و تألیف خود را و آنگاه با علمائیکه

هشتصد کتاب

هشتصد کتاب در انواع علوم نوشته اند مقابل کند باری
لا الا مر یعقلون و لا من اولیاء یسمعون حکمة اللّٰه
بالغة فما تغن النذر فصل دوازدهم در جواب این مسئله
دوازدهم که مال مخالفین را میتوان خورد یا نه این تهمت را
برای آن ساختند که دیدند غالب مردم چندان مقید بدین
نیستند و غالب همتشان تحصیل دنیا است و مال دنیا
و دیدند جمعی که مقید بدین هستند و میگویند که هر طائفه
هر مسئله میخواهد بگوید ما را باین حرفها چه خودشان دانند
بحث ملائی دارند و ضرری بکله ما ندارند و حضرات
دیدند که این جماعت ماندند و بوحشت نیفتادند
و شاید بواسطه رفاقت و آشنائی با ما راهی بروند گفتند
این نشد باید اینها را هم تدبیری کرد و از شیخیه متنفر کرد
گفتند شیخیه مال مخالفین خود را حلال میدانند اگر بکشند

مالها با مال

مالی با امانت بدهید یا بعاریه بسپرید یا نسیه بایشان بدهید
ایشان البته مال شما را حلال میدانند و مال شما را میخورند
واین از همهٔ اسباب وحشت در نظر اهل دنیا عظیم تر است
خدایا بحق خون شهدا در راه محبت که حکم کن میان ما
واین جماعت انصاف دهید که مسلم مال مسلم را چگونه
حلال میدانند وبچه سبب حلال میدانند مگر نه اسلام خون
مسلمانانرا محفوظ داشته است مگر نه آنست که خدای
ما یکیست ونبی ما یکی وائمه ما جماعت مخصوص وکتب
ما یکی وشرع ما یکی ما اموال سنیان را مباح نمیدانیم بر مردم
چگونه اموال شیعه را مباح میدانیم اموال اهل ذمه
را مباح نمیدانیم بر مردم چگونه اموال شیعه را مباح
میدانیم والله دین وطریقهٔ ما آنست که اگر قاتل سید شهدا را
آن شمشیر را که بآن سر سید شهدا علیه السلام را قطع کرده

بما امانت

با ما امانت بسپرد یا ورد نمائیم چگونه می شود که مال برادران
دینی خود را حلال دانیم بر مردم جمیع این حضرات بالاسریه
طایفه هستند از مؤمنین مثل ما وبرادر دینی ما نهایت
تقلید مجتهد دیگر را میکنند بکنند مگر واجب است در مذهب
شیعه که همه تقلید یک فقیه را کنند واگر اینها حرمت
اسلام را نگاه نداشته بما ظلم کنند وافترا وتهمت بما
زنند وما از دست ایشان فغان کنیم نه آنست که خون
ومال ایشان مباح دانیم نعوذ بالله بلکه هر مظلومی از ظلم
خود فغان میکند وتظلم مینماید وگله ها میکند وداد مینماید
این نیست که خدا میفرماید لا یحب الله الجهر بالسوء من القول
الا من ظلم وسخن مظلوم را استثنا فرموده ومبغوض نشمرده است
وسخنهای ما درباره حضرات گله وتظلم است نه اینکه ایشانرا
کافر دانیم ولکن این بیمروتان بانواع تهمتها ما را متهم کرده اند

و میکنند

ویکنند واز انجمله این تهمت است که مال ایشان را بر خود
مباح میدانیم وانیهم اشتباهی عظیم است مردم بی دین
اگر با کسی بد شدند در بند خون و مال او نیستند لعداوت
هر یک را بباد دهند غم ندارند وآدم متدین اگر
هزار سال با او بدی بکنی و بدست او بیفتی تعدی
نمینماید و تورا کافر نمیخوانند و مال و عرض ترا حلال
نمیگوید و خون ترا هدر نمیکند بلکه زخمی بر تن تو روا
نمیدارد بلکه اگر ترا گرسنه یابد و مشرف بر تلف ترا
سیر میکند واگر ترا تشنه یابد سیراب میکند واگر مریض
بشوی ترا معالجه میکند واگر بمیری ترا غسل میدهد وکفن
دفن مینماید وبر تو نماز میکند و فرایض اسلام درباره تو
فروگذاشت نمیکند با تو اگر بدست بجهت اعمال تو است دخلی
بدین و فرایض دین ندارد پس ما برا عدای خود مهربان

بترم از

ترم از خودشان با خودشان زیراکه خودشان چنانکه
می بینیم و می بینید با یکدیگر فرایض اسلام را مراعات
نمیکنند و ما درباره ایشان میکنیم پس ببینید که انصاف است
که با ما که چنینیم چنین کنند چنانکه یکی از اکابر ایشان نزد در
وقتیکه مشرف بر هلاک بود رفتم و نجات دادم و ضامن
شدم و ذلیل بود حفظ عزت برای او کردم چون از آن
مخمصه نجات یافت الحال تدبیر برای قتل و اذلال من
مینماید و باز اگر دستم برسد و خدمتی بتوانم برایش میکنم
چراکه اگر او حرمت اسلام و علمای اسلام را ضایع کند من نباید
بمکافات او حرمت اسلام را بشکنم و فرایض اسلام را از
دست دهم و همچنین همه دیدند در علمای ایشان که مردند احدی
از ایشان مجلس فاتحه بجهت ایشان اقامه نکرد و احترام
ایشان را منظور نداشتند ابدا این حقیر با وجود این بی

لطفها

لطفیهاشان مجلس فاتحه برای ایشان اقامه کردم و
خرج کردم وچون یکی از علمای ما مُرد ومجلس فاتحه برپا
کردیم احدی از ایشان بمجلس نیامد چه جای اقامه مجلس باری
اینقدر بدانید مسلمانان که این خصلتها که نسبت میدهند
خصلت ما نیست خصلت ما نیکی وتقوی وورع وزهد واقامهٔ
فرائض وعمل بمستحبات مهما امکن واجتناب از محرمات
واز مکروهات مهما امکن وادای حقوق وامانت است
اینست دین ما ونیت ما واگر قصوری در اعمال واقع شود
استغفار میکنیم ومعصوم نیستیم لکن دین ما اینست که عرض شد

فصل سیزدهم

در جواب از مسئلهٔ سیزدهم که در
دادن صداقات بحضرات شیعه بدان ای مخدوم مکرم
که حضرات اعدای ما استادی بالغند واستادی کامل
دارند که در این امور استاد ماهر است فکر کردند که سلاطین
راکه تهمت

راکه بتهمت رنجانیدیم وعلما را بتهمت تکفیر وتفسیق و
قدح علما وتجار را که بتهمت حلال دانستن مال مسلمانان
حال فقرا ومساکین را چه کنیم استاد ایشان بایشان
وحی کرد که بگوئید که شیعیه صدقات وخمس وذکوة را بر غیر
شیعی حلال نمیدانند فیا سبحان الله سبب چیست چه واقع
شده است که باید بر مسلمانان صدقه را حلال ندانست وایشان
را از ذکوة وخمس منع کرد بلکه اگر میگفتند که ذکوة وصدقه
را بر شیعی روا نمی دارند نزدیکتر بود چرا که هر کسی میخواهد
که خود را منزّه از چرک دست مردم کند وذلیل نشود امّا
روا نداشتن بر فقرای اثنا عشریه که فقرای محض است آیا
از ضرر نمیترسند آیا ملاحظه روز جزا را نمی نمائید وتا کی پای ما
ایستاده اند باری بدانکه خداوند غنیها آفرید وایشان

را آزمایش به اون حقوقی کرد و فقرائی آفرید و ایشانرا
آزمایش بصبر و فقر نمود و در اموال اغنیا حقوقی بجهة
فقرا آفرید و ایشانرا حکم کرد برسانیدن آن حق باهلش
و اهلش فقرای اثنا عشریه اند حتی آنکه اکابر شیعه را
باید منزه کرد از دادن زکوة و زکوة برای ضعفاست
که در دین خود ضعیف میباشند و بر جمیع فرقه اثنا عشریه
و موالین ائمه علیهم السلام میتوان زکوة داد گوش باین
تهمتها ندهید و لا یلتفت منکم احد و امضوا حیث
تؤمرون و در دادن خمس شیخی و غیر شیخی علی السویست
اشخاص هستند معین و حق دارند معین و صدقات هم
مثل زکوة است آخر من کتاب فقه نوشته ام کتاب
جامع الاحکام بان رجوع کنید و مسئله آنرا ببینید
و آن کتاب

و آن کتاب مجمل است که باطراف میرود و بان عمل کنند
اگر بغیر شیخی و غیر شیخی علی السویست و گله و تظلم ما از ایشان
دخلی بمسئله دینی ندارد بلی تظلم داریم و در غالب کتابها
از دست ایشان جزع و تظلم مینمائیم چراکه اگر این دو کلمه را
هم نگوئیم غافلان میگویند اینها که میگویند اینها هم سکوت دارند
و تصدیق مینمایند پس بهمه این قولهای ایشان قائلند ناچار
داد میزنیم و تظلم مینمائیم و میدانیم هم که این تظلمها فائده
ندارد و اینها باز نمیایستند و هیچ کس بنصرت ما ایشان
را نهی نمیکنند لکن برای محض همین است که تصدیق ایشان
بر تهمتها بعمل نیامده باشد و خود ساعی در اطفاء نور حق
نشده باشیم پس نصرت حق خود را میکنیم بجزع و الحاح و تظلم
و گله چراکه بغیر از این طورها در زمان غیبت روا نیست در
خانه اگر کسی است یک حرف بس است

فصل چهاردهم

در جواب از مسئله چهارده هم که حجه دادن بحضرات باشد
این تدبیر هم برای حجه فروشان است که چهار نفر غریب حجه
فروش که میآیند از هیچ جا خبر ندارند و با همه حجه با هر کس
معاشرت میکنند آنها هم باید تدبیری کرد که پیش شیخیه
نروند جواب این مسئله هم مثل مسئله زکوة است و خدا
۱۲ اطفاء مؤاخذه کند از کسیکه افترا بر مسلمین زند و سعی در اطفاء
نور حق نماید و تغییر شرایع و احکام دهد چرا بغیر شیخی نباید
حجه داد مگر از اسلام بیرون رفته اند و شهادات بر زبان
نمیرانند و نماز نمیکنند و روزه نمیگیرند و چون جوابش مثل مسئله
زکوة است و در فصل سابق گذشت اعاده نمیخواهد

فصل پانزدهم در جواب از مسئله پانزدهم

که میگویند که ما گفته ایم که سید الشهداء علیه السلام شهید نشده است
و از این تهمت که بشکلی بخنده میآید نمیدانم که چشم ندارند

که من در سالی

که من در سالی ده روز روضه خوانی میکنم و خود بمنبر میروم
و روضه میخوانم و میگریم و میگریانم آیا گوش ندارند که قصاید
مرا و نوحه های مرا بشنوند که در منابر و مجالس میخوانند مردم
آیا کتاب مقتل که من نوشته ام در میان مردم پهن نیست
و ندیده اند آیا مدتها کربلا نرفتم و نبودم لکن حمد میکنم خدا را
که تهمتهای بین البطلان میزنند و همین فرجی است برای من
چرا که برای مردم معلوم می شود که اینها از روی نفهمی و عداوت
سخن میگویند و مقصودشان محض تضییع مسلمانان است از
حسد و عداوت   باری این تدبیری هم برای آن است
که مردم در آخر الزمان شدید الرغبه بتعزیه داری منقطع
میشدند اینها هم بر بخند ولی اینرا قدری بی عقل کردند
و تهمتشان مشتبه کرده است بر بین البطلان است

فصل شانزدهم در جواب از مسئله شانزدهم و حکایت

بلطف

بمظنه حضرات مخالفین ما بسیار باحتیاطند برای هر قومی
انواع تهمتها ساختند که اگر یکی بکار نخورد دیگری قائم
مقامش باشد واین تهمتها را هم برای علما وطلاب ساخته
اند والا که من چندین کتاب در علم اصول نوشته ام
همه حاضر است وکفری برای احدی بواسطهٔ عمل بمظنه اثبات
نکرده ام ونسبت بدعتی نداده ام بلکه آنرا معصیت وفسق
ندانسته ام بلکه آنرا سبب نقص وعدالت وزهد وتقوی
ایشان ندانسته ام رجوع کنید بان کتابها وببینید نهایت
مسئله اجتهادی است وهرکس طوری فهمیده است قدمای
اصولیین بعلم عمل میکرده اند مانند شیخ طوسی وسید مرتضی
وابن ادریس وامثال انها ومتاخرین بعضی قائل بجواز
عمل بمظنه شده اند وبعضی تجویز نکرده اند واخباریین عمل
بعلم میکرده اند وظنی را تجویز نمیکردند واین خلاف همیشه بوده

ازاصول

ازاصول دین نیست وازضروریات نیست که خلاف دران
سبب کفر گردد جمیع مسئله اصول وفقه الا ما شذ وندر
خلافی است حتی انکه حقیر در بسیاری مسائل مخالف
سید مرحوم وشیخ مرحوم کرده اند حتی در اصول فقه واین
خلاف همیشه در مابین علما بوده است چراکه اجتهادیست
وهرکس از کتاب وسنت طوری فهمیده است وهرگز سبب
تکفیر وتفسیق نبوده وهمه احترام امیداشته اند وتعدیل
وتوثیق هم را میکردند ونزاعی درمیان نبوده است وحالا
هم نیست وچون درحاصل این خلاف هم تعمق نمائی تفاوتی
نمیکند چراکه هردو طایفه بکتاب خدا وسنت رسول مراجعه میکنند
وهرچه ازآنها می فهمند بان فتوی داده وعمل میکنند وتفاوتی
درعمل نمیکند نهایت خلاف درطور فهم است وسهل است وازاین
جهت همهٔ ایشان اعتماد بریکدیگر فرموده اند وما هم اعتماد برهمهٔ ایشان

نمائیم

مینمائیم وتعظیم وتبجیل ایشان نموده ومینمائیم وکتب ما مشحون است
بتعظیم ایشان لکن دشمن بدکو احتیاجی بسند ندارد و آنچه
شفای غیظ خودرا در آن میداند میکند واکر از بعضی
جهال چیزی شنیده اند که بی احترامی بیکی از آن بزرکواران
کرده نقص بر ما نمیشود چنانکه مقلدین جمیع علما حرکات
قبیحه میکنند ونقص بر علما نیست و همه شیعه اند وحرکات
قبیحه میکنند ونقص بر ائمه علیهم السلام نیست و همه
امت پیغمبر ند صلی الله علیه وآله و همه معاصی مرتکبند
ونقصی در پیغمبر نیست بلی اکر ما ها ایشانرا امر کرده باشیم
یا تحریص نموده باشیم یا راضی باشیم بمعاصی ایشان آنوقت نقص
در ما است وعلم الله وشهد که مکرر نهی کرده ام ومیکنم لکن
مردم لغو نند چنانکه اعادی ما هم قدح در شیخ مرحوم وسید
مرحوم مینمایند وحال انکه از اجله علما بوده اند وهمه
علما ایشانرا تعظیم وتبجیل مینمودند ومدحها برای ایشان
نوشته اند

نوشته اند و فرموده اند مع ذالک جهال طلاب ایشان
قدح دران بزرکواران مینمایند پس بدکوئی کار جهال است
خواه از اتباع شیخ مرحوم باشند یا از اتباع سایر علما
واز عمل جهال نقصی در علما نیست بلی غایت بحثی
که عقلای قوم بمن دادند وکاهکاه از مجالس ومحافل بمن
بحث میکنند آنست که چرا نهی نمیکنی آخر فکر کنند که من
تازیانه دارم شمشیری دارم تسلطی دارم چوب وفلکی دارم
که مردم را بتوانم نهی بکنم بلی چیزیکه دارم زبان است بزبان
میکوئیم ومخالف کننده را لعن میکنیم وهر وقت بشنوم
نهی وزجر شدید میکنم لکن فکر کنید که حکام بلاد با استیلا
وشمشیر وحکم وقشون ونسقهای شدید نمیتوانند مردم
را از نزاع با هم واعمال قبیحه باز دارند کوش میبرند چشم
میکنند میکشند وحریف مردم نمیشوند من چکونه

جرا

حریف جهال میشوم آیا من از پیغمبر صلی الله علیه و آله بیشتر
سیاست دارم که در امت او جهال هستند و باید در
مقلدین من نباشند آیا از ائمه علیهم السلام سیاستم بیشتر است
که در شیعیان ایشان جهال هستند و در مقلدین من نباشند
یا از علمای ما ریاست و سیاست که اجرا حدود
میکردند متشخص ترم که در مقلدین ایشان جهله هستند
و در مقلدین من نباشند آیا مقلد من باید معصوم باشد و الا من
مجرم و تبه روزگار و بر باطل من چکنم کتاب برای ایشان
نوشته ام و ایشان را بر این اعمال لعن کرده ام و تبری
از ایشان کرده ام زیاده از این نمیتوانم خدا هم کتاب
فرستاد و در قرآن کاذبین را لعن کرد و مردم
باز دروغ میگویند و قاطع رحم را در سه جا لعن کرد
و باز قطع رحم میکنند قاتل نفس را گفت مخلد میکنم در
آتش جهنم

آتش جهنم باز قتل نفس میکنند اذیت مؤمنان را گناه
عظیم خوانده باز اذیت میکنند غیبت کننده را وعده
خورانیدن گوشت مرده کرد و باز میکنند این چه توقعی است
که مردم برای من اطوع باشند تا برای خداوند عالم و پیغمبر
آخر الزمان و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین و اگر نه
چیزی در نفوس است چرا انتقام آنها را از من میکشند
و طعن آنها را بر من میزنند خدا را رحمی بحال من بکنید
و عبرتی از رفتار مردم با من بگیرید بهر حال اگر این
عیب است از همه طرف عیب است و بحث بهمه طرف
دارد والله پس چه بحث دارند **فصل هفدهم**
در جواب از مسئله سئوال هفدهم که کلیات عقاید
شیخ مرحوم را خواسته اید اگر اجمال میخواهید عقاید ما
عقاید جمیع شیعه اثنا عشریه است و آنچه شیعه بر آن
اتفاق

اتفاق دارند در اصول دین ما بان اقرار داریم و آنچه
انرا انکار داریم ما انرا انکار داریم و اجماع شیعه را در
اصول و فروع حجت میدانیم و اگر فی الجمله تفصیل میخواهی اگر
نفع زیادی در نوشتنش بعد از این کلمه جامع نیست ولکن
چون هر سؤالی را جوابی است عرض میشود که اعتقاد ما طایفه
مسمات بشیخیه در خداوند عالم جل شانه آنست که خداوندی
احدیت در ذات خود که ازلی جز ذات یگانه بیهمتای
او نیست و واحدیت در صفات خود که جز خدای واحد
جل شانه موصوف باین صفتها نیست و هیچکس جز خدا
صاحب ان صفتها نیست و واحدیت در فعال خود که
هیچکس جز خدای واحد قهار قدیم ازلی روا نیست و شرکت
عبادت غیر او و او در ذات خود احدیت و ماسوای
او با او امتناع بحث دارد اعیانی ثابت در ذات
او نیست

او نیست و او مقارن با چیزی نیست مرتبط با چیزی نیست
و هیچ معنی غیر ذات احدی او در ذات او نیست ذات
او درجات و مراتب ندارد و بذات جلوه گر نمیشود و شکلها
و صورتها در نمیآید و در صفات خود واحدیت و هیچ مخلوق
مشاکل با او نیست مشابه با او نیست و تعطیل او از صفات
روا نیست و تشبیه او بخلق شایسته نیست پس علم دارد نه چون
علم خلق و سمع دارد نه چون سمع خلق و قدرت دارد نه چون
قدرت خلق و هکذا همه صفات کمالیه را دارد و نه چون صفات
خلق و در فعال خود واحدیت که نه اینست که در ایجاد ماسوای
او غیری مستقل است و او موجد نیست یا غیری شریک
اوست و نصفی را او آفرید و نصفی را غیر او یا غیری در کل
با او شریک یا غیری وکیل اوست و مباشر و خدا
بیکار است نعوذ بالله و ان غیرها که گفتیم اعم است
از پیغمبر صلی الله علیه و آله و غیر او بدون تفاوت پس جز

خدای واحد خالق و رازق و محیی و ممیت نیست و هم
چنین سایر افعال کلاً و طرا آنچه در حیز حدوث است
خدا است صاحب فعل در آن لا غیر و در عبادت واحد است
یعنی ذات مقدس او مقصود در عبادت باید بشود اگر غیری
را کسی عبادت کند خواه از پیغمبران یا امامان یا مرشدان یا
ملائکه یا جن یا غیر آنها باشد مشرک است بخدای عز و جل
و قایز نیست ابدا ابدا باید عبادت خالص برای خدای واحد
یگانه باشد و چنان عتقاد کرده ایم که خداوند عدل است
که ظلم در او نیست جنت را آفریده و نار را آفریده و خلق را
آفریده و آنچه ایشان را بجنت نزدیک میکند و از آتش دور
برای ایشان بیان کرده و آنچه ایشان را بنار نزدیک میکند
و از بهشت دور برای ایشان بیان کرده و بهمه شعور داده
و حرکت و قوت و استطاعت بآنها عطا فرموده اگر
خواهند معصیت کنند مشیت خود را همراه ایشان میکند

تا بمنتهای

تا بمنتهای مطلب خود برسند و اگر خواهند طاعت کنند
مشیت خود را تابع آنها میکند تا بتوانند بمنزل رسند مانند
آن دو کس که سلطان ایشان را امر کرد بمشرق بروند و بمغرب
بروند و یک مشرق را اختیار کرد و سلطان بدرقهٔ بهمراهی او
کرد تا بمشرق برسد و یکی مغرب را اختیار کرد و سلطان بدرقهٔ
بهمراهی او کرد تا بمغرب برسد و اگر بدرقهٔ سلطان نبود
هیچیک بمنزل نمیرسیدند ولکن حسن اختیار و سوء اختیار
از خلق است نه خالق آیا نمی بینی که عاصی بقوت مدد خدا عصیان
میکند و اگر جان او را بگیرید یا آلات و ادوات را از او
بگیرید نتواند عصیان کرد و مطیع هم بقوت و قدرت خدا اطاعت
مینماید غیر بابی و خدا را مختار میدانیم در کارهای خود مجبور نیست
و عالم بما کان و بما یکون و برای او بداء هست و هر چه
بخواهد تغییر دهد ممکن است و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله محمد است

صلی

صلی الله علیه وآله ومعصوم مطهر است از هر نقصیه وخاتم انبیاء است
و وحی او خاتم وحیها و شرع او خاتم شرعها وکتاب او
خاتم کتابها و مستمر است تا روز قیامت وجمیع آنچه او بیان
فرموده حق وصدق است و عدل است وائمه ما علی ابن ابی
طالب و یازده فرزند اوست و یازده نفرشان رحلت فرموده
اند از دار دنیا و دوازدهمی غائب وحی است ورجعت
خواهد کرد و انبیاء واوصیای سلف همه برحقند و ولایت همه
واجب است وشرعشان منسوخ است وآنچه قرآن وسنت بآن
ناطق است از موت وقبر وبرزخ وجنت ونار وحساب
میزان وصراط وغیر اینها همه حق است ومردم عود میکنند بارواح
وابدان ومعراج با روح وبدن بود وجمیع آنچه ائمه
فرموده اند همه حق است حتی در جزئیات امور ودوستی آل
محمد علیهم السلام ودوستانشان واجب ودشمنی اعداء دین
ودوستان

ودوستان اعداء لازم ومتحتم است وکتاب خلیفهٔ خدا است
در زمین وسنت خلیفهٔ رسول است در میان مردم وآثار آل محمد
علیهم السلام خلیفهٔ آل محمد اند علیهم السلام در میان شیعه ودر این
زمان که دستها بامام نمیرسد متمسک باین سه خلیفه باشند
هر کس فهم دارد از این سه خلیفه استنباط احکام کند خودش
حامل این سه خلیفه است وهر کس فهم ندارد باید طاعت کسی
کند که او کتاب وسنت وآثار را میفهمد وتقلید او کند زیرا
که کتاب وسنت وآثار حامل میخواهد وناطق بانها لازم است
که احکام آنها را برای مردم بگوید وعلماء اعصار حجتهای
ائمه اند سلام الله علیهم بر سایر عوام باید دین خود را از ایشان
اخذ کنند اینست مختصری از عقاید شیخیه اگر تفصیل آنرا میخواهید
در کتابهای بزرگ عربی وفارسی مانند فطرت السلیمه وار
شاد العوام وغیره نوشته ام ومجملا از این اختلاف در
کنز

کتاب هدایة الطالبین بسط داده ام و قانون کلی که خواسته
اید در عقاید ما هر چه مطابق اجماع شیعه است ما گفته ایم و دین
ما است و هر چه مخالف اجماع شیعه و طریقه علماست ما از آن
بیزاریم اینست مختصر نافع ولکن بدگویان باین حرفها دست
از عمل خود نمیدارند اگر بنا بر انصاف بود سایر کتب من پیش از
این بود ولکن بنا بر انصاف نیست پس نوشتن این رساله هم
حاصل بحساب نمیدهد مگر آنکه بر حسد شان میافزاید و عداوتشان
بیشتر میکند ولا قوة الا بالله **فصل هجدهم** در جواب
از مسئله هجدهم و آن این است که همه فقه را چرا ننوشته ام و هر گاه
محتاج شوید چه کنید و از که بگیرید بدانکه سبب ننوشتن من همه
فقه را اشتغال بامر اهم است چون مردم مدنی الطبعند و در مدینه
اناسی باید هر کس حاجتی از خلق را رفع کند تا امر مدینه منتظم
شود و برای حفظ فقه فقها شکر الله مساعیهم الجمیله بوده اند و هستند

وبر الجمل

و بر الجمل وجهی حفظ برای مردم میکنند و کرده اند که دیگر از آن
نمیشود و در این عصر هم حفظ آن بسیارند ولی امر اصول
عقاید و علم فضائل آل محمد علیهم السلام کم ناصر و کم حافظ است
از این جهت خداوند ما را و له الحمد و له الشکر از برای این خدمت
و عقول و نفوس ما را راغب باین امر کرده که آرام و قرار ما را
ربوده است و غایت همت خود را مصروف این امر داشته ایم
ولی بجهت آنکه زیاده احتیاج بطهارت و صلوة و زکوة و خمس
و صیام و حج مردم دارند و غالب تقلید در این مسئله است
این کتب را ننوشتیم و در سایر رسائل و زبده بعهده سایر
فقها گذارده ایم اگر چه در باقی مسائل فقه هم سؤالات بسیار
و استفتاهای بسیار میاید و جواب آنها هم نوشته میشود و بعض
رفقا از جواب آنها قدری ضبط کرده اند و رساله ساخته اند
باری هر گاه از مسئله که حقیر نوشته ام و دست شما نرسد یا ترک

جایز نیست

جایز است از سایر فقها اخذ کردن بهر یک که وثوق
پیدا کردید تقلید نمائید و اخذ احکام آل محمد علیهم السلام را
نمائید چرا که بنای مدینهٔ مردم در امر فقهٔ بر وجود فقهاست
و خدا ایشانرا برای همین خدمت خلق فرموده است تقلید
ایشانرا از روی فراغ بالی و اخذ مسائل از ایشان فرمائید
و اگر خود هم قوهٔ استنباط احکام از اخبار دارید و فهم آنها را
میکنید خود استنباط نمائید و بسیار امر سهل است و فهم اخبار
از فهم کتب علمای اخیار مشکل تر نیست بلکه آسان تر است چرا
علمای ما کتب خود را برای علما نوشته اند و از روی فضیلت
مشکل و عالمانه نوشته اند و ائمه علیهم السلام احادیث را
در اجوبهٔ مسائل عامی و سوقی و بدوی و عالم فرموده اند
و در فهمانیدن کامل تر بوده اند چنانکه در کتب اصولی نوشته ام

فصل نوزدهم در جواب از مسئله نوزدهم است که صورت

مرشد را

مرشد را باید حال نماز در نظر گرفت یا نه این افترا را هم
بجهة این بما زده اند که چون دیدند بعضی مؤمنین صالحین
هستند که حفظ دین خود را بسیار میکنند و موحد و مخلصند
بجهت آنچه از قبایح اعمال درویشان و صوفیان دیده اند
تحاشی شدیدی از سیاق و طریقه و مذاهب آنها دارند
خواستند که ما مسکینان را در نظر آنها ضایع کنند و بطلان
برای دین ما در نزد آنها ثابت کنند این تهمت را برای
ما جعل کردند و بسا آنکه بعضی از کتب ما را تحریف کنند
چنانکه شنیدم که یک کتابرا تحریف کرده بودند و نوشته بودند
که سیّد مرحوم را باید عبادت کرد نعوذ بالله و حال آنکه در
میان علمای کسیکه بطلان مذهب صوفیه را مثل ما اظهار کرده
باشد نیست و نبودن عبادت صورت مرشد از طریقهٔ شیعه
و آل محمد علیهم السلام اوضح از آفتابست و این طریقهٔ

صوفیهٔ سنیه است که آنها این بدعت را گذارده‌اند و در
میان جهّال شیعه و صوفیه انها منتشر شده و ما در این
خصوص کتابها نوشته‌ایم و در اطراف پهن است اگر یک
کتاب را تحریف کرده‌اند همه را تحریف نکرده‌اند رجوع بآنها
کنید و ببینید باری خدا لعنت کند کسی را که غیر خدای واحد
جلّ شانه را عبادت کند باستقلال یا باشتراک اگرچه پیغمبر
آخر الزمان باشد صلوات الله علیه و آله که جایز نیست در حین
عبادت صورت او را بنظر گرفتن و او را عبادت
کردن و بدعت است و شرک است بلاشک و بلا ریب چه خواسته
که غیر او باشد و ما احمق نیستیم و بنور آل محمّد علیهم السّلام بینا
شده‌ایم و کسیکه اولش نطفه و آخرش جیفه و در این بین
حامل من عذره باشد و روزی دو سه دفعه کناسی کند
او را معبود قرار نمیدهیم و خدای واحد قهار نمیدانیم و صورت

اورا در نماز

اورا در نماز معبود و مسجود و مخاطب قرار نمیدهیم و لی خصم انصاف
ندارد و میگوید آنچه بخاطرش خطور کند وحسبنا الله و نعم
الوکیل

فصل بیستم

در جواب از مسئلهٔ بیستم که باید
مردم اسلحه داشته باشند بجهة فرج رکن رابع این افترا را که به
حکام و سلاطین زده‌اند که ایشان را بخیال اندازند و اهل
حق را در نظر ایشان اهل داعیه و خیال جلوه دهند سایر
حکّام در صدد دفع ما بر آیند و خاطر آقایان آسوده شود
نه والله فرج رکن رابع در مردن است و آسوده شدن
از محنتهای دنیا و شرّ اشرار و او را طمع ریاست و سلطنت
نیست ایمان او او را کافی است ولی بمقتضای الغریق
یتشبث بکل حشیش حضرات خیال تشبث بهر خیالی
می‌شود شاید از دریای حسد نجاتی یابند و آرامی گیرند
و الا اسلحهٔ ما ذکر و فکر ما است و سپر ما ولایت امیر المؤمنین

علیه السلام

علیه السلام و قلعه ما کوشهٔ انزداء و اعوان ما طاعت و تقوی
و اعمال صالحه و ادّعای ما ردسیاهی و قصور و تقصیرات
نامتناهی و توشه و استعداد ما علم ما و حیدر و قاصد ما
کتب و رسائل این نعمت را بحق و ادّعای خام و اتلاف
جان و عرض مسلمانان و بجهنّم رفتن و شریک در خون جهود
شدن و مخالفت خداوند کردن بدل میکنیم اگر ما دروغ
میگوئیم خدا ما را لعنت کند و اگر آنها را افترا بسته اند خدا
خود دانند ولا تحسبنّ الله غافلاً عمّا یعمل الظّالمون

فصل بیست یکم در جواب از مسئله بیست و یکم و کیفیت
سلام بدانکه این افترا را اهل نیرد زوند و سبب آن
شد که در زبان عرب قاعده آن است که در سلام سلامٌ
عَلَیکُمْ یا اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ میگویند و در جواب علیکم السّلام
میگویند و این حقیر مدّتی در کربلا بودم و زبانم عادت
بان کرده است

بان کرده است در جواب سلام کننده عَلَیکُمُ السَّلامَ
میگفتم حضرات معاندین خواستند که بر مردم مشتبه کنند
و بگویند فلان شما را بمنزلهٔ یهود و نصارا قرار داده است
و در جواب شما علیک میگوید تا مردم را بوحشت اندازند
تا انکه بمن رسید و بر منبر برای ایشان بیان کردم و الّا
چگونه میشود که من دوست امیر المؤمنین علیه السلام را
بمنزلهٔ یهود و نصارا قرار دهم و با ایشان علیک بگویم
و تحیّه خدا و رسول را تغییر دهم خدا حق ما را از این جماعت
معاندین بگیرد که باقیه باقی نگذاشته اند و امّا سلام
کردن بایشان از علامات و تحیّت های اسلام است و مستحب
ترک مستحب چرا باید کرد و انچه که عرض کردم سابق
اختلافی در اصول دین نیست و اختلاف در فروع باعث
شقاق نمیشود چنانکه جمیع علمای شیعه با هم مختلفند

حتّی من با مشایخم و مشایخم با یکدیگر و این عداوتها
و معصیتها که حضرات با ما میکنند سبب آن نمیشود که
احکام اسلام تغیر کند آنها معصیت میکنند ما نباید بکنیم
و کر نه این بود که این تظلم و این داد و فریاد در کتب نوشتن
و شکوه کردن بر ما لازم بود اصلا متعرض ایشان نمیشدم
و آنقدر شغل دارم در دنیا و وقت کم است که فرصت
اینکارها را ندارم ولی اکر نکویم مردم میکویند البته این
تهمتها راست است و اینها از ترس ساکت شده اند
و تصدیق ایشان لازم می آمد و باینها آنوقت کتفا
نکرده در صدد خون و جان و مال و ناموس ما بر می آیند
چنانکه با وجود این داد و بیداد اظهار کردن استنکاف
ندارند و تا همه جا پای ما ایستاده اند فصل بیست و دوم
در جواب از مسئله بیست و چهارم که زن کرفتن باشد سبحان الله

چرا از

چرا از مسلمین زن کرفتن روا نباشد و با آن اقامت سنّت
و تکثیر نسل و تالیف قلوب و اطفاء نائره عداوت
میشود و تحمیل باین واسطه نفع دیکر هم داشته باشد که شاید
اکر ضدار را ملاحظه نمیکنند درباره ما قرابت را ملاحظه کنند
و بخویشی از سر خون و مال شما بکذرند و اکر این حکمت
هم نباشد بحسب حکم حلال و حرام چرا باید روا نباشد و حال
انکه اصول دین مختلف نیست و اختلاف فروع مانع از آن
نیست و عداوت ایشان حلال خدا را حرام نمیکند و همچنین
زن دادن بایشان بحسب حکم مسئله فصل بیست و سیم
در جواب از مسئله بیست و سیم که آیا نقبا و نجبا در هر عصری
متعددند یا منحصر در واحد و معرفت اشخاص ایشان
واجب است یا نه سابقا در همین رساله نوشتم و در سایر رسائل
نوشته ایم و مشایخ سابقین ما نوشته اند که ایشان

متعددند

متعددند نمیدانم چه قدر باید بگویم بهرحال هر سؤالی را جوابست
انچه از اخبار معلوم میشود ایشان متعددند و در عدد ایشان
انچه از حدیثی که در عوالم است معلوم میشود هفتاد نفر نجبا هستند
و دوازده نفر نقبا در هر عصری و از بعضی اخبار در خصوص
بزرگان ایشان معلوم میشود که سی نفرند والعلم عند الله
و بهرحال منحصر در فرد یقینا نیست و متعددند و عدد
ایشان هم بطور حقیقت معلوم نیست پس معرفت اشخاص
ایشان با عیانهم لازم نخواهد بود و اعادی بجهت این این
افتراها را میسازند که نتیجه بگیرند که امروز فلانی مدعی است
که منحصر در اوست نه والله که نه مدعی نقابت و نجابتم و نه
ایشان را منحصر در فرد میدانم چیزی که خدا و رسول نفرموده اند
و تصریح بر تعدد انها کرده اند من چگونه خلاف میگویم خدا
انتقام ما را از این افترا گوینده کان بکشد در روز قیامت

فصل بیست و چهارم

فصل بیست و چهارم   در جواب از مسئله بیست و چهارم که
مراجعه بکتب اصول اینهم افترائی دیگر است که روح من خبر
ندارد من خود کتب اصول را میخرم و مطالعه میکنم و اولاد
و تلامذه خود را امر بخواندن انها میکنم و فخر خود مدتی اصول
خوانده ام و در ان تصنیفات دارند وارم و سید مرحوم مدتها
اصول خوانده اند و در آن تصنیفات دارند و شیخ مرحوم در آن
تصنیفات دارند و آیا فقه بدون اصول فهمیده میشود و اگر
میشد بایستی هر کسیکه اصول نداند فقیه شود و حال انکه چنین
نیست بکتب علما استدلالاتشان و احادیث و قران فهمیده
نمی شود مگر بعلم اصول و اگر در بعضی مسائل ما با بعضی ایشان
مخالف داشته باشیم با بعضی دیگر موافقت داریم و خود
علماء اصولیین کثر الله امثالهم با یکدیگر در مسائل اصول
اختلاف دارند حتی انکه مسئله جزئی پیدا نمیشود که محل اختلاف

نباشد

نباشد وجمیعاً درجمیع مسائل اختلاف دارند مگر بعض ضروریات
که اختلاف داریم وسید مرحوم باشیخ مرحوم اختلاف داشتند و
وقتیکه نباشد که مسئله اجتهادی باشد اختلاف میشود بجهت
اختلاف افهام و علم اصول علم اجتهادی است ومحل اختلاف
انظار و این اختلاف سبب آن نمیشود که یکی دیگر بر ضلال
داند وکتاب او را کتاب ضلال داند نعوذ بالله واین
افترا را بجهت آن زدند که علماء وطلاب مقلدین ایشان را از ما
برنجانند وراه دیگر بدارند ومن خود از سید مرحوم پرسیدم
از تقلید حضرات اصولیین اجازه فرمودند ونهایت تجلیل را
از علمای اصولی داشتند وداریم وخود سید مرحوم وشیخ مرحوم
وحقیر سراپا تقصیر اصولی هستیم نه اخباری ومع ذالک
باید متهم باین تهمتها باشیم بلی خبریکه هست وشاهد لغائب
برساند آن است که دربعضی مسائل با ایشان اختلاف داریم

یعنی با بعضی وبا بعضی موافقیم مگر در ضروریات و
جماعیات ایشان که اختلاف نداریم درآنها ونمیدانم که باقیه
برای اعضا وجوارح ما وظاهر وباطن ما باقی گذارند
که بران تهمتی نبسته باشند حتی آنکه در یزد شهرت دادند
که فلانی لواط را در ماه رمضان حلال میداند شکلا بخنده
درمیآید وگفتند فلانی میگوید که در کورک خوک نماز جایز است
آخر نبینند که آدم عاقل اینگونه سخن میگوید که لواط حلال
باشد وانهم در ماه رمضان ودر کورک خوک نماز روا باشد
وخوک کورک ندارد بار خدا انتقام ما را از اینها بکشد
درحضور خاتم انبیا صلوات الله علیه وآله آیا ما از علماء
محسوب نمیشویم که اینقدر قدح وآزار ما را روا میدارند
بکنند آنچه میکنند ولاتحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون
فصل بیست وپنجم   درجواب از مسئله بیست وپنجم وتاویلات

باطله که بابیه لعنهم الله بابش را مفتوح کردند و جمیع
اسلام و شرایع را برهم زدند و جمیع شرایع را از محل خود
گردانیدند و گفتند که میرزا علی محمد ظهور امام است او که ظاهر شد
امام ظاهر شده است و سفیانی اسم کسی گذاردند و طلوع
آفتاب از مغرب را بچیزی تاویل کردند و سید حسنی بچیزی
و خسف را بچیزی و ندای آسمان را بچیزی و قیامت را
بچیزی حتی آنکه چند روز که شد گفتند رجعت شد و هکذا و انقدر
بطلان این تاویلات مبتذل شده است و گفته ام و نوشته
ام که دیگر نوشتن ملال آن دارم خدا لعنت کند کسی را که
اینگونه تاویلات را در کلام من یا مشایخ من یا اخبار
آل محمد علیهم السلام بکند و دین و اسلام را از ظاهرش تغییر دهد
کلام ما و احادیث را باید بر ظاهرش حمل کرد اول و در
ظاهرش شک و شبهه و اختلاف نیست بلی کلام با وجودیکه

ظاهرش

ظاهرش مراد است برای آن تاویل و باطن هم هست
اما نه چنان است که مطلقا ظاهرش مراد نباشد و همه
آن تاویل باشد و حرام است فتح این باب در دین
و اگر فتح این باب شود جمیع دین از محل خود زائل میشود
و بکلی فاسد میگردد و این مذهب تاویل از صوفیه لعنهم الله
است که در این امت افتاده است و اگر بعض صوفیه از
تصوف توبه کرده باشند و تصدیق شیخ مرحوم نموده باشند هنوز
بقایای آن ناخوشی در ایشان مانده و کلمات ما را با کتاب
و سنت و اخبار را تاویل کنند ما از عمل او بیزاریم و
همین مرض تاویل بود که حضرات بابیه را بدرک واصل
گردد و هر کس فتح این باب را کند بآنجا رود که آنها رفتند

فصل بیست و ششم در جواب از مسئله بیست و ششم که
اعتقادات شیخیه در کتب هست و امری قلبی است و بعضی

میگویند

باطله که بابیه لعنهم الله بابش را مفتوح کردند و جمیع
اسلام و شرایع را برهم زدند و جمیع شرایع را از محل خود
گردانیدند و گفتند که میرزا علی محمد ظهور امام است او که ظاهر شد
امام ظاهر شده است و سفیانی اسم کسی گذاردند و طلوع
آفتاب از مغرب را بچیزی تاویل کردند و سید حسینی بچیزی
و خسف را بچیزی و ندای آسمانی را بچیزی و قیامت را
بچیزی حتی آنکه چند روز که شد گفتند رجعت شد و هکذا و انقدر
بطلان این تاویلات مبتذل شده است و گفته ام و نوشته
ام که دیگر نوشتن ملال آن دارم خدا لعنت کند کسی را که
اینگونه تاویلات را در کلام من یا مشایخ من یا اخبار
آل محمد علیهم السلام بکند و دین و اسلام را از ظاهرش تغییر دهد
کلام ما و احادیث را باید بر ظاهرش حمل کرد اول و در
ظاهرش شک و شبهه و خلاف نیست بلی کلام با وجودیکه
ظاهرش

ظاهرش مراد است برای آن تاویل و باطن هم هست
اما نه چنان است که مطلقا ظاهرش مراد نباشد و همه
آن تاویل باشد و حرام است فتح این باب در دین
و اگر فتح این باب شود جمیع دین از محل خود زائل میشود
و بکلی فاسد میگردد و این مذهب تاویل از صوفیه لعنهم الله
است که در این امت افتاده است و اگر بعض صوفیه از
تصوف توبه کرده باشند و تصدیق شیخ مرحوم نموده باشند هنوز
بقایای آن ناخوشی در ایشان مانده و کلمات ما را با کتاب
و سنت و اخبار را تاویل کنند ما از عمل او بیزاریم و
همین مرض تاویل بود که حضرات بابیه را بدرک واصل
کرد و هر کس فتح این باب را کند بآنجا رود که آنها رفتند

فصل بیست و ششم در جواب از مسئله بیست و ششم که
اعتقادات شیخیه در کتب هست و امری قلبی است و بکسی
نمیگویند

نمیگویند این افترا از اعظم افتراهای حضرات است و میدانی
وسیع است زیرا که بعضی دیدند که بر کتابهای ما نکته که
عقلا و علماء بپسندند نمیتوان گرفت و در اقوال ما و
در درسها و موعظها نمیتوان نکته گرفت و بر حرکات و
آداب و معاشرات ما نمیتوان نکته گرفت که عاقل تصدیق
کند فکری کردند که باید نکتها ساخت و افترا بست که
کسی انکار آنرا نتواند کرد گفتند که این حضرات در دلهای
خود کافرند و در دلهای خود صوفیند و عقاید فاسده در دلهای
خود دارند و در کتب نمینویسند حال بنظر عبرت نظر کنید
که او آثار اسلام و ایمان است که مسلمی را که در میان مسلمین
تولد کرد و بر اسلام عیش کرد و ندا باسلام میکند و از علمای
مسلمین است و کتب و ادله و مصنفات دارد بدون
جهت و سبب تکفیر کنند بانیکه تو در دل کافری و عقاید

قلبی تو

قلبی تو فاسد است و ما هرچه فریاد کنند که ما چنین نیستیم بگویند
تو از راه تقیه انکار میکنی قسم بخورد بگویند تو از راه تقیه
قسم میخوری لعنت کند بگویند تو از راه تقیه لعن میکنی خدا
را بشهادت آورد یا رسول و ملائکه و ائمه را بگویند
اینها از راه مکر است طلب مباهله کند بگویند شرعی نیست
پس ما مسکینان چگونه در اسلام باید اظهار ایمان
اسلام خود را کنیم ببینید که با هیچ کبری این سلوک کسی
میکند ما همینکه کلمه اسلام بر زبان آورد میگویند تو مسلمی و
ظاهری و خون و مال تو محفوظ است و علمای شیعه با این
طور از راه عداوت و حسد و لجاج سلوک میکنند آیا
فکر نمیکنند که اگر کسی با ایشان بگوید که تو در دل خود یهودی
هستی و آنچه میگوئی و میکنی تقیه است چه میکنند آخر از
قواعد اسلامی بیرون رفتن و با این حسدها دین خود را

بباد

نمیکویند این افترا از اعظم افتراهای حضرات است و میدانی
وسیع است زیرا که بعضی دیدند که برکتابهای ما نکته که
عقلا و علماء به پسندند نمیتوان کرفت و در اقوال ما و
در درسها و موعظها نمیتوان نکته کرفت و بر حرکات و
آداب و معاشرات ما نمیتوان نکته کرفت که عاقل تصدیق
کند فکری کردند که باید نکتها ساخت و افتراها بست که
کسی انکار انرا نتوانند کرکفتند که این حضرات در دلهای
خود کافرند و در دلهای خود صوفیند و عقاید فاسده در دلهای
خود دارند و در کتب نمینویسند حال بنظر عبرت نظر کنید
که او لا آثار اسلام و ایمان است که مسلمی را که در میان مسلمین
تولد کرد و بر اسلام عیش کرد و ندا با سلام میکند و از علمای
مسلمین است و کتب و ادله و مصنفات دارد بدون
جهت و سبب تکفیر کنند با نیکه تو در دل کافری و عقاید
قلبی تو

قلبی تو فاسد است و هرچه فریاد کند که من چنین نیستم بکویند
تو از راه تقیه انکار میکنی قسم بخورد بکویند تو از راه تقیه
قسم میخوری لعنت کند بکویند تو از راه تقیه لعن میکنی خدا
را بشهادت آورد یا رسول و ملائکه و ائمه را بکویند
اینها از راه مکر است طلب مباهله کند بکویند شرعی نیست
پس ما مسکینان چکونه در اسلام باید اظهار ایمان
اسلام خود را کنیم ببینید که با هیچ کبری این سلوک کسی
میکند همینکه کلمهٔ اسلام بر زبان آورد میکویند تو مسلمی و
طاهری و خون و مال تو محفوظ است و علمای شیعه باین
طور از راه عداوت و حسد و لجاج سلوک میکنند آیا
فکر نمیکنند که اکر کسی با ایشان بکوید که تو در دل خود یهودی
هستی و آنچه میکوئی و میکنی تقیه است چه میکنند آخر از
قواعد اسلامی بیرون رفتن و باین حسدها دین خود را
بباد

بیاد دادن چرا این دین رسول خداست و مسلمین را
که رسول خدا صلی الله علیه و آله بتدابیر الهی از شقاق بوفاق
آورد و تالیف کلمه ایشان فرمود چرا باید باین خیالها
تفریق کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام زبانه این سه آتش
گرفته راحی پذیرفت و کاری بدل آنها نداشت آیا حکم
اوست که با علمای شیعه این طور سلوک کنند خدا حکم کند
در میان ما و ایشان در روز فصل قضا فصل بیست و هفتم
در جواب از مسئله بیست و هفتم که اطاعت سلطان باشد
بلی این قول من است همیشه در درسها و موعظها و کتابها
بیان کرده ام و باز اینجا باختصار میگویم که خداوند
حکیم بمشیت نافذه خود عالمی را خلق کرده از روی حکمت
بطوری که در ارشاد العوام نوشته ام و از وضع حکیم تقدیم
دولی بر دولی و تاخیر دولی از دولی اگرچه بر حسب قابلیت
و استعداد

و استعداد خود عالم باشد و از جمله تدابیر محکمه اوست این
تدبیر که این دول قاهره را در این اجزای زمان قرار
داده است و مشیت او چنین قرار گرفته است که این دول
قاهره برقرار باشند تا ظهور دوازدهمی ائمه سلام الله علیهم
که حجة بن الحسن علیه السلام باشد و شخصی است معین نه میرزا
علی محمد تاجرزاده شیرازی و نه غیر او از خوب و بد عالم
و اعلا و ادنی و عالم و جاهل و نقیب و نجیب عالم و
غیر ایشان بلکه همان بزرگوار خاص که محمد باشد عجل الله فرجه
فرزند امام حسن عسکری از نسل علی ابن ابی طالب و فاطمه
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ظهور او اول ظهور دولت
آل محمد است علیهم السلام و پیش از او ایام این دولتهاست
و خدا خواسته است که ترتیب حکمت چنین باشد والا
قدرت ایشان بر مشیت خدا غالب نمی آمد حال که
ممکن

مشیت او چنین قرار گرفته مکابره و مخالفت با این سلاطین
مکابره با خداست و اگر جمیع روی زمین با ایشان
خروج کنند همه کشته میشوند و این سلاطین غالب میایند
پس مخالفت ایشان خود را بدست خود هلاک کردنست
و حرامست و منهی عنه و باید مشیت خود را تابع مشیت
خدا کرد و آنچه خدا خواسته است تو هم بخواهی والا هلاک
میشوی و این قاعده اصل است بلکه باید جمیع متعلقان
ایشان نیز در همان درجه از خدا خواسته است بخواهی و
با نقدر عزت که خدا او را معزز داشته است معزز بداری
و نظم عالم را بر هم نزنی و خلاف خواهش خدا ننمائی بلکه
هر کس را در دنیا از غیر سلاطین و اتباع ایشان که خدا
بقدری که عزتی داده همانقدر عزت را برای او بخواه و
بمقتضای او با او راه رود اگر مردم چنین کنند چنان

عالم منتظم

عالم منتظم شود و فساد برداشته شود که مردم همه براحت
افتند و هر کس قدر خود را بداند و از انقدر عزتی که خدا
باو داده زیاده نطلبند دیگر نزاع با کسی ندارد و حسد بکسی
نبرد و اذیت خلق ننماید پس اگر سلامت میخواهی در دنیا باین
قاعده راه رو اگر چه من خود را میروم و سلامت نیستم و جمیعا کوشش
مراحمل بر مکر مینمایند ولی اینقدر هست که پیش نفس خود من شریک
در هلاکت خود نیستم و این عدم سلامتی من از عمل نکردن سایر
مردم است باین قاعده و حسدشان بر من بد نگفته است شاعر که
بر آن سرم که درون کس نیازارم   حسود را چکنم کو ز خود
برنج در است   و دیگر آنکه کار را باید برای خدا کرد خواه
نفع دنیائی بر آن مترتب شود و خواه نشود حال امید دارم
که بجهت اطاعت خدا ما بقاعده دین راه رویم خواه مردم راه
روند و خواه نروند خلاصه اطاعت هر صاحب غلبه بقدر

غلبه اش

غلبه آتش هر گاه صاحب حکم باشد لازم است مثل نماز روزه
و شک در این نیست و اطاعت ضرور است و در سایر کتب مفصل
نوشته ام رجوع کنید

فصل بیست هشتم

در جواب از مسئله بیست و هشتم که هر گاه در کتاب عالمی چیزی کفر آمیز است
به بینید میتوان او را تکفیر کرد یا نه بدانکه این از اسلام نبوده
و در هیچ قضیه معمول نیست و لا عبرة بالقرطاس در السنه
و افواه کل خلق است و آیا هیچ فقیهی بکاغذی که بخط کسی باشد
که هزار تومان بر ذمه من است حکم باشتغال ذمه او میکند
یا نه هرگز نمیکند اگر چه بخط و مهر او باشد حال کتابی و کاغذی چند
که بر او چیزی چند نوشته شده باشد و هزار احتمال میرود و از
دست داستین و افترای مفترین و تحریف محرفین و غلط
کتاب چگونه ممکن است که بمحض عبارت کفر آمیز در کتابی
با وجود انکه صاحب کتاب را اعادی بسیار است و بخصوص

در کتاب او دست

در کتاب او دست کرده باشند و تحریف نموده باشند مثل کتب
مرحوم شیخ و سید و این حقیر که کتب ما را میگیرند و هر گونه کفر که
میخواهند داخل میکنند پس چگونه میشود که بمحض دیدن عبارتی
در کتابی تکفیر مؤمنی کرد و حال انکه این مؤمن بر رؤس منابر
فریاد میکند که انچه خلاف ضرورت اسلام است از من نیست
و من نگفته ام و گوینده آن کافر است و بر فرضیکه عبارتی باشد
که خالی از جمیع این تحریفات و افتراها باشد ولی صاحب آن
کلام عالم است و صاحب اصطلاح خاص پس فقهائی که آن علم
را ندارند و از آن علم خبر ندارند نباید بمحض انکه از آن عالم
چیزی ببینند که خلاف اصطلاح ایشان است و بفهم ایشان درست
نمیاید تکفیر کنند و حال انکه صاحب الکلام میگوید که مراد من
از این عبارت مطابق ضرورت اسلام است باری حضرات
اعادی این کار را میکنند محض دیدن عبارتی حکمها میکنند

و تکفیر

و قواعد اسلامی را درباره اهل ذمه مراعات میکنند
و درباره علمای اسلام مراعات نمیکنند و چنین است عاقبت
حسد و باینجاها میکشانند البته و احکام بغیر ما انزل الله
از ایشان سر میزند خدا ایشان را حفظ فرماید در خصوص دو دینار
که کسی سند از کسی داشته باشد بخط و مهر او و او منکر باشد
اینطور حکم نباید کرد و این حضرات درباره نفوس و اموال
ما چندین نفر از مسلمین اینگونه حکم میکنند خدا احکم الحاکمین است
در روز قیامت روز سختی است نعوذ بالله من غضب الله

فصل بیست و نهم در جواب از مسئله بیست و نهم است
که هرگاه در نزد فقیه عدول بکفر کسی شهادت دهند بدان
ای برادر مکرم من که آنچه در شاهد معتبر است بعد از اسلام
و ایمان و عدالت و علم بواقعه یا رؤیت بنا بر اختلاف
فقها جرأت بان چیز است که بان شهادت میدهد بعضی
مشعر بالخبر

مشعر الخبر را که در ان شهادت میدهد داشته باشد پس اگر
دو مسلم مؤمن عادل دو نفر طبیب را ببینند و بروند شهادت
دهند بر فلان شخص از فلان در علم طب مهارتش بیشتر است
اگر ان دو شاهد عادل از علم طب هیچ آگاهی ندارند از ایشان
نمی پذیرد چرا که در مشهود فیه هیچ شهودی ندارند و انرا
مشاهده نکرده اند بلکه محل مشهود فیه را رؤیت کرده اند که آن
دو طبیب باشند و مشعر طب را چون نداشته اند طب اندو را مشاهده
نکرده اند پس شهادت ندارند مانند دو عادلی که کور باشند
و شهادت دهند که قبای فلانی زرد است یا دو عادل کری که
شهادت دهند که فلانی غنا خواند حال شهادت اینها اگرچه
عادل باشند مسموع نیست چرا که مشاهده نکرده اند پس ان دو عادل
که فقیه نیستند و مشعر فقه ندارند چگونه شهادتشان درباره
فقیهی جایز است که فقیه نیست یا هست یا ناقص است یا کامل

و بهمین

و همچنین هرگاه دو فقیه در بارهٔ منجمی شهادت دهند بعد
از ایمان و عدالت مسموع نیست که مشعر علم نجوم منجم را
مشاهده نکرده اند و شهادت شخص غائب از واقعه چگونه
مسموع است اگر گویند شهادت علمی بامید هد میگوئیم
شهادت علمی بواقعه ام باز هستند بقول جمع میشود که
خبرت دارند بالعلم و شهود العلم را دارند پس بایک انکه
دو عادل از ده نفر منجم غیر عادل میشنوند که فلان منجم
کامل است و علم برای او حاصل میشود یا از دو عادل یا از یک
عادل دیگر میشنوند که دو عادلها شهادت دادند و مشعر
نجوم را دارند پس علم حاصل میشود و هرگاه مستند بمشعر العلم
یا آثار نباشد ابدا مسموع نخواهد شد چراکه علم غیب کسی ندارد
یقینا بمعنی مشاهده کردن و دیدن است و اگر ان ن
نه خود دیده و نه از بینائی شنیده و نه آثار آنرا دیده همانا یقین
تحقق است

شخص است متهم و صاحب غرض و غیر عادل که شهادت
بیجا میدهد پس در بارهٔ ما مسکینان چگونه شهادت ها بعمل
یا نان یا با صالح بی علم یا با علم عربی دان یا فقیه مسموع است
و حال آنکه علم ما علمی است خاص و سینه بسینه و بسمع و نطق
و درس خواندن در نزد خود ما انهم بعد از سالهای دراز
فهمیده میشود که ما چه میگوئیم الأن ما شاگرد داریم که بسا انکه
سی سال است که در نزد ما ها درس میخوانند و بی ذهن هم
نیست و مع ذالک بکنه مسائل ما نرسیده و روز بروز
میفهمد که انچه در ایام گذشته فهمیده بود کنه مسائل ما نبوده
و همچنین شاگرد بیست ساله داریم که هنوز حقیقت مسائل
ما را نفهمیده همان طور که طلبه است که پنجاه سال است در
مدرسه است و هر روزه در درس فقها حاضر شده و بحثها
کرده و هنوز مجتهد نشده و رسم اجتهاد نیاموخته همچنین

در طریقهٔ حکمت هم میشود که پنج سال شصت سال مشق کرده اند
وخط را خوب نمینویسند و نکات خط را نفهمیده اند پنجاه
سال است که در طب کار میکنند و هنوز نکات طب را نفهمیده
اند همچنین در علم ما هم میشود اگر غیر از این بود جمیع مردم
بایستی کل علوم و صناعات را بفهمند و حال انکه علم ما
ادقّ علوم عالم است و دیگر در دنیا علمی دشوارتر و مستورتر
و دقیق تر از علم ما نیست چگونه میخواهی هر کسیکه دو روز
بیاید در مجلس ما بنشیند حرف ما را بفهمد یا نیاید و از
خارج از تمامهین و سارقان کلام چیزی بشنود و از ضمن
[و از ضمن بعضی]
بعض انها بعض بفهمد که ما چه گفته ایم و انوقت برود
و شهادتی بدهد انصاف دهید که از دست این جماعت
بچه بلا گرفتاریم غایت کاری که میکنند و شهادتی که
دارند از اینست که بعض سخن چنان از علم عاری دو سه
روز بدرس

روز بدرس ما بیایند و کلماتی که از پس و پیش خبر ندارند
بشنوند و بروند خبر ببرند و ان حضرات هم بگویند که از
توی مجلس خودش آدم آمد برای ما خبر آورد قیمت ماست
و خربزه که ما در درس معیّن نمیکنیم که کسی بشنود و خبر برد
و معنی ها نا شد که شنیده است بلکه من بسا باشد که ده
روز سخن یونانی را کنم و اول ده روز بیان دلیل
اوست برای حرف او و ردّ من برا و بعد از ده روز
میآید و این تمام دو سه روز از اول گذشته آمده
و پنج روز آمده و شنیده و رفته و ندانسته که این مذهب
کیست و حقیقةً اصل مطلب را نفهمیده و کسیکه مقدمات
علمی را نداند چگونه منتهیات انرا میفهمد بارهی
چنین کسی میرود و میگوید که از لفظ خود فلانی شنیدم
که چنین و چنین میگفت و باب این فتنه را آن بزرگتر

که این

که این نامربوط ها را گوش میدهید و مسرور میشوید و حکم
بمقتضای آن نمیکنید مفتوح کرده است و اگر بگوید نامربوط
مگو و غیبت مسلم مکن منعها تو از این علم آگاهی نداری نه
او و نه غیر او دیگر چنین غلطی نمیکنند ولکن نه تابع
و نه متبوع دست برنمیدارند و شفای غیظ خود را
میخواهند اینها همه وسیله و بهانه است اگر اینها هم نباشد
اختراع میکنند چنانکه از سؤالات سابق معلوم شد
و از آنچه عرض کردم معلوم که عدالت تنها کفایت
در شهادت نمیکند بلکه عادل شهادت در آنچه مدرک
آنرا ندارد نمیدهد و هر کس شهادتی دهد در آنچه مشعر
آنرا ندارد فاسق است و عدالتش فاسد شده است
ولکن شما هم که جناب سائلید اشتباه فرموده اید باین
سؤالات و بجواب این سؤالات حاسدان

از بغی خود دست برنمیدارند و کار خود را میکنند بلی هیهات بآن قدر
که کسی نمیتواند بگوید که اگر اینها دروغ است چرا ساکت
نشسته اید و چرا اظهار برائت خود را نمیکنید و نوشتن
این کتاب و سایر کتب بجهت محض برائت ذمه است
و اتمام حجت و الا میدانم که تا جان در قالب من است
اینها دست برنمیدارند و حسبنا الله و نعم الوکیل
و منهم ان شاء الله از ذکر فضائل آل محمد علیهم السلام دست
برنمیدارم الحمیری ما و حکم لم یزل و لو یقطع اصبعا
اصبع

فصل سی ام در جواب از مسئله سی ام

که اذیت حضرات باشد بشما و سلوک شما با آنها بدان
ای مخدوم صالح من اگر رضای خدا و رسول را صلی الله علیه و آله
میخواهید صبر بر بلایا و محن نمائید و متحمل اذیتها شوید که
کفاره گناهان شما شود و دنیا زندان مؤمن است و

و در زندان چه راحت طلب میکنید مگر میخواهید که از زندان
بیرون آیید و ببهشت روید نه والله من که نمیخواهم باشیم بهشت
برای اهل بهشت و زندان برای ما پس متحمّل شوید که هرگونه اذیّت
از ضرب و شتم که ببینید و بر تلف اموال خود صبر نمائید صبر جمیل
و اگر شیطان در دل شما وسوسه کند که باین قاعده دیگر برای
ما باقیه نخواهد ماند چنین نیست خداوند بنده مؤمن را اگرچه مبتلا
ببلا میکند لکن از نظر عنایت خود نمی اندازد و فوق طاقت
بار او نمیکند و او را ذلیل نمیکند بلی تلخ خواهد گذشت و اثر آن شیرین
کنید باینکه شما از اهل زمین نیستید و باید باسمان بالا بروید
و عمّا قریب که ارواح شما را قبض کردند و باسمان میبرند و ارواح
شما سماویست چرا که جنّت در آسمان است و شما باید ان شاء الله تعالی
بجنّت روید پس این بود معنی قولم که شما باید باسمانی روید
حال اگر این کلمه را معنی نمیکردم فی الفور اعادی میگفتند فلانی
میگوید

میگوید شیخیه بمعراج میروند باری شما از اهل زمین نیستید
و چند روزی در زمین مانده میروید بوطن اصلی خود این
دو روز را متحمّل شوید و بر این بلایا صبر نمائید که خداوند
فوق طاقت بار شما نمیکند و سلاطین را جهت حفظ مملکت
داری خود و رعیتی شما برمی انگیزاند و نمیگذارد که امر شما را
بکار فاسد کنند پس اگر وقتی فی الجمله بر شما سخت شود تدابیر
جمیله کنید و حسد بر عصیان عاصین و کذاب کاذبین و کید
کائدین ننمائید و اگر انها خلاف رضای خدا میکنند شما خلاف
رضای او نکنید و اگر انها عصیان میکنند شما حسد بر عصیان
و جهنّم رفتن نبرید بگذارید انها بکنند انچه میخواهند و شما بر
رضای او راه روید و عفت و ورع و تقوی و زهد در زمین
پیشه کنید و دایم در فکر آسمان و بالا رفتن باشید تا این
دو روز بانتها برسد و راحت شویم از اهل دنیا و

بتحم

و تبانی ایشان و بگذاریم باشان این خاکدان را تا بدون معارضی مسلما در سطح ان راه روند و همه را بخورند و و الله که حال هم گذارده ایم و مانع هیچیک نیستیم و محض توهم و خیالات که هیچ ماخذ ندارد خلاف در این کتاب هم همچنین قدر کافی گفت و بسیاری از این سئوالات را در سایر کتب نوشته ام و اگر مفصل تر خواهید بانها رجوع کنید مانند ارشاد و هدایة الطالبین و رسائه چهار معامله سلوک و رسائل اخلاق و غیر انها و بهمین جا ختم مینمائیم تمام شد رسالهٔ مبارکه در یوم شنبه بیست چهارم شهر صفر المظفر سنه هزار و سیصد و بیست و هشت از هجرت نبوی صلعم علیه السلام سنه ۱۳۲۸ در قریه مسماة فارسنج بدست حقیر فقیر سراپا تقصیر جراغعلی ابن مرحوم مهربیک مسعود چهار امزاد امید غفران دارم حامداً مصلیاً مستغفراً

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمین وَ صَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ لَعنَةُ اللهِ عَلی اَعدائِهِم اَجمَعین

و بعد

چنین گوید بندهٔ ذلیل اثیم کریم ابن ابراهیم عفا الله عن جرائمهما که این رساله ایست از من بسوی یک یک از کسانیکه در امور دین خود تقلید مرحوم شیخ احمد احسائی و مرحوم حاجی سید کاظم رشتی اعلی الله مقامهما را مینمایند و اعتماد بران دو بزرگوار دارند و توقع از یک یک مقلدین ایشان دارم که بر این رساله مواظبت نمایند و در هر هفته اقلا یکمرتبه بر این رساله بدقت مرور نمایند و مطالعه آن بفرمایند و هر یک از انها که خطی دارند نسخهٔ از

این رساله بردارند وضبط فرمایند وهریک در خط ندارند چند
دیگری برای ایشان نسخه بردارند وصاحب سوادی اقلا در هر هفته
یکمرتبه برایشان بخواند وبفهماند وخداوند رحمت نماید کسی را
که این نسخه را چنان که عرض کردم ضبط کرده بان عمل نماید و با
خوان خود برساند وانها هم نسخه نمایند وخدا او را بتوفیق
خود موفق بدارد وبا سادات کرام علیهم السلام در حیات
خلد منزل دهد وهرکس بان بقدر وسع وامکان عمل نماید
وتهاون واستخفاف وبی اعتنائی بدین خود نماید وباعث از
تضییع مشایخ خود نداشته باشد ومخالفت نماید وبلعنتهای خدا
وائمه طاهرین وملائکه مقربین سلام الله علیهم اجمعین وجمیع
خلق گرفتار شود ومن از او بیزارم وروز قیامت در حضور ائمه
طاهرین وخاتم المرسلین سلام الله علیهم اجمعین با او مخاصمه میکنم
یعنی کسیکه ادعای تقلید ان دو بزرگوار واین بمقدار را دارد
والا با غیر

والا با غیر مقلدین ایشان کاری ندارم وخود تکلیف خود را
بهتر میدانند بمن رجوعی ندارد وبدانید که وضع عالم چنین است
که اگر شما بشنوید این وصیتها را مردم میگویند خدا رحمت کند
کریم ابن ابراهیم را که چه خوب مقلدین خود را تعلیم میکند واگر
نشنوید میگویند خدا لعنت کند کریم ابن ابراهیم را چگونه بد تادیب کرد
مقلدین خود را وحال بنای عالم چنین شده است والا سایر مردم
تقلید سایر علما را میکنند وجمیع اعمال ناشایسته را بعمل میاورند
وهیچکس بدی ایشانرا از سایر علما نمیدانند وبدیکی را حمل بر همه
نمیکنند ولی بد شمار را مردم از خز گرفته اند واز مشایخ وهر عمل
قبیحی که از یکی از شما سر زند ملامت انرا بر همه شما وبر من ومشایخ
من مینمایند پس عمل بد شما سه عیب دارد یکی افتضاح خود
شماست یکی افتضاح سایر برادران شماست ویکی افتضاح
مشایخ شماست وکسیکه ادعای تقوی کند بیک عمل قبیح خود
سایر

سایر برادران و مشایخ خود را رسوا نمیکنند بدانید ای
برادران من که شمارا در دنیا چهار معامله است یکی معامله
شمااست با خدای شما و پیغمبر و ائمه هدا اسلام علیهم اجمعین
ویکی معامله شمااست با مشایخ و علمای شما که در دین خود
تقلید از ایشان میکنید یا نمیکنید ویکی معامله شمااست با حکام
وسلاطین که بنای دنیای شما و قرار مدینهٔ شما بر وجود ایشان است
ویکی معامله شمااست با سایر مردم پس این رساله را بر چهار فصل
مبتنی میکنم و خدا بهمه رحمتهای خود رحمت کند کسی را که بپذیرد
و مقلد من و مشایخ من نیست کسی که انهارا نپذیرد فصل اول
در معامله شمااست با خدا و پیغمبر و ائمه هدا اسلام علیهم اجمعین
بدانید در این معامله وصیت میکنم شمارا بتقوی و ورع و اجتناب
از محارم و ملازمت کردن فرایض خداوند و بقدر وسع بمستحبات
عمل کردن و از مکروهات اجتناب کردن و متابعت کتاب

و سنت

و سنت نمودن و تجاوز از انها نکردن و دین خود را برأی
و هوی نگرفتن و لهو و لعب نشمردن و از ضروریات دین و مذهب
و اجماعیات علما بیرون نرفتن و اقرار بفضائل آل محمد علیهم
السلام کلاً و طراً داشتن و قبول کردن از حاملان و فضائل
و تسلیم کردن راویان انها که اینها شرط قبولی اعمال
شمااست در نزد خدا و بدانید ای بندگان صالح خداوند
که در چشم و گوش و بینی و دهان و عضا و اکل و شرب
و نکاح و سرور و غضب و حرکت و سکون و خواب و
بیداری شما با سایر حیوانات شریکید و در اینها شمارا کمالی
نیست و کمال شما در خصال انسانی است که علم و حلم و ذکر
و فکر و هوشیاری و تنزه و حکمت باشد پس سعی کنید که
این خصال در شما یافت شود و در زمرهٔ انسانی درآیید و
بدانید ای بندگان خدا که شمارا امر کرده اند در شرع

بصفاتیکه انها افعال انسانی است واز آثار روح انسانی است
ونهی کرده اند شمارا از چیزهائی که منافی است با خصال
انسانی واز خصال حیوانی است وخصال انسانی که بان عمل
کنید بسیار است ونهایت ندارد وعمر وفا بتحصیل کل
انها نمیکند پس سعی کنید که روح انسانی در شما پیدا شود که اگر
ان در شما پیدا شد بدون تعب وکلفت خود سر میزند چنانکه
حرکات وخصال حیوانی بی شمار است وکیا اگر نخواهد آن
خصال را تحصیل کند همه انهارا نمیتواند بکند ولی همینکه روح
حیوانی در بدن آمد ان خصال در بروز وظهور میاید وروز
بروز کامل میشود حال همچنین این ابدان که روح
حیوانی دارد اگر روح انسانی در ان پیدا شد افعال انسانی
خود از او بظهور میاید چراکه اقتضای آن این است واگر
روح انسانی نداشته باشد روح حیوانی بتکلف ومشقت

ورحمت

ورحمت وریاضت بعضی انهارا میتوان تحصیل کند
واخر هم حیوانی میشود که قدری مؤدب شده بواسطه ترس از
وسایس وتعلیم او وانسان نمیشود پس سعی شما کلا ای بندگان
خدا باید در آن باشد که روح انسانی در شما پیدا شود وعلا
ماتش این است که بی کلفت افعال انسانی از شما بعمل اید وطبیعی
باشد واگر این را نمیتوانید سعی کنید که حیوانی مؤدب باشید
ومخالفت صاحبان خود را ننمائید وچموشی نکنید که صاحبان
خود را که امامان شما باشند بیازارید وبدانید که علاماتی
دیگر برای حصول روح انسانی انس بانسان ووحشت
از حیوانات است پس هرکس مأنوس بآل محمد علیهم السلام است
که حقیقت انسانند باشد او انسان است وعلامت صدقش
استیحاشش از اعدای ایشان است وهرکس استیناس بایشان
پیدا نکرد ویا وحشت از اعدای ایشان تحصیل نکرد انسان

نیست پس اقلا سعی کنید که حیوانی مؤدب باشید و بهمین
قدر در این فصل اکتفا میشود

فصل دویم

در معاملهٔ دین شماست با مشایخ شما و علمای شما که در
دین خدا تقلید از ایشان میکنید بدانید ای بندگان صالح
خدا که پیغمبر شما صلی الله علیه و آله از دار دنیا رحلت فرمود و باز
ده امام شما رحلت فرمودند و دوازدهمی و آخری آنها
از نظرها غائب شدند از جهت مصلحتهائی که خود او
اعلمند و بایشان عرض کردند که در غیبت شما ما دین خود را
از که بگیریم فرمودند رجوع کنید براویان اخبار ما که ایشان
حجت منند بر شما و من حجت خدایم و بدیهی است که از زمان
غیبت تا بحال نهصد و کسری سال میگذرد و شیخ مرحوم
و سید مرحوم و من محروم هیچیک بخدمت ائمه نرسیده
ایم و در آن عصر نبوده ایم و بواسطهٔ راویان اخبار که حجت
خدایند

خدایند بر شیعه اخبار ایشان و خبر رسیده و دین خدا را از ایشان
فرا گرفته ایم و ایشان علمای شیعه اند که در هر عصری متحمل اخبار
شدند و از سلف خود بخلف رسانیده اند تا بما رسیده پس ایشان
حجتهای خدایند بر شیعه و تعظیم و تکریم ایشان واجب و متحتم است
و تعظیم امام علیه السلام است حال مذکور میشود که جمعی از شما بعلمای
دین و راویان اخبار ائمه طاهرین علیهم السلام استخفاف میکنید من
خود از شما نشنیده ام ولکن مردم میگویند آگاه باشید و خدا و رسول
و ائمه علیهم السلام و ملائکه را شاهد میگیرم که اگر یکی از شما استخفاف
بایشان کرده باشید پیش از این یا بکنید بعد از این از او در دو دنیا
بیزارم و مشایخ شما از او بیزارند و ائمه و رسول صلی الله علیه علیهم و خدای
عز و جل از او بیزارند چرا که قدح در علما و راویان اخبار قدح در
ائمه است علیهم السلام و قدح در ائمه قدح در پیغمبر است و قدح در پیغمبر
قدح در خداست و کفر است و رد بر علما رد بر خداست و رد کنندهٔ

برخدا مشرک است و من و مشایخ من و همه شیعیان از مشرک
بیزاریم و قدح کننده در علمای سلف و خلف ملعون و کافر و مشرک است
و بیک احمق اگر این کار را بکند خود مشرک شده و سایر برادران
را متهم کرده و مشایخ خود را متهم نموده است و خدا حکم کند میان ما
و آن احمق ناصب کافر مشرک که قدح در علما میکند و کفران نعمت
وجود علمای شیعه کفران اعظم نعمتهای الهی است و همچنین مذکور
میکنند که بعضی دیگر غلو میکنند در حق مشایخ و ایشان را توصیف میکنند
بصفات ائمه علیهم السلام یا پیغمبر یا خدا این جماعت هم مشرکند
و کافرند و ملعونند بلعنت خدا و رسول و ائمه سلام الله علیهم و از
ملت شیعه بیرون و اگر راست باشد که یکی از شما مشایخ را باین
صفات وصف کرده یا میکند کافر و مشرک است بخدای عز و جل
و من و مشایخم از او بیزاریم و همچنین میگویند که بعضی از شما مرا
رکن رابع میدانند و مشایخ را رکن رابع میدانند اگر مراد شما

آن باشد که

آن باشد که من گفته ام و نوشته ام و اعتقاد دارم چند احتمال دارد
اگر مقصود آن باشد که علمای شیعه قاطبة سلف و خلف ایشان
رکن رابع اند از ایمان یعنی رکن اول معرفت خدا است و رکن
دویم معرفت نبوت است و رکن سیم معرفت ائمه سلام الله علیهم
و رکن چهارم معرفت علمای شیعه برای تقلید و اخذ مسائل این
اختصاصی بمن و مشایخ من ندارد همه علما رکن رابع ایمانند و اجماع
علما است که بعد از امام علیه السلام مردم یا مجتهدند و فقیه و یا مقلد
و اخذ کننده از ایشان و برای کسیکه فقیه نیست واجب است
که فقیهی را بشناسد و تقلید کند این دین من است شاهد بغائب برساند
و اگر مقصود از رکن رابع نقیب و نجیب است بطورهائیکه وصف
شده است در اخبار و در بعضی کتابها نوشته ام و مرا کسی از شما
نقیب بگوید یا نجیب از او و الله العلی العظیم که بیزارم و ملعون است
او چرا که غلو است در شان من و والله قابل آن مقامات نیستم

و هرگز

وهرگز بر زبان من و بر قلم من و بر خاطر من جاری نشده است
و خدا مرا لعنت کند اگر چنین ادعای کرده باشم یا داشته باشم
در روز قیامت مخاصمه میکنم بر کسیکه این نسبت عظیم را
بمن بدهد و او ملعون و فاسق است در نزد من و اگر نسبت
بسیّد مرحوم و شیخ مرحوم میگویند والله العلی العالی که من از
سیّد مرحوم با نهایت محرمیّت با ایشان چنین ادعائی نشنیده ام
و هر کس نسبت نقابت یا نجابت با ایشان دهد خداوند
او را بجمیع لعنتهای خود لعنت کند و ایشان از آن بیزارند
چنانچه در حیات ایشان بعضی نسبتها میدادند بایشان
و ایشان تبرّی میفرمودند و نقبا و نجبا در زمان غیبت
محجوبند چنانکه امام ایشان محجوب است و هر کس بگوید من
ایشانرا میشناسم دروغ گفته است و امّا سلوک بعضی
با من بطوری که خلاف زیّ علماست بانها راضی نیستم
ومکرّر

و مکرر بشماها بر منابر گفته ام و باز میگویم که من بواسطهٔ علم که خداوند
بمن نصیب فرموده از زیّ قاجار و خوانین بیرون رفته ام
و هر کس باآدابی که با سایر عشیره و برادران من که مردم راه
میروند از کرنش و سایر آداب سلوک بنماید بلعنت خدا
و رسول گرفتار شود شماها اگر تقلید مرا مینمائید باآداب
رسول خدا صلّی الله علیه و آله و آداب شریعت و سایر علما
رضوان الله علیهم راه روید خداوند تحیّهٔ مؤمنان را سلام
قرار داده و هر کس بعادت قدیم و عادت سلوک با سایر
برادران با من سلوک کند از او بیزارم و همچنین اگر ازدحام
بایستادن بر در مجلسها و مساجد و مدارس بمحض تکریم
نماید یا در راهها که بجائی میروم با من همراه شود خدا از او
بیزار باشد مگر کسیکه مسئله داشته باشد یا شغل داشته باشد
که از او منع نمیتوان کرد اگر مسجد است بعد از اتمام نماز
نمود

خود و تعصب متفرق شوید و انتظار مرا ندارید و اکر مجلس درس
عام یا خاص است پس از اتمام هر کس بطبع خود بکار خود
برود و الله که همیشه مشمأز و متنفر از این اجتماعات بوده
ام و هستم و مرا بکذارید بطبع خود با دو سه نفر حسب خواهش خود
بهر جا میخواهم بروم و همچنین خدا بیزار باشد از کسیکه در خانه
من بست نشیند یا مرا واسطهٔ امری در نزد حکام کند که
همیشه از این توسطها متنفر بوده ام و هستم و همچنین هر کس
بر منابر یا در مجالس مرا با القابی یاد کند که لایق شان
علمانیست خدا او را لعنت کند بهمهٔ لعنتهای خود چنانکه مکرر
نهی کرده ام باز مکرر نهی میکنم و تبری مینمایم و همچنین توقع
دارم که در پشت سر من هر کونه سخن که دشمن من بکوید اکر
چه لعن و تکفیر و فحش عرضی باشد حمایت نکنید و نصرت
ننمائید و اکر رضای مرا میخواهید چنانکه خود میشنوم متحمل
شوید و اکر

شوید و اکر کسی خلاف ادب بان کوینده سلوک کند یا نسبت
بمقدسات او بی ادبی کند بلعنت خدا و رسول صلی الله علیه و آله
کرفتار شود و این را بدانید که خدای کل این امت یکی است
و پیغمبر ایشان یکی و کتاب ایشان و شریعت ایشان یکی و ائمه
ایشان اشخاص معین و مذهب یکی و اختلافی نیست در
اصول دین و اکر اختلافی در بعض مسائل جزئیه باشد همیشه در
میان علما بوده و هست و باعث شقاق و خلاف نمیشود
و کسی را از مذهب بیرون نمی برد و اکر کسی بواسطهٔ آن مسائل
جزئیه با ایشان عناد ورزد و اظهار برائت نماید بلعنت
خدا و رسول کرفتار شود و اکر انها با شما عناد ورزند و اظهار
براءت نمایند شما متحمل شوید انها اکر خلاف شرع میکنند
شما نکنید و حمیت و عصبیت را کنار کذارید و هر کس خلاف
کند بلعنت خدا و رسول کرفتار شود

فصل نهم

در معامله شما است با حکام و سلاطین بدانید ای بندگان
صالح خداوند که خداوند شما آزمایش بحکام کرده و بجهت
محافظت عباد و بلاد قومی را بر شما امیر و حاکم و سلطان
قرار داده و ایشانرا بر شما مسلّط فرموده و مشیّت او چنین
قرار گرفته که ایشان بر شما سلاطین و حکّام و امرا باشند و اطاعت
ایشانرا در امور دنیا و رعیّتی بر شما فریضه کرده چنانکه
نماز و زکوة و خمس و روزه و حجّ را فریضه فرموده است
و چنانچه ترک سایر عبادات فسق است و حرام مخالفت
ایشان فسق است و حرام و هر کس از شما متّقی و پرهیز
کارتر و محافظت کننده تر است بر فرایض باید در
اطاعت ایشان تسلیم و انقیادش بیشتر باشد و تارک
مادین اطاعت ایشان بدتر است از ناصب کافر و این حق است
در باطن و ظاهر و هر کس از شما خدا را می‌شناسد باید
خواهشش

خواهشش مطابق مشیّت الهی باشد پس هر کس را که خدا سلطان
کرده شما هم او را سلطان بخواهید و هر کس را حاکم خواسته شما هم
او را حاکم بخواهید و بمقتضای حکومت او با او راه بروید و هر کس
را وزیر خواسته و امیر شما هم او را وزیر و امیر بخواهید و بمقتضای
وزارت و امارت با او راه روید و هر کس را عامل
خواسته شما هم او را عامل و ضابط بخواهید و بمقتضای
عاملی و ضابطی با او سلوک کنید و هر کس را کلانتر و کدخدا
خواسته شما هم او را کلانتر و کدخدا بخواهید و بمقتضای
کلانتری و کدخدائی با او راه روید و هر کس را قابض
و پاکار خواسته شما هم او را قابض و پاکار بخواهید
و بمقتضای قابضی و پاکاری با او راه بروید و همچنین
هر یک از متعلّقان حکّام و سلاطین را که خدا در
درجهٔ قرار داده شما هم او را در آن درجه بخواهید و بآن
اندازه

اندازه اورا اکرام کنید و مکرّر این نصیحت را بشما کرده ام
و باز هم میکنم و زیاده میگویم که هر کس از این قانون الهی
تخلف کند بلعنت خدا و رسول گرفتار شود و مؤمن موحّد
کسی است که حلال خدا را حلال داند و حرام خدا را حرام
و هر کس که خدا اورا بعقوبتی مبتلا میکند بجهت مخالفت
مشیّت اوست و اگر مخالفت کنید و عقوبتی ببینید ملامت
نکنید مگر خود را و بهمین قدر در این فصل اکتفا میشود چرا که
کلامی بود جامع جمیع نصیحتها

فصل چهاردهم

در معاملهٔ شما با سایر مردم است بدانید ای بندگان صالح
خدا که شما را طوری آفریده که لابُدّید از معاشرت با
یکدیگر و در امر دین و دنیای خود محتاجید بمردم پس با خلق
خدا به نیکی سلوک کنید و هر کس را که خدا بقدری عزت
داده شما هم همانقدر عزت را از برای او بخواهید و بمقتضای

آن با او راه

آن با او راه روید و معاشرت و مکالمت و مجالست
و مصاحبت و معاملت با خلق را نیکو نمائید و هر کس
از شما معرفتش بیشتر است باید سلوکش با مردم بهتر باشد و هر کس
بزرگتر از شما است در سنّ یا در عزّت اورا اکرام کنید و هر کس
کوچکتر از شما است در سنّ یا در عزت با او برحمت و مدارا
راه روید و اگر آنها سلوک خود را با شما بر خلاف رضای
خدا نمائید شما خلاف رضای خدا ننمائید و در سلوک بد حسد
نبرید هر کس بد میکند بگذارید بد کرده باشد و شما حسد بر بدی
نبرید و بد ننمائید و عصبیّت و حمیّت و جاهلیّت را کنار
بگذارید اگر بشما فحش دهند بگوئید اگر راست میگوئی خدا مرا
بیامرزد و اگر دروغ میگوئی خدا ترا بیامرزد و اگر
بر یکطرف سر شما زنند طرف دیگر را بگیرید و بگوئید سر هم
که معصیت خدا کرده لایق بیش از اینهاست و اگر بگوئید

که اگر

که اگر یکے بگوئے صد جواب میدهم در جواب بگوئید که
اگر صد بگوئے یکے جواب نمیگویم واگر یکے از مردم را ببینید
که ایذای یکے از برادران شما میکند برادر خود را از مکالمهٔ
او نهی کنید و امر بحلم و صبر نمائید و متعرّض آن دیگری
نشوید و اجماع و ازدحام در حوادث و وقایع ننمائید
وسبب غوغا در ملک سلطان نشوید چراکه آتش اگر
بدزود مشتعل می شوید و اگر اعتنا نکنے زودتر خاموش
می شود پس آتش فتنها را بدمیدن مشتعل تر نزنید
و روبگردانید تا آنکه زودتر خاموش شود و نصیحت میکنم
شما را نصیحت ناصح و مشفق که اگر بدی از مردم بشما رسید
بر خود هموار کنید و بحکّام و سلاطین عرض ننمائید چراکه
انتقام ایشان شدیدست و شاید زیاده از حدّ آن
اذیت اذیت کننده انتقام کشند و سبب آن

زیاد تر شما شوید و اگر آنها عرض کنند و شما را در معرض
انتقام در آورند اگر بزبان خوش بتوانید عرض حال خود
را نمائید بنمائید و الّا صبر کنید که مزید اجر شما خواهد بود
و در معاملات خود تا بتوانید امر را در اوّل محکم و مضبوط
کنید و در حضور علما و عدول مؤمنین آنرا مضبوط نمائید
تا در آخر سبب نزاع نشود و جای شبهه نماند و اگر
بر علما امر شما را مشتبه کنند و حکمی بر خلاف صادر نمایند
و شما از اسباب خلاف آن عاجز باشید زبان طعن
بر علما نگشائید چراکه ایشان معصوم و عالم بغیب نیستند
و با سباب ظاهر حکم میکنند چه کنند و اگر بعضی مردم تقلید
آن عالمی را که شما اعتقاد دارید نکنند یا به امامی که شما
اعتقاد دارید نماز نکنند نکنند چراکه این دو متعلّق باعتقاد
هر کسی است هر کس هر کس را که عادل میداند با او نماز

میکنند هر کس هر کس را عالم میدانند تقلید او را میکنند شاید
آنها عالم شما را معاشرت نکرده اند و عدالت یا علم او
برانها ظاهر نشده پس ازاین جهة شرعاً نمی توانند با
او نماز کنند و تقلید او نمایند چه کنند بیچارها یا انکه کسے
علم و عدالت عالم شما را میدانند و مع ذلک میخواهد تقلید
عالمی دیگر نماید یا با عادلی دیگر نماز نماید در شریعت واجب
نیست که همه مردم بیک نفر اقتدا نمایند یا از یکنفر اخذ
دین نمایند و همچنین اگر بدرس عالم شما نیایند چه عیبی است
و در شریعت واجب نیست که همه در نزد یک استاد درس
بخوانند پس حمیّت و عصبیّت را اگر مؤمنید کنار بگذارید
و دین خود را بلهو و لعب و لجاج و عناد قرار ندهید و مکرّر
این عرضها را بشما کرده ام باز میکنم و اگر میخواهید از
اینها تخلف کنید خود را نسبت بمشایخ ما ندهید و ننگ
اعمال و سلوک

اعمال و سلوک خود را بر ایشان ننهید چرا که زمانه چنین شده است
که بد سایر مردم را از چشم علما ایشان نمیدانند و بد شما را
از چشم علمای شما می بینند پس خدا را ملاحظه کنید و علمای
خود را رسوا نکنید و بدانید که چون بد از شما توقع نیست
بد شما بسیار نمایان است و بد سایر مردم بسیار پنهان
و التماس دیگر دارم که بکلّی ترک مباحثه علمی با مردم
کنید و ابداً تحقیق مسئله در نزد کسے ننمائید چرا که هر سخنی
اهلی و هر نکته مکانی دارد و شما تمام علم را فرا نگرفته اید
و مواضع سخن را نمیدانید اگر حق بگوئید ناقص میگوئید
و اگر باطل میگوئید افترا بر خدا بسته اید بهر چه شما میگوئید
مردم آنرا قول مشایخ شما میدانند و قول یکنفر شما را
نسبت بکلّ شما میدهند و میگویند شیخیه با بین دین میدانند
و حال انکه یکے از شما بسا باشد که از روی جهالت سخنی گفته
و علما

وعلما وسایر برادران شما از آن قول بیزارند پس یکی
بار سخن با مردم را به بندید ومشایخ خود را متهم و
رسوا نکنید اگر چه من چارهٔ شما را نمیتوانم بکنم چنانکه
رسول خدا صلی الله علیه وآله چاره امت خود را نتوانست
بکند وائمه علیهم السلام چارهٔ اصحاب خود را نکرده اند
ومشایخ ما چاره اتباع خود را ننمودند ورسول خدا صلوات
الله وسلام علیه با زبان معجز بیان ودست توانا وشمشیر
وتازیانه بیست وسه سال دعوت کرد وچارهٔ امت خود
را نکرد مگر چهار نفر ما بقی بر نفاق باقی ماندند واقرارها
براو بستند ونکث او شدند من با زبان کنک ودست
قاصر وحاری نفس چگونه چارهٔ شما میتوانم کرد لکن بجهت
انکه خدا وخلق بدانند که من در تأدیب شما کوتاهی نکردم
مکرر این سخنها را گفته ام ومیگویم واین رساله را نوشتم
چنانکه

چنانکه سابقاً در یزد بشما رساله دیگر نوشتم وبآن عمل
نکردید ودیگر خود دانید واگر مؤمن باشید واز روی نفاق
خود را نسبت بمشایخ ماندهید بعد از این اقلاً باین رساله
عمل نمائید ومن بیزارم از هرکس که این رسالهٔ من باو برسد
واز روی استخفاف وتهاون بدین خود ورسوا کردن
مشایخ خود ومخالفت نماید وفقنا الله وایاکم با
الطاعات والاجتناب عن المعاصی والسیئات
بحق محمد وآله سادات البریات وتحصنت بذی
الملک والملکوت واعتصمت بذی العزة والجبروت
وامتنعت بذی القدرة واللاهوت من کل ما
اخاف واحذر علی دینی ونفسی وما خولنی ربی
ومن شر نفسی وشرکل وصلی علی محمد وآله الطاهرین
ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین ولا حول ولا قوة الا

بالله العلی العظیم تمام شد رسالهٔ شریفه و وصیّت نامه
کریمه باملای مصنّفش کریم ابن ابراهیم عفی الله عن جرائمهما
در شب سه شنبه بیت ششم شهر صفر المظفر دوازده روز بعید سلطانی
مانده فی سنه ۱۳۲۸ حامداً مصلّیاً مستغفراً

در کتاب بهار مرحوم مجلسی علیه الرحمة
از حضرت امیر صلوات الله علیه وآله روایت میکند که آن
بزرگوار میفرمایند وای بر تابعان بنی عباس از جنگی که در
مابین نهاوند و دینور خواهد شد و این محاربه با فقرا محاربه
شیعیان علی علیه السلام است که بزرگشان مردیست از
اهل همدان که اسم وی با اسم پیغمبر منعوت و موصوف است
و مردیست مستوی الخلقه وخوش خلق رنگش تر و تازه
و در صدایش چیزیست مانند خنده و مژگانش بسیار
وگردنش پهن ومویش کم و دندانهای ثنایاش ازهم
جدا هر وقت بر اسب سوار شود مانند بدری بنظر اید که
از زیر ابر نمودار شده باشد و اصحاب او بهترین جماعتها هستند
که دین خدا را تصدیق نموده اند و در نزد او خضوع و خشوع
کرده اند و ابطالی میباشند از عرب که در وقت جنگ

شدت حرکت کنند و براعدای ایشان است در انروز
هلاکت و فنا انشاء الله تعالی و سلام و اکرام

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر احوال هرات و تسخیر کردن اوزبکیه آن بلد را و کشتن
علیقلی خان شاملو و آمدن بر سر مشهد مقدس و محاصره کردن
عرض اقدس چنانکه سابقاً بدان اشارتی رفت عبدالله خان
ولد اسکندرخان اوزبک با سپاهی گران قصد هرات کرد و علیقلیخان
شاملو که سابقاً منصب اتالیقی شاه و امیرالامرائی درگاه
و حکومت ملک هرات داشت و روزگار نساز کار این
سعادت را دایم با وی نگذاشت ناچار بمحاصره تن در داد
و در هرات محصور شد و اوزبکیه تسخیر هرات عزم جزم کردند
و بران حصار استوار احاطه نمودند و شاه عباس که شهریاری بود

قدردان و حق شناس قصد یورش خراسان و امداد علیقلیخان داشت
و بمرشد قلی خان درین باب تاکیدها می فرمود ولی ازانجا که اورا
با علیقلیخان صفا و مواصلتی نبود دفع الوقتها میداد و هر روز بعذری
تازه اجتماع سپاه و حرکت پادشاه را معوق میداشت که مبادا
علیقلیخان نجات راه یابد و آب رفته بجوی باز آید و کار دولت
مرشد قلیخان را فتوری آید تا از مماطله و مساهله وی کار
از کار بگذشت و عبدالله خان بر شهر هروی مستولی گشت و علیقلیخان
را بدست آورده بکشت و حکم بقتل قزلباشیه رفته چندین هزار
قزلباش شهادت یافتند و زنان و صبیان شاملو را
اسیر کردند و آن صبایا و اساریرا بما وراء النهر بردند
و بعد از انواع ظلم و تعدی و انواع جور و تعدی حکومت هرات
را بمیر قلبابا کوکلتاش داده بر سر مشهد مقدس لشکر کشیده بمحاصره
شهر پرداخت و قریب چهل روز اطراف و نواحی عرض اقدس

پایمال سم ستوران اوزبکیه گردید بنهب و غارت وتاخت
وتاز اشتغال داشته ولوای جور وعتاب می افراشتند ودر
ان ایام خدمهٔ مشهد عریضه نگاشته که چون حاصل ومحصول
حوالی مشهد غالبا متعلق بسرکار فیض آثار علی ابن موسی الرضا
علیه السلام وجمعی فقراء وسادات وصلحاء وخدام بدان
معیشت میکنند هرگاه منع در اتلاف ان نمود دور نیست
که مایه نیکنامی دنیوی وموجب اجر اخروی گردد وحضرات
علمای ماوراء النهر که در رکاب عبد الله خان فیضیاب بودند
ان عریضه را جواب مرقوم وبعلمای مشهد مقدس رضوی ارسال
نمودند چون نگارش ان در ضمن این گذارش بیفائده نخواهد
بود بلفظه چنین نگاشته میشود سواد مکتوب حضرات علمای
عظام ماوراء النهر که در جواب نوشته خدمهٔ روضهٔ متبرکهٔ
رضویه فرستاده اند پوشیده نیست بر هیچ مؤمن عالم که
متعرض

متعرض باموال ونفوس کسانی که گویندهٔ طیبهٔ لا اله الا الله محمد
رسول الله اند مادام که از ایشان افعال واقوالی که موجب کفر است
صادر نشود وعمل بطریقهٔ مرضیه سلف وائمه رضی الله عنهم می نموده
باشند جایز نیست اما وقتیکه متکلم باین کلمهٔ طیبه مذهب
اهل سنت وجماعت وکلام علماء واتقیا را بالکلیه مهجور
کرده اند ومؤمنان را بایمان اول مکذب نهفته اظهار طریقهٔ شنیعه
شیعه نموده سب ولعن حضرات شیخین وذو النورین وبعضی
از ازواج طاهرات رضوان الله تعالی که کفر است تجویز کنند بر
پادشاه اسلام بلکه بر سایر انام بنابر امر حضرت ملک علام
قتل وقمع ایشان اعلاء الدین الحق واجب ولازم است وتخریب
ابنیه واخذ اموال وامتعهٔ ایشان جایز واگر پادشاه زمان
وخلیفهٔ دوران خلد ظلاله در جهاد که باتفاق واجماع واجب
وطریقهٔ حضرت رسالت پناه واصحاب کرام است با وجود استطاعت
وقدرت

و قدرت تساهل نماید چگونه از عهده جواب و سؤال ملک
متعال که یوم لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل
منها شفاعة ولا یوخذ منها عدل ولا هم ینصرون
که بآیه کریمه ولنسئلن الذین ارسل الیهم وغیرها که
ثابت شده تواند بیرون آمد و هر عاقلی بمقتضای عقل و آثار
در روایات و احادیث تامل نماید ظاهر میگردد آن جماعتی
که مشرف بشرف حضرت رسالت پناه صلعم گشته طریقه بیعت
و خدمت را مرعی داشته سالها در اعلای کلمه حق با کفار
در رکاب آنحضرت مقاتله نموده باشند خالی از شوایب نقصان
و مستحق جنان خواهد بود خصوصا انها که بمقتضای آیه کریمه
لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة
بشرف رضوان حضرت ملک منان مشرف گشتند اولئک
الذین هدی الله فبهدیهم اقتده شک نیست که
حضرات

حضرات شیخین و ذو النورین از این جمله اند که بمصاهرت و مجالست
آن سرور معزز و مکرم اند و حضرت ملک علیم صدیق اعظم را در کلام
قدیم صاحب نامیده کما یقول اذ یقول لصاحبه لا تحزن
ان الله معنا و بمقتضی و ما ینطق عن الهوی ان هو
الا وحی یوحی اقوال و افعال آنحضرت بموجب وحی است و آن
حضرت بکمال توقیر و احترام ایشان میداشتند و در توصیف ایشان
احادیث کثیره وارد گشته پس منکر کمال ایشان در کمال گمراهی
و خذلان است و فی الحقیقه منکر قرآن و نسبت کننده نقص
بسرور انس و جان و معتقد و محب ایشان مرضی و متابع آن سرور
باشند بنا بر فرموده الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فا
تبعونی یحببکم الله و یغفر لکم پیداست که بشرف محبوبیت
و صحبت و غفران برسند و ایضا شجاعت و اهتمام
حضرت

حضرت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه در الحاق ازان مشهور تراست
که بر کسی پوشیده بماند در انجناب در زمان مبایعت و متابعت
نموده پس این جماعت که نسبت نقص بان سرور میکنند غافلند
از انکه ثبوت نقص بانجناب لازم می آید ایضاً چگونه است
نسبت کردن صدیقه را رضی الله عنها بستنا با انکه متفق علیه است
که شرف فراش انحضرت دریافته و محبوبهٔ آن سرور بوده بعضی
امور شنیعه یا شنیدن ان جایز باشد در قران مجید واقع است
که الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات
للطیبین والطیبون للطیبات پس ملاحظه باید نمود
که نسبت خبث باو منتج بکجا میگردد و ایضاً اگر زوجهٔ یکنفر بازاری را
بامر شنیعی نسبت نمایند ان بازاری در کمال وحشت میگردد
و چگونه صاحب فراش خیر البشر را بامثال چیزها که از بعضی از
طایفهٔ شیعه نسبت میدهند نسبت توان داد نعوذ بالله

منه فاعتبرو

منه فاعتبرو یا اولی الالباب و اگر بعضی گویند که از ما امثال
این امور واقع نشده و نخواهد شد شک نیست که این جهلات
را میشنوند و منع نمیکنند پس ایشان نیز حکم انها داشته باشند
و انچه نوشته اند که بحکم آیهٔ ولا تاکلوها اموالکم بینکم
بالباطل و حدیث لا یحل مال امرئ مسلم الا عن طیب
نفسه چگونه اتلاف محصولات و زراعات مشهد مقدس
حلال باشد جوابش انست که در آیهٔ و حدیث اموال تخصیص
بمؤمن و مسلم یافته و انچه بتواتر ثابت شده که جماعت شیعه
شنیعه میگویند از زمرهٔ اهل اسلام و ایمان بیرون آمده اند
وان آیه و حدیث بنابر مفهوم مخالف که بعضی علماء
اعتبار کرده اند و ایات و احادیث دیگر که احتیاج بنوشتن
نیست دلالت دارد برانکه قتل و غارت اموال و سوختن
و ویران کردن زراعات و عمارات و باغات اهل کفر

جایز است

جایز است و هیچکس را دران خلافی نیست و همچنین حرب با جماعتی
که بیعت با پادشاه اسلام و خلیفه ننمایند جایز است باتفاق
علما هر چند ان جماعت گوینده کلمه طیبه توحید و مسلمانان
باشند و بران دال است بعضی حروب که سید الاولیا علی
بن ابی طالب کرم الله وجهه در زمان خلافت خویش کرده
اند و ازان قبیل است حروبی که اعلی حضرت خاقانی با بعضی
از مسلمانان نموده اند که زراعات و عمارات و باغات
اطراف مشهد مقدس وقف سرکار مزار فایض الانوار است
که آباء و اجداد حضرت خاقانی کرده اند چون این دیار از جمله
دار الحرب است و نزد لشکر اسلام موقوفات معتبر نیست آن
غیر حکم سایر باغات و زراعات دارد و بر تقدیری که
تعیین و امتیاز یابد مصرف انها مسلمانان خواهند بود
وقتیکه بمصرف نمیرسیده باشد خلیفه را جایز است که انها را

بغازیان

بغازیان و لشکر اسلام حلال کرد اند و انچه نوشته اند که اکثر
ساکنان این دیار ذریه پیغمبر اند برتقدیر تسلیم گویا آیه
کریمه انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح نشنیده اند و انچه
نوشته اند که همه صالح هستند صلاحیت فرع اسلام است
و انچه نوشته اند که در مدینه و شام با علماء سنت صحبت داشته اند
بیت هر که او روی بهبودی نداشت دیدن روی نبی سود نداشت
و انچه نوشته اند که علما تحسین ایشان کرده اند ممنوع است
برتقدیر تسلیم بنا بر عدم اطلاع بر عقیده فاسده ایشان خواهد
بود و انچه نوشته اند که ماه رجب از جمله اشهر حرام است
و قتل و حرب دران ما با جماعتی که در مقام حرب نیستند جایز
نیست جوابش انست که حرمت اشهر حرم منسوخ است
بنا بر احادیث صحاح مشهور بعضی از غزوات حضرت
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و رفتن انحضرت بر سر اعادی

دراین

در این اشهر دال است براین وانچه نوشته اند وما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون از محکمات است درین
شک نیست که جهاد با کفار از اعاظم عبادات است وای بر
الجماعت که ترک عبادت نموده است ولعن اکابر صحابه
مینمایند وانرا مکفر ذنوب و باعث ثواب میدانند با انکه
متیقن و متعین است که در لعن شیطان که نصوص بر ملعونیت او
ناطقست ثوابی نیست و عجب اینست که با انکه در میان ایشان
جمعی هستند که معانی ظاهر آیات و احادیث را میتوانند
دریافت و در ترجمه آیات و احادیث مکتوبه اظهار این
معنی نموده از این مذهب ظاهر البطلان بر نمیگردد و متابعت
ائمه اثنی عشر علیهم السلام و سلف نمی نمایند موافق قد بینا
الایات لقوم یعقلون واگر بعضی از مضلین افترا نموده
از بعضی ائمه سلف در تقویت معتقدات فاسده با ایشان
چیزی رسانیده.

چیزی رسانیده اند یا در انچه ذکر کرده شده کسی را سخنی و ریبی باشد
باید که رئیس خود عبد الله را بیرون فرستند تا امان داده
ببعضی از ملازمان رکاب همایون مناظره نماید تا شاید که بدین.
حق بر همه ظاهر گردد والسلام علی من اتبع الهدی جوابی که
مولانا محمد شکلک رستمداری مازندرانی بعلمای سنی نوشته
نتایج افکار و رشحات اقلام و ربار افاضل ما وراء النهر
هداهم الله وایانا الی سبیل الرشاد وحفظهم الله تعالی وایانا
من التعصب والعناد که بوقوع پیوسته در ان باب انچه صواب
و موجب اجر و ثواب است مذکور میشود بر رای حکمت آرای
حضرات عالیات مخفی نماند که حضرت سید المرسلین بر وجهی
که در کتب شیعه و اهل سنت مسطور است امت را بمتابعت
کتاب الله و عترت طاهره مامور ساخته و چون امام الانس
والجن سلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا
در بلاد عجم غریب واقع شده راقم این مکتوب محمد خادم برای

احترام

احترام غربت آنحضرت و بواسطهٔ فیوض برکات که از روح
مطهر آنحضرت یافته و ذکر آن در این صحیفه مناسب نیست از
سایر حضرات ملازمت این آستان را اختیار نموده
نه بغرض لباس الفتی دارد و نه با وزبکیه کلفتی بی میل و عناد
با طائفه بعد از تحقیق و تفتیش در امور دین تحصیل یقین
کرده آنچه بمقتضای حدیث و قران و موافق امر حضرت ملک
منان است اختیار نموده از روی انصاف کلمهٔ چند بعرض
میرساند اگر قبول انظار افادت آثار حضرات شود
فهو المراد والا

نظم

من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم
تو خواهی از سخنم پند گیر و خواه ملال

و متمیز این بحث کسی صاحب
ادراک کامل و انصاف شامل میتواند بود و آنچه از طلبهٔ ماوراء النهر
که متردد این حدود بودند مسموع شده آنست که نواب اعلی
خاقانی باین دو صفت حمیده آراسته اند و از امرای ایشان

کوکلتاش

کوکلتاش بهادر و جمعی دیگر بفنون فضایل پیراسته اند اما
تصدیق که از ایشان الی الآن بحکایات علمای ماوراء النهر
واقع شده بنا بر مثل مشهور که چون تنها بقاضی روی راضی
باز آئی معتبر نیست چه فضلای مذهب اثنی عشر بمجلس ایشان مشرف
نشده اند و علمای اهل سنت چنین خاطر نشان کرده اند که مذهب
شیعه مبتدع و مخترع است و اصل ندارد اگر بعد از تحقیق
حال و تفتیش احوال و اقوال فریقین در اختیار احد المذهبین
امری فرمایند بحکم کلام الملوک ملوک الکلام مطاع خواهد بود
مجملا در طریقهٔ شیعه و سنی کتب در احادیث مضبوط شده اما
احادیثی که متفق علیه هر دو فرقه باشد معتمد است و احتیاط
مقتضی آنست که آنچه متفق علیه باشد بواسطهٔ منافات مختلف
فیه متروک نشود زیرا که اهل اسلام منحصر در این دو فرقه اند
که اگر خلیفه بحق از پیغمبر صلی الله علیه و آله بلا فصل ان لم یوذن

دعوی او

رسول الله ابوبکر را میدانند اهل سنتند واگر حضرت
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را میدانند
شیعه اند وقول ثالث نیست پس آنچه متفق علیه فریقین
باشد مجمع علیه اهل اسلام است وترک مجمع علیه برای مختلف
فیه باطل بعد ازاین مقدمات گوئیم که آنچه مرقوم داشته
اید بعد از تنقیح وتلخیص حکم بکفر شیعهٔ آل پیغمبر است
بدلائل متعدده اول انکه حضرت پیغمبر ص مدح خلفای
ثلث فرموده اند سخن آنحضرت وحی است بمقتضای آیهٔ
کریمه شیعه مخالفت وحی میکنند ومخالف وحی کافر است
جواب آنست که ازاین دلیل قدح خلفای ثلث وبطلان
خلافت ایشان لازم میآید زیرا که در شرح مواقف که از
آمدی از اکابر علمای اهل سنت است منقول است که
قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر ص درمیان اهل اسلام
مخالفتی

مخالفتی چند واقع شد مخالفت اول آنست که حضرت در مرض
الموت فرمود که ایتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا لن
تضلوا بعدی عمر بن [الخطاب] راضی نشد وگفت ان الرجل غلبه
الوجع وعندنا کتاب الله حسبنا پس صحابه اختلاف
کردند تا آوازها بلند شد حضرت پیغمبر آزرده شد فرمودند
که برخیزید که پیش من نزاع سزاوار نیست واین حدیث
در اوائل صحاح بخاری در اکثر کتب اهل سنت بعبارات
مختلفه مذکور است ومخالفت دویم انکه حضرت در مرض
الموت جمیعی را مقرر ساختند که بهمراه اسامة بن زید
بسفر روند بعضی ازان جمع تخلف نمودند بسمع مبارک
آنحضرت رسید بمبالغهٔ تمام فرمودند که جهزوا جیش الاسامة
لعن الله من تخلف عنه ومع هذا خلفای ثلث داخل در جیش
اسامه بودند ومتابعت نکردند پس گوئیم امری که حضرت

درباب

در باب نوشتن وصیت فرمودند بمقتضای آیهٔ کریمهٔ بمنزله
وحی است ومنعی که عمر کرد رد وحی است ورد وحی کفر است
علی ما اترفتم به وعلی ما دل علیه قوله تعالی ومن
لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون وکافر
قابل خلافت نیست پس هرگاه که کفر عمر که سلب قابلیت
خلافت است ثابت شد بنا بر دلیل شما لازم است که ابوبکر
وعثمان نیز خلیفه نباشند تا خرق اجماع مرکب نشود چه
بمذهب جمهور اهل سنت هر سه ایشان خلیفه اند وبمذهب شیعه
هیچکدام خلیفه نیستند واینکه عمر خلیفه نباشد وابوبکر وعثمان
باشند موافق رای هیچکس از اهل اسلام نیست ونیز تخلف
از جیش اسامه بمقتضای دلیل مذکور کفر است ومتخلفان
خلفای ثلث اند باتفاق وازهر یک از روایتین مذکورتین
بوجود متکاثره اثبات مذهب شیعه ونفی غیر ان لازم می آید
وتفصیل آن

وتفصیل ان در این رساله صحیفه نمیگنجد واهل شیعه در اثبات
مذهب خود ونفی ان جماعت چندان دلیل معقول ومنقول
دارند که احصای انرا ملک متعال میداند واین صحایف گنجایش
تذکر ان ندارد والله یحق الحق بکمایته الی سبیل الرشاد ودیگر
چون حضرات در صحیفه شریفه اعتراف نمودند که فعل پیغمبر نیز
وحی است الواقع کذلک پس گوئیم اخراج حضرت رسول
مروانرا از مدینه وحی بوده وآوردن عثمان اورا بمدینه وتفویض
امور عظیمه باو نمودن رد سخن حضرت رسول است وکفر است
بدو دلیل دلیل اول انکه حضرت فرموده اند دویم انکه
قوله تعالی لا تجد قوما یومنون بالله والیوم الآخر
یوادون من حاد الله ورسوله الایه ودلائل متین
برای تحقیق حق وتزهیق باطل در مسئله امامت برهانا
وجدلا بسیار است ولیکن در خراسان مثل مشهور است

کم بود

که بوسیله پیغام نمیشود واگر بشرف ملازمت میسر شود

معروض خواهد داشت

بیت

بهر جمعیتی وصل توجویم	لعل الله یجمعنی وایاک

اما بشرطیکه مناظره بمقدمات علمی باشد نه بشمشیر و بوکده نباشد

و نیز مدح خلفای ثلث ازاین معنی متفق علیه فریقین نیست

چه در کتب شیعه اثری ازان ظاهر نیست که دلالت بر ذم ایشان

کند مثل روایتین مذکورتین و غیرها در کتب فریقین مسطور

و مذکور است و نیز بعضی از اهل سنت تجویز وضع حدیث

برای مصلحت کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست

خصوصا وقتیکه ناقل ان تجویز وضع حدیث کند یا عادل

نباشد و خبر متفق علیه دلالت برخلاف ان کند و مخالفت خبر

واحد سیما با خصوصیات مذکوره لانسلم که کفر باشد والا پس

در همه و هر یک مسلمان نبوده چه مخالفت اخبار احاد

از مجتهدین

از مجتهدین واقع شد و تعظیم و توقیر پیغمبر نسبت بخلفای

ثلث قبل از صدور مخالفت از ایشان دلالت بر سلامت

و حسن عاقبت نمیکند چه عقوبت قبل از صدور عصیان با انکه معلوم

الصدور باشد لایق نیست لهذا حضرت ع علیه السلام از عمل ابن

ملجم علیه اللعنه خبر داد و عقوبت نفرمود و روایتی که دلالت

بر حسن خصوص فعلی کند نیست مقید نیست چنانکه در آیه کریمه لقد

رضی الله مذکور میشود دلیل دویم انکه بمقتضای لقد رضی الله عن

المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة خلفای ثلث رضوان

ملك منان مشرف شدند پس سبب ایشان کفر باشد انکه مدلول

آیه عند التدقیق رضاء الله است ازان فعل مخصوص که

بیعت است و کسی دغدغه ندارد که بعضی از افعال حسنه

مرضیه از ایشان واقع شده سخن در انست که بعضی از افعال

قبیحه از ایشان صادر شده که خلاف ان عهد که بیعت است چنانکه

درام

درامر خلافت مخالفت نص حضرت پیغمبر که در کتب فریقین
مذکور نموده غصب خلافت کردند و حضرت فاطمه علیها السلام
آزرده ساختند و چنانچه در صحیح بخاری مسطور است و این
عبارت در صحیح مذکور تتمه این روایت است فغضبت فاطمه
فهجرته ولم یتکلم معه حتی مات و فقیر در صحیح مذکور
مشاهد کرده ام و هم در صحیح بخاری در مناقب حضرت فاطمه
مذکور است که ومن اغضبها فقد اغضبنی و در مشکوة
در مناقب آنحضرت منقول است که من اذاها فقد
آذانی ومن اذانی فقد آذی الله و کلام منجز صادق
باین مضمون که ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله
فی الدنیا والاخرة ناطق است حاصل که بواسطه این افعال
ذمیمه و منع وصیت حضرت و تخلف از جیش اسامه وغیرها
که باحصا در نمی آید مورد مذمت شدند چه سلامت عاقبت

وحسن خاتمه

وحسن خاتمت اعمال و وفا کردن بعهد و بیعت حضرت رسول
متعال است و هرکس بسعادت سلامت عاقبت مستعد
نشود بواسطه نقض بیعت و مخالفت حضرت رسول مستوجب
عقوبت میشود چنانکه آیه کریمه فمن نکث فانما ینکث
علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله الآیه
باین شاهد است دلیل سیم آنکه حضرت الله تعالی ابوبکر را صاحب
پیغمبر خوانده و صاحب قابل ذم نیست جواب آنکه آیه کریمه
اذ قال لصاحبه وهو یحاوره دال است بر آنکه مصاحبت
میان مسلم و کافر واقع است و مصاحبت از نسبت متوافق
الطرفین است همچون اخوت همچنانکه هر یک از برادران
نسبت بدیگری برادر است خواه مسلمان و خواه کافر
هر یک از همراهان نسبت بدیگری مصاحب و همراه است
خواه مسلم خواه کافر و آیه کریمه یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون

جوام الله الواحد القهار شوید مقصود است چنانکه صاحب کشف
و بیضاوی تفسیر ان یصاحبی فی السجن کرده اند یعنی ای دو صاحب
من در زندان پس یوسف ع که پیغمبر است دو کس را صاحب خوانده
که بت پرست بوده اند چنانکه آیهٔ مذکوره دلالت صریح دارد بر این
پس ظاهر شد که مجرّد صاحب پیغمبر بودن دلیل خوبی نیست و نکته
جاری شده بقلم خجسته رقم حضرات که
بیت
هر که او روی بهبود نداشت   دیدن روی نبی سود نداشت
امّا حضرتی که دعوی ادراک دقایق قرآنی نموده اند بغایت
مستبعد نموده که در بیت مذکور بجای هر که را هر که او نوشته اند
و رابط مصرعهای مذکور را برداشته اند و هر مصرع را فی نفسه
ناتمام گذاشته اند و باین دقیقه متفطن نشده روح ملا جامی را
آزرده ساخته اند ولیکن چون غارت و تالان بر کافهٔ اهل
خراسان واقع شده خانها خراب گشت و حضرت مولوی
نیز از نبی

نیز از این جماعت است اگر یک بیت او خراب شده باشد که
بیت البلیة اذا عمت طابت و از اشعار عرب نیز استشهاد است
امّا صلاح در ذکر آن بیت التماس از حضرات گشت که بمجرد ایهام
لفظ بلا تامل در معنی استدلال نفرمایند دلیل چهارم که حضرت
شاه ولایت پناه ع با وجود کمال شجاعت در وقت متابعت
مردم با خلفای ثلث بوده منع نفرموده اند این دلیل حقیت بیعت است
و گرنه قدح آنحضرت لازم میآید جواب آنکه قبل از آن که حضرت
امیر از تکفین و تجهیز حضرت رسول ص فارغ شود خلفای ثلث
در سقیفهٔ بنی ساعده اصحاب را جمع کرده برای ابی بکر ابی قحافه
علیه ما یستحق بیعت گرفتند بوجهی که ذکر آن در این صحیفه نمیگنجد
در آن حضرت بعد از اطلاع بنا بر قلّت اتباع و بیم هلاک
اهل حق یا باعث دیگر مباشر حرب نشدند و این دلالت بر حقیت
ایشان نمیکند چه حضرت امیر با کمال شجاعت و ملازمت حضرت پیغمبر
بوده

بوده وحضرت پیغمبر در شجاعت وقوت کمتر ازان حضرت نبوده
چنانکه آثار واخبار براین دال است که حضرت پیغمبر ع وحضرت
امیر المؤمنین ع با اصحاب باتفاق قریش جنگ نکردند واز مکه
معظمه مهاجرت نمودند بعد از مدتی که متوجه مکه شدند در حد
یبیه صلح فرموده مراجعت نمودند پس هر وجهی که برای جنگ
نکردن حضرت پیغمبر وحضرت امیر وسائر صحابه گنجد برای جنگ
ناکردن حضرت امیر کافیست مع شئی زاید چه جمعیت کفار
قریش مطلق متصور نیست ونزد اهل تحقیق این نقص در بالاتر
نیز جاریست چه فرعون با دعوی خدائی تا چهار صد سال بر مسند
سلطنت متمکن بوده است وهر یک از شداد ونمرود وغیرها
مدتی براین دعوی باطل حی بودند وحضرت الله تعالی با کمال
قدرت ایشانرا هلاک نکرد تا خلق بسیار بدان گمراهان اعتقاد
آوردند هرگاه در ماده الله تعالی تاخیر در دفع خصم گنجد در ماده

بنده بطریق اولی خواهد بود وانچه فرموده اند که حضرت امیر با ایشان
بیعت کرده ووقوع ان بلا اکراه وتقیه ممنوع است وتحقیق آن
در این صحیفه نمیگنجد غرض که شارح عقاید نسفی در این که سب
شیخین کفر باشد اشکال کرده وصاحب جامع الاصول شیعه را
از کبار فرق اسلام شمرده وصاحب مواقف نیز براین رفته ووجوهی
که برای تکفیر شیعه توهم کرده اند رد کرده ونزد محمد غزالی سب شیخین
کفر نیست وشیخ اشعری شیعه بلکه جمیع اهل قبله را کافر نمیداند
پس انچه حضرات در تکفیر شیعه فرموده اند نه موافق سبیل
مؤمنانست ونه مطابق حدیث وقران با وجود انکه مفهوم
تشیع آنست که در صدر صحیفه معلوم شد وسب ولعن در او معتبر
نیست وممکنست که نام خلفای ثلثه هرگز بر زبان شیعه جاری نشود
واگر جاهلان شیعه حکم بوجوب لعن کنند سخن ایشان معتبر نیست
چنانکه جاهلان اهل سنت حکم بوجوب قتل اهل شیعه میکنند

این حکم مطلقا مقتضی افکار سلف و انظار خلف نیست وائمه
فرموده اند که هر کس استماع بعضی حکایات کند و منع نکند کافرست
عقلا و شرعا دلیل بر این نیست قال الشیخ ابن سینا من تعوّد ان
تصدّق من غیر دلیل فقد انسلخ عن الفطرة الانسانیه و آنچه
از خبث و فحش در مادّهٔ عایشه بشیعه نسبت کرده اند حاشا
و ثم حاشا که هرگز واقع شده باشد چه نسبت فحش بکافهٔ آدمیان
حرامست چه جای حرم حضرت رسول ص اما چون عایشه مخالفت
امر و فرمان وقرن فی بیوتکن فلا تبرّجن نموده ببصره آمده
و بحرب امام زمان اقدام نموده بحکم حدیث حربک حربی
که فریقین در مناقب آنحضرت روایت فرموده اند حرب با او
حرب با رسولست و محارب حضرت پیغمبر یقینا مقبول
نمیتواند بود بنا بر این مورد طعن شده و این ضعیف در کتب
حدیثی از کتب شیعه دیده که عایشه در مدت حضرت امیر ع

ازحرب توبه

ازحرب توبه کرده هر چند قصهٔ حرب متواترست و حکایت توبه
خبر واحد بنا بر تقدیر وقوع بعد از خرابی بصره و قتل چهل هزار
نفر از صحابه و غیرهم اگر آن توبه مقبول باشد لعن برای حرب
نباید کرد والله اعلم بحقایق الامور و هو یحکم بالحق یوم ینفخ فی
الصّور و آیهٔ کریمهٔ الخبیثات للخبیثین الایه این معنی ندارد که
زوجین در محمودیّت و مذمومیّت من جمیع الوجوه شریکند چه
اگر یکی از ایشان مستحق بهشت باشد یا دوزخ آن دیگر را
چنین باید بود والا منتقض شود بحضرات نوح و لوط علیهما السلام
و زوجهٔ ایشان و آسیه و فرعون بلکه میتواند بود که آیهٔ کریمه
منزل باشد بانچه در آیهٔ دیگر صریح شده الزانی لاینکح الا زانیة
او مشرکة والزانیة لاینکحها الا زان او مشرك و فیه نظر
و له جواب آنچه در تکفیر سادات عظام که فرزندان سیّدانامند
مرقوم ساخته بودند محل تعجبست چه هرگاه حرم پیغمبر بخلاف

ام آنحضرت

امر آنحضرت سفر کند و با شخصیکه باتفاق کافهٔ مسلمانان
خلیفه باشد و او خود مناقب آنحضرت را شنیده روایت
کرده باشد جنگ کند بواسطه این بحکم حدیث محارب پیغمبر بود و ایضاً
باعث قتل چهل هزار نفس از صحابه و تابعین گردد و فرزند
پیغمبر نسبت بکسی که پیش بعضی از مسلمانان خلیفه باشد سخن
سست گوید و حال آنکه پیش آن فرزند پیغمبر خلافت آنکس ثابت
نباشد بمقتضای دلائل بر او چنین ظاهر شده باشد و آنکس مخالفت
پیغمبر و نقض عهد آنحضرت کرده باشد و غیر از این سخن فرزند پیغمبر
ضرر مالی و بدنی بکسی نرسد و اگر آن سخن حق باشد برای آن کسیکه
در حق او گوید ثواب حاصل شود آیا کدام از این دو عمل اقبح و
اشنع است بسبب آنکه اوّل اصلاً باعث قدح نمیشود و دوم
آنکه موجب کفر باشد چه تواند بود و اگر بموجب صریث مصنوع
که سبّ شیخین کفر است متمسک شوند جواب آن ظاهر و اگر
چیزی دیگر

چیزی دیگر افاده فرمایند مستفید شویم بهر حال انصاف
مطلوب است و منقول در کتب شیعه چنین است که در وقت حضور
ابن ام مکتوم اعمی در خدمت حضرت رسول صلعم کسی از اهل حرم
آنحضرت عبور نمود حضرت از این معنی اعراض فرموده آن شخص
گفت یا رسول الله این مرد کور است فرمودند خود کور نیستی و علمای
اهل سنّت نقل کرده اند که حضرت پیغمبر صلعم عایشه را بکتف خود
نگاه داشت تا تماشای جمعی کند که در کوچه ساز مینواختند و بعد
از مدّتی فرمود یا حمیرا اهل شیعت این قباحت را باراذل
نسبت نمیتوان کرد و قبیح این نه بمرتبهٔ ایست که تصریح بآن مقدور
باشد و بالجمله لازمهٔ این قضیه است اگر کسی اعتقاد کند هیچ شک
نیست که کافر باشد بهر حال مابعد از حضرت الله تعالی هیچ
موجودی را اشرف و اکمل از حضرت رسالت نمیدانم و بچیزی
که منافی شان و جلالت آنحضرت باشد اعتقاد نمیکنم امّا فریاد

از جهت های

از جرئتهای حضرات که بواسطهٔ میل و تعصب باحادیث موضوعه
شرع و دین را ضایع کرده اند بیت اندکی پیش تو گفتم
غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیارست
و آنچه در مادّهٔ نسخ حرمت اشهر حرم فرموده اند اصل عدم آنست
که ناسخ معتدبه که رفع حکم قرآنی تواند کرد ظاهر شود و محاربه
حضرت امیر ع بر تقدیر تسلیم که در بعضی از این اشهر باشد بعد از تعدّی
خصم بوده نه ابتدأ بلکه حروب آنحضرت اکثر چنین بوده هر گاه کفر
شیعه ثابت نباشد چنانکه از اجوبهٔ سابقه معلوم شد وجهی که
برای حلیّت قتل و غارت ساکنان مشهد مقدس فرموده اند
ناتمامست و بر تقدیر تسلیم حضرات را اطلاع بر ضمائر و سرایر
جمعی که هرگز ندیده اند چون حاصل شد والله علیم بذات الصدور
علی ای حال مزاج پادشاهان چون آتش است و لایق علمای
کرام آنست که بزلال موعظه تسکین التهاب آن آتش فرمایند
تا خلق الله

تا خلق الله نسوزند نه آنکه بباد فتنه آن آتش را مشتعل سازند
و اصل و فرع نهال اعمار بنده گان خدا را سوخته و بخاک
مذلت اندازند بیت چه آتش مشو تند و سرکش مبادا
که دود از دل مبتلائی برآید و ظاهرست که باین فتواها
بی ملاحظه سپاهی را بهانه و اهتمام در استیصال بنده گان خدای
تعالی بهم میرسد و استیصال ایشان اگرچه کافر باشند ملایم طبع آنکه
که در کمال حلمست نیست چنانکه روایت شده که نوح در
روز قیامت برای هلاک کفار و آثار و اخبار دیگر نیز براین
دالست و تفصیل آنها در این صحیفه نمیگنجد و هر گاه سپاهی بفتوی
علما این کار کنند معظم جواب آن در روز جزا بر علماست
بیت در آن روز کز فعل پرسند و قوم اولوالعزم را تن
بلرزد ز هول بجائیکه شرمنده اند انبیا تو عذر گنه را چه
داری بیا و مخفی نماند که ابن طاوس از علمای شیعه در اصول
وفروع

و فروع مجتهد بوده و مع هذا در فقه تصنیف ننموده بنابر آنکه
حضرت الله تعالی در مادهٔ حضرت پیغمبر که دوست آنحضرت است
و دنیا را بطفیل آنحضرت خلق کرده گفته ولو تقول علینا
بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا
منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین هرگاه
در مادهٔ حضرت پیغمبر این همه تهدید و مبالغه واقع شده باشد
اگر دیگری را در امری غلطی واقع شود چون از عهده بیرون
آید پس اگر حضرات عالیات طریق اتقیای سلف را مرعی
داشته شیوهٔ احتیاط را منظور دارند بهتر خواهد بود و در عرصهٔ
عرصات جواب مظلومان خصوصا اطفال که بمضمون رفع
القلم علی الصبی حتی یبلغ متمسک شوند بغایت صعب است
بیت بجرم عشق مرا گر کشی چه خواهی گفت جواب خون
رفیقان که بی گناهانند مرادم همه زین جمله نیکخواهی تو است

اگر نه زین

اگر نه زین گستاخیم چه مقصود است چون اکثر مفاسد عالم
اغراض دنیوی است و مناسب آنست که ارباب فضل از این
اغراض منزه شوند بلکه بعد از عمری که افاضل ماوراء النهر بحوالی
مشهد مقدس تشریف آوردند فقیران را اتباع جنس شمرده اگر
بواسطهٔ قهاری نواب فریدون مکان قتل فقیران دادند بارک الله
عظم اجورکم و اصلح امورکم مکن مکن که نکو محضران چنین نکنند
مکن مکن که ره جور را کنی ره نباشد مکش مکش که پشیمان شوی
و چاره نباشد والسلام علی من اتبع الهدی و علی الجمله بعد از این
سؤال و جوابهای علمای و ابراهیم خان برادر مرشد قلیخان با امرای
اوزبکیه بنای مراوده و دوستی و مرافقه گذاشته نصایح
مشفقانه کرده و جز توجه موکب فیروزی کوکب شاه عباس
را بایشان گوشزد نموده چون اوزبکیه مدتها در محاصره
هرات معطل شده بودند و در سامان لشکرهای آن طائفه

نیز فتوری راه یافته بود و در خارج عرض اقدس هم
آذوقه و علوفه راکب و مرکوب مفقود بود عبد الله خان
اوزبک بجناب سرخس روانه شد و از هرات تا غوریان
در تصرف اوزبکیه درآمده بود و از مشهد تا غوریان بدست
قزلباشیه ماند و السلام حامداً مصلیاً مستغفراً

در قرآن خدا میفرماید الم تروا ان الله سخر لکم ما
فی السموات و ما فی الارض و النعمة ظاهرة و با
طنة یعنی خدا مسخر کرده برای شما آنچه در آسمان است و آنچه در زمین
و فراوان کرده است برای شما نعمتهای ظاهر و باطنه بدیهی است
که مخاطب به این خطاب مؤمنان و کاملان اند و وقتی مسخر شود
بتوانند

بتوانند تصرف در ملک نمایند و چونکه مسخر شدند بجز نخواهند
تصرف در ملک خواهند کرد بدیهی است که آدم در هر عصری
با جهل تولد میشود باید حاکی و حجت ظاهری داشته باشد که خیر و شر
شرایع تعلیم نماید شاعر عرب گوید قل یطرب القمری
اسمائنا و نحن لا نعرف الحانه یعنی سرود قمری مارا
بطرب بیاورد لاکن الحان او را نمیدانیم مخلوق عالم هفت هزار
چهارصد و هفتاد لک هر لکی صد هزار نفس است هزار و یکصد
لک اسلام است و نود لک یهودی و دو هزار و دویست و
هشتاد لک نصارا و چهار هزار بت پرست شاعر عرب گوید
ما بین معرک الاحداق المهج ان القتیل بلا اثم
لا حرج یعنی بمیانه رسیدن و معرکه چشم معشوق و دل من
و من بیچاره بیگناه کشته شده ام و خدا خبر داد بنوح
ان یؤمن قومك الا من قد امن یعنی ایمان نمی آورند

قوم تو مگر همان معدود که ایمان آوردند   نوح هم دعا کرد
رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا
یعنی خدایا مگذار از کافر در روی زمین دیاری
یونانی بعد از عیسی ع طایفه شدند بعضی گفتند خداست و بعضی
گفتند پسر خداست   و بعضی بسه خدا قائل شدند خدای حق
و روح القدس و عیسی این سه اقانیم شمردند   تا بعد از عیسی
یونس نامی عمل آمد مردم از را برد و شرایع ترک نمود که
عیسی پسر خداست و رب است سقطرات گفت من شیطانی
دارم از اینده خبر میدهد در نزد فیثاغورث درس خوانده
یکی از انها گفت مردم ندانستم روح انسان بعد از مفارقت باقیست
یا بفنای جسم فانی میشود   محی الدین ابن عربی تسنن
بود با ان همه علم و لبط و فرید و ولید و فرعون اهل بهشت
میدانست   چونکه علمای ما در پیش رضوان الله در صدد کتب
بهشت بوده

بعضی بر رد سستان در زمان غیبت و اثبات مذهب شیعه تا چون
متفق شوند که اخبار از میان میرود در جمع اخبار بودند و در صحت
غیر انها نداشتند تا اینکه بانجام رسید و شرایع قوت گرفت
بنای باطن شرایع گذاشتند
وخدا میفرماید
یریدون لیطفئوا نور الله تا اخر یعنی میخواهند نور خدا
برهان خاموش کنند خدا نخواهد گذاشت
و میفرماید
ان من امة الا خلا فیها نذیر یعنی هیچ امتی
نبوده مگر انکه پیغمبر بر او گذشته
در جای میفرمایند
اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة
حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله یعنی
حادثها و واقعهای که روز بروز در شما شیعیان پیدا شود
و حاجتهای که روز بروز بهم میرسد بروید پیش راویان اخبار
و حدیث ما که راویان حجت ما یند بر شما و من حجت خدایم

درجای دیکر فرمودند انظروا الی رجل منکم قد روی
حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرامنا وعرف
احکامنا فارضوا به حکما فانه قد جعلته
علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا ولم یتقبل منه
فکانما بحکم الله استخف وعلینا رد والراد
علینا کالراد علی رسول الله وهو علی حد شرک
بالله یعنی نظر کنید ای شیعیان بسوی آن شیعه که احادیث ما را
روایت میکند ودر آن احادیث تفکر میکند واحکام ما را از
احادیث بیرون می آورد وراضی باشید که او حاکم است بر شما بجهة
آنکه منکه امام وار جانب خدا هستم او را حاکم بر شما کردم اگر شما
تمکین وتصدیق اهل بیت دارید پس راضی باشید که او حاکم بر شما باشد
وچونکه دانستید از جانب ما حاکم است بر شما پس اگر حکمی کند قبول
نکنید رد بر ما کرده اید رد بر ما رد بر رسول خدا است ودر حد شرک است

انما خلقة

انما خلقت النار لمن عصی الله ولو کان سیدا
قرشیا یعنی آتش دوزخ خلق نشده مگر برای کسی نافرمانی
خدا کرده باشد اگرچه سید قریشی باشد والجنة لمن
اطاع الله ولو کان عبدا حبشیا وبهشت خلق نشده
مگر برای کسی فرمان بردار خدا باشد اگرچه بنده حبشی باشد در حدیثی
حضرت رسول فرموده است اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر
العالم علمه وان لم یفعل کذالک فعلیه لعنة الله
یعنی هرگاه بدعتی در امت من ظاهر شود باید عالم علم خود را اظهار
بکند واگر اظهار نکند بر او است لعنت خدا خداوند در کتاب
خود فرموده فاذا اطمأننتم فاقیموا الصلوة ان الصلوة
کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا پس بپا دارید نماز را
بدرستی نماز فرض است بر مؤمنان معلوم الوقت خداوند
میفرماید فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة

لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا
رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ يعنی چرا نمیروند
از هر فرقه چند نفری بسوی عالم که دین خدارا از او یاد گیرید
و برگردند قدم خود را بترسانند

درسوره آل عمران

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ
يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِم مِّلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَ
لَوِ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
یعنی اگر کافران همه روی زمین پر از زر سرخ کنند براه
خدا دهند خدا از ایشان پذیرفته نمی‌شود عذاب از
ایشان باز نمیدارد تا ابدالآباد

نمونه تا از جلد فرد شدن

از دیر مغان آمد یارم قدحی در دست
مست از می و میخواران از نرگس

الحمد لله الذی من السماء والنور وانزل الماء طهورا او یحکم و یرحمکم
بجمیل نشاء بقدرة قاهرة کامله نشاء امکان را حمد و سپاس
و ستایش مر واجب الوجود سزاست که آفریننده جهان و دارنده زمین
و سماوات است که هر آینه نازل میشود از نور رحمت و حکم مرحمت حق لایزال بر مخلوقات
ذرات ادم از نشئه در عرصه هستی از عدم نابود بر صفحه وجود پیوسته باعث
خلقت آدم نه از جهة بشر بلکه از جهة بشیر نظیر ابو القاسم محمد مصطفی صلعم و ائمه
انام علیه السلام بمفهوای خلق الانسان من صلصال کالفخار و بعد
از نعت محمدی اکمل خلق از سبب ستایش است که هر بنده از جهة بندگی خلقت شد
و از بهر شرمندگی و اثبات اطاعت از نسل بنده خالص ستایش کننده ایزد متعال و
پیروی امیر محمد مختار و چاکر ائمه اثنی و چهار عالیجاه رفیع جایگاه بجانب ستمکاران افغان
و در بار را از نعمت نعمای ایزدی از مستحقان دریغ نداشته بموجب یطعمون الطعام
مسکینا و یتیما و از دعای فقرا تیر ادعیه بر هدف اجابت پیوسته و صدق عالم
و عالمیان از دور دریای قاهره بر وفق قسمت بمعطی الاعطا فهم از آنات
و ذکور اول ارشد عالیجاه فضل الرحمن ماه ۱۲۷۰

و ضعفا متنعم تا ی وافر ملک باشند